

علم پیامبر اعظم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

و علم اہل بیت علیہم السلام



محمد تقی صرفی پور



بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

یکی از معجزات پیامبر خدا و اهل بیت علیهم السلام علم آنها بوده است. علم به گذشته و علم به حال و علم به آینده.

و این اختصاصی ایشان بوده و غیر ایشان کسی دارای این فضیلت نبوده است.

در این کتاب درباره ابعاد مختلف علم چهارده معصوم علیهم السلام مطالب متنوعی آورده شده است.

زمستان 1401. کرمانشاه

درباره علم پیامبر خدا(ص)

نام بهشتیان و جهنمیان در کف دست رسول خدا!

امام صادق (ع) فرمود:

روزی رسول خدا(ص) برای مردم سخنرانی نمود. سپس دست راست خود را مشت کرد و بالا برد و پرسید:

ای مردم! می دانید در مشت من چیست؟

گفتند: خدا و رسولش دانانند.

فرمود: نام بهشتیان و نام پدرانشان تا روز قیامت!

سپس مشت دست چپ را بالا برد و پرسید:

می دانید در دست چپم چیست؟

گفتند: خدا و رسول عالمترند!

فرمود: نام طائفه جهنمیان و نام پدرانشان تا روز قیامت!

سپس فرمود: خدا حکم کرد و او دادگر است و این آیه را تلاوت کرد: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» 7 شوری

عده ای در بهشتند و عده ای در جهنم! «اصول کافی ج 3 ص 270»

اسم اعظم در نزد رسول خداست!

امام صادق (ع) فرمود:

به حضرت عیسی (ع) دو حرف (علم) داده شد. به موسی (ع) چهار حرف! به ابراهیم (ع) هشت حرف! به نوح (ع) پانزده حرف! به آدم (ع) بیست و پنج حرف! و خدا همه این حروف را به حضرت محمد (ص) داد. همچنین خداوند، هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را که هفتاد و سه حرف است، به محمد (ص) داد و یک حرف را نزد خود نگاه داشت. «اهل البيت ص 198»

یکی از علوم حضرت اطلاع از سرنوشت افراد بوده است

پیامبر به علی خبر داد که شما شهید می شوی و محاسنت به خون فرقت خضاب می شود. و به علی خبر داد که با سه دسته جنگ خواهی کرد اول ناکثین و پیمان

شکنان در راسشان طلحه وزیر. دوم قاسطین و آنهایی که بتو ظلم می کنند در راسشان معاویه. سوم مارقین که از دین بیرون رفته اند شامل خوارج

پیامبر چندبار از شهادت امام حسین خبر داد و کربلا را معرفی کرد و قاتلین حضرت - را نام برد و مشتی خاک کربلا را به ام سلمه داد و گفت با شهادت حسین ع این خاک خونین خواهد شد.

همچنین از شهادت امام رضا (ع) و از محل دفن آن حضرت در خراسان اطلاع داد.

پیامبر وقتی معاذ را به ماموریت به یمن فرستاد تاکید کرد که دیگر مرانخواهی - دید و همین گونه شد.

در غزوه بنی المصطلق باد تندی وزید فرمود منافقی در مدینه مرد. وقتی - مسلمانان به مدینه برگشتند دیدند رفاعه از سران نفاق بدرک واصل شده است.

ابوذر نزد پیامبر آمد و گفت اجازه بدهید با برادرزاده ام به غابه محلی در حجاز برویم حضرت فرمود اگر می خواهی برو ولی می ترسم که غارت کنند و برادرزاده ات را بکشند و بیایی در حالی که به عصایت تکیه داده ای بگوئی. پسر برادرم را کشتند و اموالم را غارت کردند.

ابوذر رفت و همانطور شد که پیامبر گفته بود

شخصی اعرابی بنام عاصم به پیامبر گفت ای محمد آیا غیب می دانی؟ فرمود - غیب را فقط خدا می داند. گفت من شترم را از خدایت بیشتر دوست دارم! پیامبر فرمود خدا بمن خبر داد که در پای تو جراحی پیدا شود که به مغزت برسد و بخاطر آن بمیری! و همانطور شد که پیامبر فرموده بود.

پیامبر به عباس عموی خود فرمود وای بر فرزندان من از دست فرزندان تو. عباس گفت اگر اجازه دهی خودم را از فرزند شدن بیاندازم و خود را عقیم کنم؟ .
پیامبر فرمود این امری حتمی است که مقدر شده است

پیامبر فرمود بنی امیه هزار ماه خلافت می کنند و از کفر و انحرافات آنها خبر داد

روزی حضرت به علی و فاطمه و حسنین (ع) فرمود که قبرهای شما پراکنده خواهد بود. امام حسین پرسید آیا کشته خواهیم شد؟ فرمود ای فرزند! تو به ستم کشته خواهی شد و برادرت به ستم کشته خواهد شد و پدرت نیز به ستم کشته خواهد شد و فرزندان شما هم مظلوم و پراکنده در زمین خواهند شد. حسین ع پرسید آیا قبر ما با این پراکندگی زائر خواهد داشت؟ پیامبر فرمود آری عده ای از امت من بخاطر محبت به من، قبور شما را زیارت می کنند و من هم در قیامت آنها را از گرفتاری قیامت نجات می دهم

پیامبر از شهادت حجر بن عدی و یارانش بدست معاویه خبر داد

راجعون. اصحاب نگران شدند و خیال کردند اتفاق بدی می خواهد بیافتد. اما حضرت فرمود عده ای از خوبان امت من در این منطقه شهید خواهند شد. در سال 63 عده ای از مردم مدینه که فقط 700 نفرشان قاری قرآن بودند بدست لشکر یزید در آنجا شهید شدند

دشمنان یکی از دوستان پیامبر بنام خبیب را اسیر کردند وقتی می خواستند او را بکشند گفت السلام علیک یا رسول الله. حضرت که در مدینه بین اصحاب نشسته بود

فرمود وعلیک السلام و گریست و فرمود خیب بمن سلام کرد و کفار او را
کشتند.....

-وقتی لشکر اسلام به فرماندهی جعفر در مرز شام با رومی ها می جنگیدند پیامبر
در مسجد نزد اصحاب نشسته بود. ناگاه رنگ صورت پیامبر تغییر کرد و فرمود
دستهای جعفر را قطع کردند و بعد از لحظه ای فرمود جعفر را شهید کردند و
همینطور از راه دور حوادث جنگ موته را برای اصحاب بیان می کردند

علم و حکمت بی نظیر علی بن ابی طالب علیه السلام :

چون علم او از پیامبر گرفته شده است، او بعد از نبی، عالمترین افراد بود. پیامبر در هنگام رحلت او را طلبید و هزار باب از علم به یاد داد که از هر بابی هزار باب دیگر باز می شود. و هر که می خواهد به شهر علم پیامبر، قدم نهد باید از طریق علم علی (ع) باشد!

ابن ابی الحدید می نویسد: علی (ع) مؤسس همه علوم اسلامی است. او مؤسس علم تفسیر، صرف و نحو، فقه و غیره است.

معاویه بعد از شهادت امام گفت: با کشته شدن علی (ع)، علم و فقه هم از دنیا رفت.

عمر هفتاد بار گفت: اگر علی نبود، عمر هلاک می شد!

پیامبر در باب او فرمود: از ده جزء علم که خدا آفریده است، نه جزء به علی داده شده و یک جزء به باقی مردم! و بخدا سوگند! که علی در آن یک جزء هم شریک است! (علی از کعبه تاحراب ص 64)

و فرمود: ای علی! تو وارث علم منی! و توئی بیان کننده اختلافات و حلال مشکلاتی و حل مشکلات امت به غیر تو انجام نمی شود. (همان)

و خود فرمود: اگر بخوایم آن قدر در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» می گویم که اگر از آن کتابی تشکیل دهید، بار هفتاد شتر می شود. و فرمود: از فتنه ها از من پیرسید و بدانید که من خبر دارم در کجای زمین چه فتنه ای واقع می شود و چه کسی در کجای زمین کشته می شود و می میرد! از راههای آسمان از من سؤال کنید که حقیقتاً من به راههای آسمان از زمین آشنا ترم! (همان)

در جلسه با حضور سخنرانان عرب، وقتی همه از اینکه بتواند یک سخنرانی بزبان عربی بکنند که در آن نقطه و با الف نباشد، علی (ع) فوراً دو خطبه خواندند که در یکی نقطه نبود و در دیگری الف!

قسمتی از خطبه بدون الف: «حمدتُ مَنْ عَظُمَتْ مِتُّهُ وَسَبَقَتْ نِعْمَتُهُ وَسَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضِبَهُ وَتَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَنَفَذَتِ الْمَشِيَّةُ وَبَلَغَتْ قَضِيَّتَهُ، حَمْدُهُ حَمْدُ مَقَرِّ بَرٍّ وَبُيُوتِهِ، مُتَخَصِّصٌ لِعِبَادَتِهِ، مُتَنَصِّلٌ مِنْ خَطِيئَتِهِ، مُتَفَرِّدٌ بِتَوْحِيدِهِ...» یعنی: حمد می کنیم خدائی را که نعمتش بزرگ و آنرا بر بندگان تمام داده است و رحمتش بر غضبش مقدم است و منطوقش کامل است. خواستش نافذ و فرمانش کامل. او را سپاس می گویم، سپاس کسیکه به خدایی او اقرار دارد و در بندگیش بخاک می افتد و از گناهان فاصله می گیرد و در شناخت یکتائی خدا بی نظیر است...*

قسمتی از خطبه بدون نقطه: «الحمد لله المحمود، المالك الودود، مصدر كل مولود ومآل كل مطرود. ساطع المهاد وموطد الاطواد ومرسل الامطار ومسهل الاوطار، عالم الاسرار ومدرکها ومدمر الاملاک ومهلكها ومکور الدهور ومکررها...» یعنی: سپاس خداوندی که سلطانی ستوده شده و مالکی مهربان است. خدائی که هر نوزادی را او شکل و شمایل می بخشد و هر طرد شده ای را او پناه می دهد. پستی های زمین را هموار ساخته، کوههای عظیم را او ثابت نموده، بارانها را او می فرستد و نیازهای خلق را او بر می آورد. عالم اسرار و درک کننده رازهاست. ویران کننده ملکها و هلاک کننده آنهاست. چرخ زمان را او تکرار می کند و...

(علی از کعبه تاحراب ص 136)

از ابن عباس آن مفسر بزرگ قرآن، پرسیدند: علم تو در مقایسه با علم علی (ع) چقدر است؟ گفت: مانند قطره ای در مقابل دریا!

مردی نزد امیرالمومنین علیه السلام آمده و گفت: از هفتاد فرسنگ دور به اینجا آمده‌ام تا هفت سوال از شما بپرسم

چه چیز از آسمان عظیم تر است؟

چه چیز از زمین پهناورتر است؟

چه چیز از کودک یتیم ناتوان تر است؟

چه چیز از آتش داغ تر است؟

چه چیز از زمهریر (سرماي بسیار شدید) سردتر است؟

چه چیز از دریا بی نیازتر است؟

چه چیز از سنگ سخت تر است؟

علی علیه السلام فرمود:

تهمت به ناحق از آسمان عظیم ترست

حق از زمین وسیع تر است

سخن چینی شخص نمام (سخن چین و بدگو) از کودک یتیم ضعیف تر است

.آز و طمع از آتش داغ تر است

.حاجت بردن به نزد بخیل از زمهریر سردتر است

.بدن شخص با قناعت از دریا بی نیازتر است

.قلب کافر از سنگ سخت تر است

از حضرت علی (ع) پرسیدند

واجب و واجبت‌تر چیست؟

نزدیک و نزدیک‌تر کدامند؟

عجیب و عجیب‌تر چیست؟

سخت و سخت‌تر چیست؟

اگر شما بودید چه جوابی می دادید؟ حضرت علی چه جوابی داد؟

جواب

: حضرت علی (ع) فرمود

واجب اطاعت از خدا و واجبت‌تر از آن ترک گناه است -

نزدیک قیامت و نزدیک‌تر از آن مرگ است -

عجیب دنیا و عجیب‌تر از آن محبت دنیا است -

. سخت قبر است و از آن سخت‌تر، دست خالی به قبر رفتن است -

روزی سه تن از علمای یهود با سوالاتی چند به نزد امیرالمومنین علی (علیه السلام) آمدند و

پرسش‌هایی را مطرح ساختند و حضرت تنها به این شرط راضی به پاسخ دادن به آن‌ها گردیدند

که اگر آن پاسخ‌ها را موافق با تورات یافتند هر سه تن یهودی به دین اسلام درآیند و آن‌ها

پذیرفتند و مجدد سوال‌های خود را این‌گونه مطرح نمودند:

ای مرد: قفل آسمان ها چیست؟

حضرت فرمودند: همانا قفل آسمان ها شرک به خداوند است و مرد یا زنی که مشرک باشد عمل او به سوی آسمان بالا نمی رود.

پرسیدند: کلید آن ها چیست؟

حضرت فرمودند: گواهی «لا اله الا الله و محمد رسول الله» است.

پرسیدند: کدام قبر با صاحبش راه رفت؟

حضرت فرمودند: آن قبر ماهی ای بود که یونس (علیه السلام) را بلعید و او را در دریاها هفت گانه گردانید.

پرسیدند: آن کیست که قوم خود را بیم داد و ترسانید، در حالی که نه از جنیان بود و نه از آدمیان؟

حضرت فرمودند: آن مورچه ی سلیمان (علیه السلام) بود که به مأموران گفت: ای گروه مأموران؛ داخل خانه های خود گردید تا توسط سلیمان و لشکریان او پایمال نگردید.

پرسیدند: پنج چیز بر روی زمین راه رفتند در حالی که در رحم خلق نشدند، آنان کدامند؟

حضرت فرمودند: آدم، حوا، ناقه ی صالح (علیه السلام)، گوسفند ابراهیم (علیه السلام) و عصای موسی (علیه السلام)

پرسیدند: صدای حیوانات چه چیزی را بیان می دارد؟

حضرت فرمودند: خروس می گوید: اذکُرُ الله یا غافلین؛ خدا را یاد کنید ای غافلین؛ اسب می گوید: اللهم انصر عبادک المومنین علی عبادک الکافرین؛ خداوندا یاری ده بندگان مومن خود را بر بندگان کافرت؛ وزغ می گوید: سبحان ربی المعبود المسبح فی لجج البحار؛ پاک است پروردگارم و مستحق پرستیدن است و تنزیه می کنند او را در میان دریاها.

پس آن علما که سه نفر بودند، دو نفرشان بلند شدند و شهادتین را بر زبان جاری ساختند و مسلمان گردیدند و عالم سوم آنان ایستاد و گفت: یا علی؛ آنچه از نور اسلام در دل رفیقان من افتاد در دل من نیز افتاده است ولیکن یک مسئله ی دیگر مانده است که چون از آن پرسش نیز جوابم را بگویی بی شک مسلمان می گردم.

حضرت فرمودند: پرس.

پس آن مرد سوالاتی در باب جزئیات ماجرای اصحاب کهف بدین نحو پرسید؛

تاج پادشاهی که در زمان اصحاب کهف، حکومت می نمود از چه چیزی ساخته شده بود؟

حضرت فرمودند: نام او دقیانوس بود و تاج او از طلای مشبک بود و هفت رکن داشت و بر هر رکنی مروارید سفیدی نصب کرده بودند که در شب های تار مانند چراغ روشنایی می داد.

یهودی پرسید: نام غلامان این پادشاه چه بود؟

حضرت فرمودند: آن سه غلام که در سمت راست می ایستادند «تملیخا»، «مکسلمینا» و «منشلیا» نام داشتند و آنان که در جانب چپ بودند «مرنوس»، «دیرنوس» و «شاذریوس» نامیده شده بودند.

یهودی پرسید: نام سگ اصحاب کهف چه بود و چه نام داشت؟

حضرت فرمودند: رنگش سیاه و سفید بود و نامش «قطمیر» بود.

پس حضرت امیرالمومنین علی (علیه السلام) فرمودند: ای یهودی؛ آیا این پاسخ ها موافق و برابر بود با آنچه در تورات شما آمده است؟

یهودی عرض کرد: به راستی که یک حرف زیاد و کم ننمودی و من شهادت می دهم به وحدانیت خدا و رسالت محمد (ص).

منابع:

1- قصص الانبياء راوندی: 255.

2- عرائس المجالس: 413.

* حيوۃ القلوب (تاریخ پیامبران)، ج 2، 1271-1273

از امام علی علیه السلام پرسیدند: خداوند از این همه مردمان چگونه حساب کشد، حضرت فرمودند:

كَمَا يَرْزُقُهُمْ عَلَى كَثَرَتِهِمْ فَقَلِيلَ كَيْفَ يُحَاسِبُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَرْزُقُهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ؛

همان طور که آن همه را روزی دهد. دوباره پرسیدند: چگونه به حساب آنان رسد در حالی که او را نبینند؟ حضرت فرمودند: همان گونه که آنان را روزی می دهد و او را نمی بینند.

نهج البلاغه، حکمت 292

سلونی قبل ان تفقدونی

شنیده ایم که حضرت علی (ع) فرمودند: هر چه میخواهید از من بپرسید قبل از اینکه مرا از دست ... بدهید. اما جالب است بدانید پس از این جمله ایشان، مردم چه سوالاتی پرسیدند

امام علی (ع) فرمودند: سلونی قبل ان تفقدونی. مجموعه پرسش و پاسخهای مردم پس از این کلام امام به خطبه سلونی مشهور است که در اینجا به چند نمونه از آنها اشاره می کنیم.

نکته: توضیح بیشتر جزء کلام امام نیست.

اول

اولین سوال کننده از گوشه‌ی مسجد کوفه برخاست و پرسید :

یا علی ، به من بگو از اینجا که من ایستاده‌ام تا عرش خدا چقدر فاصله است ؟
امیرالمومنین فرمود : اولاً فاصله فرش تا عرش ، یک فاصله‌ی مکانی نیست که من به تو بگویم از اینجا تا عرش چقدر فاصله است ؟! اما اگر یک مومنی خالصانه بگوید لا اله الا الله و این کلمه توحید را بر زبان خود جاری سازد ، او فاصله فرش تا عرش را پیموده است ، فرش و عرش را به یکدیگر دوخته است .

و بعد در ادامه فرمود : اگر می خواهی عرش پروردگار رحمان را جستجو کنی ، بدان قلب یک انسان مومن عرش پروردگار رحمان است.
اولین سوال کننده جواب سوال خود را گرفت و نشست .

دوم

سائل دوم از گوشه‌ی دیگر مسجد برخاست ، پرسید :
یا علی ، به من بگو واجب کدام است ؟ واجب تر کدام است ؟
نزدیک کدام است ؟ نزدیک تر کدام است ؟
عجیب کدام است ؟ عجیب تر کدام است ؟
مشکل کدام است ؟ مشکل تر کدام است ؟
امیرالمومنین در پاسخ فرمود:
واجب ، ترک گناه است و واجب تر از آن توبه‌ی از گناه است.
نزدیک ، قیامت است و نزدیک تر از آن مرگ است.
عجیب ، بی وفایی دنیا است و عجیب تر از آن دل بستن به این دنیای بی وفاست.
مشکل ، سرازیر قبر شدن است و مشکل تر از آن با دست خالی سرازیر قبر شدن است .
این سائل دوم هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

سوم

سائل سوم از گوشه‌ی دیگر مسجد کوفه برخاست. پرسید :
یا علی ، به من بگو من از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول کرد ؟

از کجا بفهمم خدا گناهان مرا آمرزیده است ؟
از کجا بفهمم خدا عبادت های مرا قبول نکرد و مردود اعلام شد ؟
از کجا بفهمم خدا گناهان مرا نیامرزید و در نامه ی عمل من ثبت شد ؟

امیرالمومنین فرمود:

اگر یک عبادتی انجام داده اید و بعد از آن عبادت ، خدا به شما توفیق داد عبادت دوم را انجام بدهید ، آن عبادت دوم دلیل بر آن است که خدا عبادت اول را از شما قبول کرد . چون عبادت اول تان را قبول کرد لذا به شما توفیق ورود به عبادت دوم را عنایت کرد.
اگر شما یک گناه و معصیتی مرتکب شدید ، منتهی بعد از آن گناه خدا به شما توفیق داد یک طاعت و عبادتی انجام داده اید ، این عبادت بعد از معصیت دلیل بر این است که خدا معصیت شما را آمرزیده است و مورد بخشش قرار داد لذا به شما توفیق داد که مرتکب طاعت و عبادتی بشوید.

اگر اول یک طاعت و عبادتی انجام دادید ، بعد از آن عبادت مرتکب گناه و معصیتی شدید ، آن گناه بعد از عبادت دلیل بر این است که خدا عبادت شما را قبول نکرد و مردود اعلام شد لذا مرتکب گناه شدید ، چون اگر عبادت ، عبادت مقبول بود می بایست شما را از گناه بازدارد .
همین که بعد از عبادت معصیت کردید ، این معصیت دلیل بر این است که آن عبادت مقبول نبود.
اگر یک گناهی انجام دادید و بعد از آن مرتکب گناه دوم شدید ، آن گناه دوم دلیل بر آن است که خدا گناه اول تان را نیامرزید ، لذا مرتکب گناه دوم شدید. اگر مرتکب گناه سوم بشوید ، گناه سوم دلیل بر این است که خدا گناه دوم را بر شما نبخشید.
این سومین سائل هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

چهارم

سائل چهارم از گوشه ی دیگر مسجد کوفه برخاست. پرسید :
یا علی ، بچه ای به دنیا آمد ، این بچه یک تن دارد با دو سر . آیا با داشتن این دو سر ، او یک نفر محسوب می شود و از پدر یک

سهم ارث می برد یا دو نفر به حساب می آید و از پدر دو سهم ارث می برد ؟
امیرالمومنین فرمود : این دو سر را بخوابانید ، وقتی هر دو سر به خواب رفتند آنگاه آهسته ، سر اول را از خواب بیدار کنید . اگر همزمان با بیدار شدن سر اول ، سر دوم هم از خواب برخاست ، معلوم می شود او یک نفر به حساب می آید و از پدر یک سهم ارث می برد . اما اگر با بیدار نمودن سر اول ، دیدید که سر دوم همچنان در خواب است ، معلوم می شود او دو نفر محسوب می شود و از

پدر دو سهم ارث می برد .

سائل چهارم هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

پنجم

سائل پنجم از گوشه ی دیگر مسجد کوفه برخاست . پرسید :
یا علی ، دو مادر بر سر دو بچه با هم به دعوا افتادند . این دو بچه یکی پسر است و دیگری دختر . مادر اولی می گوید پسر مال من است ، دختر مال تو . مادر دوم می گوید نخیر ، پسر مال من است ، دختر مال تو . چگونه به دعوی این دو مادر خاتمه بدهیم ؟
امیرالمومنین فرمود : دو ظرف بردارید ، از شیر این دو مادر بدوشید ، شیر دوشیده شده را وزن کنید ، آن شیری که وزنش سنگین تر است ، پسر مال اوست و آن شیری که وزنش سبک تر است ، دختر مال اوست .
این پنجمین سائل هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

ششم

سائل ششم از گوشه ی دیگر مسجد کوفه برخاست . پرسید :
یا علی ، خدا در کتاب زبور داوود پیامبر وحی فرستاد که من چهار چیز را در چهار جا مخفی نمودم . به من بگو آن چهار چیز کدامند ؟
امیرالمومنین فرمود :

11. خدا اولیای خود را در میان شما بندگان پنهان نمود پس هیچ بنده ای از بندگان خدا را

کوچک بشمارید و او را مورد تحقیر قرار مدهید شاید او ولی ای از اولیای خدا باشد و شما

ندانید.

22. خدا رضا و خشنودی خود را در طاعت و عبادت شما بندگان پنهان کرد پس هیچ عبادتی را کوچک بشمارید و از آن صرف نظر نکنید شاید رضای خدا در همان عبادت کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید.

توضیح بیشتر:

ما در اسلام یک سری عبادت های کوچک داریم که به ظاهر کوچک اند اما ثواب عظیمی در پشت آن خوابیده است ، مثلا دو رکعت نافله ی نماز عشاء که بعد از نماز عشاء ، بصورت نشسته خوانده می شود ، ثواب این دو رکعت به اندازه ثواب صد حج و صد عمره مقبوله در رکاب پیامبر است ، عبادت به ظاهر کوچک ولی ثوابی عظیم !! یا مثلا دو رکعت نافله ی نماز صبح ، یا وضو گرفتن قبل از خواب ، همه ی اینها ثوابی بس عظیم دارند .

3. خدا خشم و غضب خود را در گناه و معصیت شما بندگان پنهان نمود ، پس هیچ معصیتی را کوچک بشمارید و آن را مرتکب نشوید شاید خشم خدا در همان معصیت کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید .

توضیح بیشتر :

همانطور که می دانید گناهان دو دسته اند . (گناهان صغیره ، گناهان کبیره) حال می دانید در اسلام چند گناه و چند واجب وجود دارد ؟ در اسلام 1553 تا واجب و 1448 تا گناه داریم .

(توضیح بیشتر در کتاب اثبات الهداء علامه شیخ حر عاملی)

شایسته ست زین پس گناهان را ساده نپنداریم ، شاید فردایی نباشد .

4. خدا اجابت خود را در دعا های شما بندگان پنهان کرد پس هیچ دعایی را کوچک بشمارید و از آن صرف نظر نکنید شاید اجابت خدا در همان دعای کوچک شما نهفته باشد و شما ندانید .

توضیح بیشتر:

چرا گاهی وقتها دعا‌های ما مستجاب نمی‌شود؟ قطعاً خدا دعا‌های ما را مستجاب می‌کند ولی گاهی همانی را که از خدا خواستیم، خدا به ما می‌دهد اگر به مصلحت ما باشد. گاهی آن چیزی را که از خدا خواستیم، خدا به ما نمی‌دهد چون به مصلحت ما نیست ولی در عوض چیزی که ما از خدا نخواستیم و مصلحت ما در آن است، خدا آن را به ما می‌دهد.

گاهی هم این دعا‌های ما ذخیره قبر و آخرت ما می‌شود و در عالم برزخ و قیامت آنقدر پاداش به ما خواهد داد که آرزو می‌کنیم ای کاش هیچ دعای ما در دنیا مستجاب نمی‌شد و همه‌ی دعاها ذخیره قبر و عالم قیامت می‌شد.

مثل فرزندی که بیمار است و از پدر شیرینی و شکلات می‌خواهد!! پدر نمی‌دهد چون به مصلحت فرزند نیست، آیا این به این معنی است که پدر با فرزند دشمنی دارد؟ خیر، بلکه از شدت دوستی است که خواسته اش را به او نمی‌دهد و پدر به فرزند دارویی می‌دهد که به مصلحت اوست گرچه فرزند این را از پدر نخواست به بود.

این ششمین سائل هم جواب سوال خود را گرفت و نشست.

هفتم

سائل هفتم از جا برخاست. پرسید:

یا علی، به من بگو الان جبرئیل امین در کجاست؟
امیرالمومنین یک نگاه به آسمان کرد و یک نگاه به سمت راست و نگاه به سمت چپ و نگاه به پشت سر.

فرمود: تمام آفرینش را نگریستم، جبرئیل را ندیدم. جبرئیل باید خودت باشی. ناگهان جمعیت دیدند این سوال کننده از وسط جمعیت خارج شد. فهمیدند او خود جبرئیل امین بود.

هشتم

سائل هشتم از گوشه‌ی دیگر مسجد کوفه برخاست. پرسید:

یا علی، اگر سگی با گوسفندی مقاربت کردند، بچه‌ای متولد شد، این بچه حکم سگ را دارد یا حکم گوسفند را؟

توضیح بیشتر:

ابن ابی الحدید وقتی به اینجا رسید ، تاسف می خورد . می گوید ای کاش آن شب در پای خطبه سلونی علی بن ابی طالب انسان های فهیم و فرهیخته ای حضور می داشتند که سوالات عمیق علمی و حکمی از محضر مولا می پرسیدند تا پاسخ مولا برای ما آیندگان بماند ولی افسوس ... بعضی آدمهایی که پای خطبه ی سلونی مولا علی نشسته بودند ، آدمهای عوام کم سواد بودند که سوالات شان از این نوع بود که چنین سوالی کردند !! مولا علی (علیه السلام) این سوال را هم بی پاسخ نگذاشتند ...

فرمود : بروید ببینید این بچه علف می خورد یا استخوان می چرد ؟ اگر علف می خورد ، گوسفند است و اگر استخوان می چرد ، سگ است .
سائل بلند شد و گفت : یا علی ، گاهی می بینم علف می خورد ، گاهی استخوان می چرد .
فرمود : بروید ببینید آیا مانند گوسفند می نشیند یا مانند سگ ؟
سائل بلند شد و گفت : یا علی ، گاهی مانند گوسفند می نشیند و گاهی مانند سگ .

توضیح بیشتر:

همانطور که می دانید گوسفند روی شکم می نشیند و سگ روی نشیمنگاهش .
فرمود : بروید ببینید آیا مانند گوسفند آب می نوشد یا مانند سگ آب می خورد ؟
سائل باز هم گفت : گاهی مانند گوسفند آب می نوشد و گاهی هم مانند سگ آب می خورد .
فرمود : بروید ببینید آیا مانند گوسفند بول می کند یا مانند سگ ؟
سائل باز هم بلند شد و گفت : یا علی ، گاهی مانند گوسفند بول می کند و گاهی مانند سگ .
فرمود : بروید ببینید آیا در اول و وسط گله راه می رود یا آخر گله ؟ اگر اول و وسط گله راه می رود گوسفند است ، اگر آخر گله راه می رود سگ است .
سائل باز هم بلند شد و گفت : یا علی ، گاهی اول ، گاهی وسط ، گاهی هم آخر گله راه می رود .

فرمود: پس او را بکشید، اگر شکمه دارد، گوسفند است و اگر شکمه ندارد، سگ است. این سائل هم جواب سوال خود را گرفت و نشست.

توضیح بیشتر:

جناب جرج جرداق مسیحی در کتاب "امام علی صوت العدالة الانسانیة" می گوید: ای شیعیان، افتخار کنید به چنین پیشوایی. کدام رهبر را در تاریخ بشر سراغ دارید، در هر زمینه ای از او پرسیده باشند، بی درنگ پاسخ داده باشد؟

... ای روزگار، تو را چه شده است؟ ای کاش تمام ثروت ها و سرمایه های خود را بسیج می کردی تا در هر قرنی، یک علی تحویل جامعه ی بشریت می دادی. کمبود جامعه ی بشری ما، وجود یک پیشوایی به نام علی بن ابی طالب است. و در پایان می گوید: می دانید چرا علی را در محراب عبادت سر شکافتند؟ علی را از شدت عدالتش کشتند!!!! و او تنها پیشوای عادل تاریخ بشر است که از شدت عدلش کشته شد نه از شدت ظلمش.

نهم

از مولا پرسیدند: چه کنیم تا مشکلات زندگی در نظر ما کوچک آید؟
امیرالمومنین پنج نکته را در ارتباط با این سوال بیان فرمودند:

11. هرگاه یک مصیبت و مشکلی در زندگی شما پدید آمد، شما مشکل بزرگتر از آن را در ذهن خودتان مجسم کنید و به خود بگویید اگر به جای این مشکل وارده، آن مشکل بزرگتر بر سر من فرود می آمد، چه می شد؟ اگر مشکل بزرگتر را در ذهن مجسم کنید، تحمل این مشکلی که بر سر شما وارد شد، بر شما آسان خواهد شد.

توضیح بیشتر:

مثلا اگر خدایی نکرده در یک حادثه ای دست کسی شکست، این شکسته شدن دست را اگر بخواهیم تحمل کنیم، در ذهن مان تجسم کنیم که اگر در این حادثه علاوه بر دست من، پا و سر

و گردن و کمرم می شکست ، چه می شد؟ وقتی آن مصیبت بزرگ تر را در ذهن مجسم کردید ، این مصیبت وارده تحملش آسان خواهد شد .

2. رنج یک مصیبت را بر گذر زمان پخش کنید ، تقسیم و توزیع کنید .

توضیح بیشتر:

پخش نمودن رنج یک مصیبت بر گذر زمان معنایش چیست ؟
به این معنی ست که غم و غصه های دیروز زندگی تان ، برای دیروز بود ، تمام شد و رفت! غم و غصه های فردا هم برای فرداست که هنوز نیامده ، و اصلا معلوم نیست شما فردایی داشته باشید یا نه ،

پس برای امروز شما ، غم و غصه های همین امروز کافی ست .

3. باور کنید که رنج و غم و مشکل زندگی پایان پذیر است . هیچ غم و غصه ای برای همیشه در زندگی شما باقی نمی ماند . هر مشکلی یک مدت زمانی دارد . تا یک مدتی در زندگی شما می ماند ، ماموریت خود را به انجام می رساند ، به اهداف خودش دست پیدا می کند و بعد زندگی شما را ترک خواهد گفت . مشکلات پایان پذیر است .

4. آنچه بود و رفت ، مثل آن که نبود .

توضیح بیشتر:

خیلی وقتها غصه های ما بابت چیزهایی ست که به دست آوردیم ، بعد از دست ما رفت و می نشینیم و غصه می خوریم . مولا
می فرماید این هم غصه خوردن ندارد ، چون آنچه بود و رفت ، مثل اینکه از اول آن را نداشتید ، خلاص !!

5. آنچه به دست نیامد ، مثل آن که بود و رفت .

توضیح بیشتر:

خیلی وقت ها غم و غصه های ما بابت چیزهایی ست که سعی کردیم آن را به دست بیاوریم ، ولی به دست نیامد . می نشینیم و غصه اش را می خوریم . این هم غصه خوردن ندارد چون آنچه به دست نیامد ، مثل آن که بود و رفت .

سوال کننده نهم هم ، جواب سوال خود را گرفت و نشست .

دهم

سائل دهم از گوشه ی دیگر مسجد کوفه بلند شد و پرسید :

یا علی ، غذای روح انسان کدام است ؟

امیرالمومنین فرمود : سه چیز است ؛

1. ذکر ی که از زبان تان عبور نماید و به قلب شما راه پیدا کند.

2. توبه ای که نصوح باشد یعنی انسان دیگر به آن گناه بازگشت ننماید.

3. موعظه ای که بر جان بنشیند و قلب آدم را زیر و رو کند .

سائل دهم هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

یازدهم

سائل یازدهم از گوشه ی دیگر مسجد کوفه بلند شد. پرسید :

یا علی ، به من بگو خداوند چند قوه در وجود انسان قرار داد ؟ قوای وجودی انسان کدامند ؟

امیرالمومنین فرمود : چهار قوه ؛

1. قوه ی عاقله ، که بزرگترین سرمایه ای ست که خدا در اختیار بشر قرار داد.

22. قوه ی حافظه ، که سبب می شود آنچه را فرا می گیرید ، در ذهن و دلتان حفظ شود . اگر

خدا این قوه ی حافظه را به شما نمی داد

شما اسم تان را فراموش می کردید ، آدرس خانه تان از یادتان می رفت و راه را گم می کردید .

33. قوه ی عاطفه ، خدا این سرمایه را به ما داده که به کمک این سرمایه آنچه را برای خود می

خواهیم ، برای دیگران هم بخواهیم و

آنچه را برای خود نمی پسندیم ، برای دیگران هم نپسندیم و به دیگران مهر بورزیم.

4. قوه‌ی وجدان ، امکان ندارد انسان فرمان وجدان را زیر پا بگذارد مگر اینکه گرفتار تلخی عذاب وجدان خواهد شد .

این سوال کننده یازدهم هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

دوازدهم

سائل دوازدهم پرسید:

کدام جاندار بود که از شکم جاندار دیگر بیرون آمد در حالی که بین آنها نسبت و نسبی نبود ؟
امیرالمومنین فرمود : حضرت یونس پیامبر که از شکم ماهی بیرون آمد ، در حالی که هیچ نسبتی بین او و ماهی وجود نداشت .

توضیح بیشتر :

حضرت یونس پیامبر وقتی از قوم خودش گریخت ، آمد کنار دریا و سوار کشتی شد . دیدند یونس پیامبر مشغول ذکر و تسبیح خداست . این کشتی با نهنگی مواجه شد ، بین آدمهای داخل کشتی قرعه انداختند ، قرعه به نام یونس پیامبر افتاد .

یونس را از کشتی به دریا انداختند ، باز هم دیدند او مشغول ذکر و تسبیح خداست . وقتی در دهان نهنگ قرار گرفت ، باز هم مشغول ذکر و تسبیح خدا بود . از دهان نهنگ در شکم نهنگ فرو رفت ، باز هم مشغول ذکر و تسبیح خدا بود . وقتی خدا اراده کرد و او را از تاریکستان شکم نهنگ به ساحل نجات بیافکند ، باز هم دیدند او در حال ذکر و تسبیح خداست .
یعنی در همه حال ، به یک حال بود.

حالات گوناگون زندگی تغییرش نداده بود . چه در داخل کشتی ، چه در دل دریا ، چه در دهان نهنگ ، چه در شکم نهنگ ، چه در ساحل نجات ...

سوال کننده دوازدهم هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

سیزدهم

سائل سیزدهم برخاست و پرسید :

یا علی ، من سه سوال از محضر شما دارم ؛

1. کدام کوه بود که یک بار از جای خود کوچ نمود ؟

2. کدام درخت بود که صد سال راه سایه‌ی آن طول دارد ؟

3. کدام درخت است که بدون آبیاری رویده شد ؟

امیرالمومنین فرمود:

1. اما آن کوهی که یک بار از جای خود کوچ نمود ، کوه طور است که قرآن کریم می فرماید:

وَإِذْ نَقَعْنَا الْجَبَلَ ... (سوره مبارکه اعراف ، آیه شریفه 171)

22. اما آن درختی که صد سال راه سایه او طول دارد ، درخت طوبی در بهشت است که در

تمام قصرهای بهشت شاخه ای از آن آویزان است ، همانطوری که قرص آفتاب در تمامی خانه ها ، شعاع او می تابد.

3. اما آن درختی که بدون آبیاری رویده شد ، درختی بود که برای یونس پیامبر رویانده شد که

قرآن کریم می فرماید:

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِينٍ (سوره مبارکه صافات، آیه شریفه 146)

سوال کننده سیزدهم هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

چهاردهم

سائل چهاردهم برخاست و از امیرالمومنین پرسید:

یا علی ، ما در زندگی چگونه به جنگ با سختی ها برویم ؟

امیرالمومنین فرمود:

به مشکلات زندگی تان زمان بدهید تا با گذشت زمان ، مشکل برطرف شود.

شرایط بدتر را در نظر بگیرید تا تحمل آن شرایط موجود بر شما آسان شود.

دیگران را شاد کنید ، غم را از دل دیگران برابید تا خداوند نیز غم را از دل شما برابید و مشکل

شما را حل کند.

محرم رازی داشته باشید و مشکلات تان را با او در میان بگذارید تا تسکین پیدا کنید.

به نقطه های مثبت و زیبای زندگی خود بیاندیشید .
این سوال کننده هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

پانزدهم

سائل پانزدهم برخاست و پرسید:
یا علی ، آن پدیده چه بود که زنده اش ، می آشامید و مرده اش هم می خورد ؟
امیرالمومنین فرمود : عصای موسی ؛
موقعی که شاخه ای بر روی درخت بود ، می آشامید و موقعی که عصا شد ، سحر ساحران را
بلعید و خورد .
این سوال کننده هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

شانزدهم

سائل بعدی از گوشه ی دیگر مسجد کوفه برخاست و پرسید:
یا علی ، اول درختی که روی زمین روییده ، کدام درخت بود ؟
اول چشمه ای که روی زمین جاری شد ، کدام چشمه بود ؟
اول سنگی که بر روی زمین قرار گرفت ، کدام سنگ بود ؟
امیرالمومنین فرمود:
اول درخت ، خرما بود که حضرت آدم آن را با خود از بهشت به زمین آورد و آن را کاشت و
تمام خرماهای عالم از آن اول درخت عالم پدید آمد.
اما اول چشمه ای که بر روی زمین جاری شد ، آب حیات بود که هر کس آن را بیاشامد ، زنده
خواهد ماند ، چنانکه خضر پیامبر آن را نوشید و زنده باقی ماند.
و اول سنگی که بر روی زمین قرار گرفت ، سنگ حجرالاسود بود که حضرت آدم آن را از
بهشت به دنیا آورد و بر آن زاویه ی خانه ی کعبه نصب کرد ، ابتدا از برف سفیدتر بود ، بعد در اثر
حسرت دست زدن کفار و مشرکین به آن ، سیاه شد . (لذا به آن می گویند حجرالاسود ، سنگ
سیاه)
سوال کننده شانزدهم هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

هفدهم

سائل هفدهم از گوشه‌ی دیگر مسجد کوفه برخاست و پرسید :

یا علی ، زهد را در یک جمله برای من تعریف کن .

امیرالمومنین فرمود : خدا در یک جمله‌ی قرآن زهد را به زیبایی تعریف فرمود :

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (سوره مبارکه حدید ، آیه شریفه 23)

زاهد کسی ست که آنچه از خوشی های زندگی نصیب او می شود ، خود را نبازد و آنچه از ناخوشی ها نصیب او می شود ، به ناله و زاری نیفتد .

این سوال کننده هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

هجدهم

سائل بعدی برخاست و پرسید:

یا علی ، کدام عبادت است که هم انجام دادن آن عقوبت دارد و هم ترک آن ؟

امیرالمومنین فرمود : نماز خواندن انسان مست ، انجام این نماز عقوبت دارد چون در حالت مستی

نماز گذاشت ، ترک آن هم عقوبت دارد چون نماز را ترک نموده است .

سوال کننده هجدهم هم جواب سوال خود را گرفت و نشست .

نوزدهم

سائل نوزدهم از گوشه‌ی دیگر مسجد کوفه برخاست و پرسید :

یا علی ، تفاوت انسان با سایر موجودات در چیست ؟

امیرالمومنین فرمود : انسان تنها موجودی ست که در زمین زندگی می کند ولی موجودی

آسمانی ست . (ماهیتی آسمانی دارد)

:از حضرت علی (علیه السلام) پرسیدند

پیش از آدم ابوالبشر چه کسی بود؟ حضرت علی فرمودند: "آدمی دیگر! خداوند 1000 عالم و 1000000 آدم آفریده است و تو در آخرین عالم و سلسه ی آخرین آدمیان هستی!" (کتاب روح و ریحان، ص 133-)

دلایل برتری و افضلیت امام علی ع بر سائر انبیاء به جز خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم. سه شنبه پانزدهم فروردین ۱۳۹۱ 21:27

حضرت فرمود: «خوب نیست که کسی از خودش تعریف نماید» «تَزَكِيَةُ الْمَرْءِ لِنَفْسِهِ قَبِيحٌ» [1] لکن از این جهت که خداوند فرموده است: «نعمت‌های خدادادی به خود را نقل کنید: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» [2] باید بگوییم: «من از حضرت آدم افضل‌ام». صعصعه دلیل این برتری را جویا شد و خلاصه پاسخ امام علی علیه السلام چنین است: «برای آدم همه جور وسایل راحتی و آسایش و نعمات در بهشت فراهم بود و فقط خداوند او را از خوردن گندم منع نمود. با وجود این ممنوعیت، آدم از گندم خورد و از بهشت رانده شد. در حالی که من از خوردن گندم منع نشده‌ام، و چون دنیا را قابل توجه نمی‌بینم به میل و اراده خود، هرگز نان گندم نخورده‌ام». منظور حضرت آن است که کرامت و فضیلت افراد نزد خداوند به زهد، ورع و تقوای آن‌ها است. هر کسی از دنیا اعراض بیشتری داشته باشد، یقیناً نزد خدا مقرب‌تر است. کمال زهد و تقوی هم، اجتناب از حلال ممنوع نشده است که ایشان این کار را انجام داده‌اند.

سپس صعصعه پرسید «شما افضل اید یا نوح شیخ الانبیاء؟» حضرت پاسخ داد: «من از نوح افضل‌ام» و علت این برتری بر نوح را چنین فرمود: «نوح علیه السلام قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، ولی آن‌ها او را اطاعت نکردند و به آن بزرگوار آزار و اذیت بسیاری رساندند. سپس نوح پیغمبر، آنان را نفرین کرد و گفت: پروردگارا! احدی از کافرین را بر روی زمین باقی نگذار. اکنون با وجود این که بعد از وفات خاتم الانبیاء، صدمات و آزار فراوانی از این امت به من رسیده است، هرگز آنان را نفرین نکرده و کاملاً صبر پیشه کردم».

ایشان صبر خود را در خطبه شقشقیه چنین توصیف می‌کند: «فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَاً». در حالی صبر نمودم که در چشمم خار و در گلویم استخوانی بود. [3] منظور امام این است که هر کس که بر بلاها و سختی‌ها بیشتر صبر داشته باشد مقرب‌تر است.

آنگاه صعصعه پرسید: «شما افضل هستید یا ابراهیم علیه السلام؟» ایشان پاسخ داد: «من از ابراهیم افضل می‌باشم» و دلیلش را در قرآن، از زبان ابراهیم علیه السلام چنین می‌فرماید: رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُخَيِّرُ الْمَوْتَى قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَ لٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي؛ پروردگارا چگونه زنده کردن مردگان را به من نشان ده. خداوند فرمود: آیا باور نداری؟ پاسخ داد: چرا باور دارم، اما می‌خواهم با مشاهده آن دلم آرام گیرد». [4] اما من گفتم: «اگر کشف حجاب گردد و پرده‌ها بالا رود، یقین من زیادتر نخواهد شد». [5] منظور امام آن است که علو درجه هر کس، درجه یقین او می‌باشد که واجد مقام حق یقین گردد.

در ادامه پرسشِ صعصعه، امام خود را از موسی علیه السلام نیز افضل و برتر خواند و دلیل آن را چنین فرمود: «وقتی که خداوند او را مأموریت داد تا به دعوت فرعون به مصر رود، مطابق قرآن مجید، ایشان عرض کرد: رَبِّ اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَاَخَافُ اَنْ يَقْتُلُوْنِ وَاَخِي هَارُوْنُ هُوَ اَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَاَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي اِنِّي اَخَافُ اَنْ يُكَذِّبُوْنِ» خداوند من از آنان یک نفر را کشته‌ام و می‌ترسم که آنان مرا به قتل برسانند. برادرم هارون را که زبان فصیح‌تر و گویاتری از من دارد، با من همراه گردان تا یاور و شریک من در امر رسالت باشد، و مرا تصدیق نماید؛ زیرا می‌ترسم آن‌ها رسالتم را تکذیب نمایند». [6] اما موقعی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من مأموریت داد تا به مکه معظمه روم، و آیات اول سوره براءت را در بالای بام کعبه بر کفار قریش قرائت نمایم - با آن که در آنجا کمتر کسی را می‌توان یافت که یکی از خویشان و بستگانش به دست من کشته نشده باشد هرگز و ابداً نه‌راسیدم. امر پیامبر خدا را اطاعت نمودم و به تنهایی مأموریت خود را انجام داده، آیات سوره براءت را بر آنان قرائت نموده و مراجعت کردم».

این سخن امام کنایه از توکل او به خدا است؛ چون هر کس توکلش بیشتر باشد فضیلت بیشتری دارد و موسی کلیم الله به برادرش هارون اتکا و اعتماد داشت، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام به طور کامل به خدای بزرگ توکل و اعتماد نمود.

همچنین امام علی علیه السلام خود را برتر و افضل از عیسی مسیح دانست و دلیل آن را نیز چنین بیان کرد: به اذن و قدرت پروردگار، وقتی جبرئیل در گریبان مریم دمید، او حامله شد و زمانی که موقع وضع حملش رسید به مریم وحی شد که: «اخرجی عن البيت فَاِنَّ هٰذِهِ بَيْتُ الْعِبَادَةِ لَا بَيْتُ الْوِلَادَةِ». «از خانه بیت المقدس بیرون آی، این خانه محل عبادت است نه محل ولادت و زایشگاه».

«[7]» به همین دلیل از بیت المقدس بیرون رفت و عیسی در بیابان خشکیده‌ای متولد شد. اما وقتی مادر من - فاطمه بنت اسد - درد زاییدن گرفت در وسط کعبه به مستجار کعبه متوسل شد و گفت: بارالها بحق این خانه کعبه و بحق کسی که این خانه را بنا نهاده است، درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان. در همان وقت دیوار کعبه شکافته شد و مادر من فاطمه با ندای غیبی به داخل خانه راه یافت، من در همان خانه کعبه متولد شدم. بنابراین چون مکه معظمه بر بیت المقدس برتری دارد و مریم از زادن عیسی در بیت المقدس - مکانی پائین تر از مکه - نهی شد؛ ولی مادر علی علیه السلام، برای زادن او به درون کعبه - مکانی برتر از بیت المقدس - دعوت شد، بدین جهت روح، نفس و بدن او از عیسی پاکیزه تر است.

بالاخره کسانی چون ابن ابی‌الحدید، امام حنبل، امام فخر رازی، شیخ سلیمان بلخی حنفی و بسیاری دیگر، حدیث زیر را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند که فرمود: «هر کس می‌خواهد به علم آدم نظر کند، به علم علی توجه کند. هر کس می‌خواهد حقیقت تقوای نوح و حکمت او را ببیند و نیز حلم و خلت ابراهیم، هیبت موسی و عبادت عیسی را ببیند پس به سوی علی بن ابی‌طالب علیه السلام نظر کند». «من أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ». «[8]» بالاخره میرسید علی همدانی شافعی در پایان این حدیث می‌افزاید: «فَإِنَّ فِيهِ تَسْعِينَ خَصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ جَمَعَهَا اللَّهُ فِيهِ وَ لَمْ يَجْمَعْهَا فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ. نُوِدَّ خَصْلَتٌ مِنْ خَصْلَتِهَايَ انِّيَا فِي حَضْرَتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمْعٌ مِثْلُ مَا كَانَ فِي كَسِّ دِيكْرٍ نَمِيَّ بَاشِدٌ». «[9]» البته تشبیه نمودن علی علیه السلام به آدم از بعد علم، بدان جهت است که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا؛ «خداوند همه اسماء را به آدم آموخت» «[10]» و تشبیه نمودن حلم علی علیه السلام به حلم ابراهیم از آن جهت است که خداوند در سوره توبه فرمود: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ؛ به درستی که ابراهیم بردبار و حلیم بود». «[11]»

بنابراین چنانچه کسی در ویژگی بارز هر یک از انبیا با آن نبی مساوی شد می‌توان نتیجه گرفت که تمام ویژگی‌های همه انبیا را دارد و لذا برتری او بر آنها اثبات می‌گردد.

بلخی حنفی و گنجی شافعی در کفایه الطالب از امام احمد حنبل نقل نموده‌اند:

فضائلی که برای علی ابن ابی‌طالب علیه السلام آمده برای هیچ یک از صحابه نیامده است. «[12]»

مردی از امیر المومنین علی (علیه السلام) پرسید خدا چه دارد و چه ندارد ؟ چه پیش او نیست و چه نمی داند ؟ حضرت فرمودند : اما آن چه ندارد شریک و چیزی که پیش او نیست ستم است و چیزی را که نمی داند ، گفته شما یهود است که عزیز را پسر خدا می دانید ، چون خداوند کسی را فرزند خود نمی شناسد . مرد چون این پاسخ ها را شنید گفت: به یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد (ص) و ولایت شما گواهی می دهم.

گروهی از یهود نزد عمر آمدند و گفتند : ((تو جانشین پیغمبری ، ما آمده ایم از تو چیز هایی بپرسیم ، اگر جواب گفתי به تو ایمان می آوریم و پیرویت می کنیم .)) عمر گفت : پرسید ! گفتند : ما را از قفل و کلید آسمان و کسی که همراهان خود را ترساند و 5 چیزی که در رحم خلق نشده اند و یک و دو تا دوازده آگاه کن . عمر ساعتی به فکر فرو رفت و سپس گفت : چیزی از عمر پرسیده اید که نمی داند. امیر المومنین علی (علیه السلام) سولات شما را پاسخ می دهد. کسی را نزد علی (علیه السلام) فرستاد، وقتی که حضرت تشریف آوردند، عمر گفت: این یهودیان سوالاتی را از من پرسیدند که من پاسخ آن ها را نمی دانم و تعهد کردند که اگر به آنها جواب داده شود مسلمان شوند. امیر المومنین علی (علیه السلام) به یهودیان فرمود: سولات شما چیست؟

سوالات خود را به حضرت گفتند. حضرت فرمود: قفل آسمان شرک به خداست و کلید آن ((لا اله الا الله)) است و آن که همراهان خود را ترسانید مورچه سلیمان است. پنج چیزی که در رحم خلق نشده اند ((آدم، حوّا، عصای موسی، قوچ ابراهیم، شتر صالح)) اما یکی خدا، دو تا آدم و حوّا، سه تا جبرئیل اسرافیل و میکائیل، چهار تا تورات، انجیل، زبور و فرقان، پنج تا نمازهای پنج گانه اند، شش تا مدتی زمان خلقت آسمان ها و زمین است، هفت تا هفت آسمان است، هشت تا هشت فرشته اند که در عرش هستند، نه تا نه آیه فرستاده بر موسی ، ده تا ده وعده

است که خدا به موسی داد که اول ، سی شبانه روز بود بعد آن را به ده تمام کرد، یازده تا خواب یوسف بود که به پدرش یعقوب گفت: من در خواب یازده ستاره دیدم و دوازده تا چشمه هایی است که خدا به موسی فرمود: عصایت را به سنگ بزن و از آن دوازده چشمه آب جوشید. یهودیان همگی به یگانگی خدا و رسالت پیغمبر اسلام و ولایت آن حضرت اعتراف کردند و مسلمان شدند

سوالات پادشاه روم

ابن مسیب نقل کرد که ، عمر بن خطاب می گفت : (پناه می برم به خدا از مشکلاتی که ابوالحسن ، برای حل آنها نباشد). این سخن خلیفه جهاتی داشت ؛ از جمله آنها، این بود که روزی پادشاه روم به عمر نامه نوشت و از مسائلی پرسش نمود؛ عمر آن سؤالات را بر اصحاب عرضه داشت ، اما کسی نتوانست جواب بدهد، پس به امیرالمؤمنین عرضه داشت و حضرت فوراً جواب سؤالات را دادند.

نامه پادشاه روم به عمر این چنین بود: (این نامه ای است از پادشاه بنی الاصفر به عمر، خلیفه مسلمانان ، پس از ستایش پروردگار پرسش می کنم از شما مسائلی را که پاسخ آن را مرقوم نمایید:

- 1- چه چیز است که خدا آن را نیافریده است ؟ 2- خدا نمی داند، 3- نزد خدا نیست
- 4- همه اش دهان است ، 5- همه اش پاست ، 6- همه اش چشم است ، 7- همه اش بال است ، 8- کدام مردی است که فامیل ندارد، 9 - چهار جنبه که در شکم مادر نبودند
- کدام است ، 10 - چه چیزی است که نفس می کشد، روح ندارد، 11 - ناقوس چه می گوید، 12- آن رونده کدام است که یک بار راه رفت ، 13- کدام درخت است که سواره ، صد سال در سایه اش راه می رود و به پایانش نمی رسد و مانندش در دنیا چیست ،
- 14- کدام مکان است که خورشید جز یک بار در آن نتایید، 15- کدام درخت است که بی آب روید، 16- اهل بهشت می خورند و می آشامند و چیزی دفع نمی کنند؛ مانندش در

دنيا چیست ، 17- در سفره های بهشت کاسه هایی که در هر يك از آنها غذاهاي گوناگون است و آميخته نمی شوند؛ مانندش در دنيا چیست ؟ 18- از سيبی در بهشت ، دخترکی بيرون می آيد در حالی که از آن سيب ، چیزی کاسته نمی شود، 19- کنيزکی در دنيا مال دو مرد است و در آخرت ، مال يکی از آنان ؛ آن چگونه است ؟ 20 - کلیدهای بهشت چیست ؟

اميرالمؤمنين (عليه السلام) نامه پادشاه روم را خواندند و در پشت نامه ، جواب را اين طور مرقوم کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم - پس از سپاس و ستايش پروردگار؛ ای پادشاه روم ! بر مطال شما واقف شدم و من به ياری خدا و قدرتش و برکت خدا و پيامبران ، خصوصا محمد صلی الله عليه و آله و سلم آخرين فرستاده خدا، پاسخ تو را می دهم :

1- آن چیزی که خدا نيافریده قرآن است ، زیرا آن کلام وصف خداست و همچنين کتابهایی که از جانب خدا نازل شده است ، حق - سبحانه - قدیم است و صفاتش هم قدیم است .

2- آن چیزی که خدا نمیداند آن است که شما نصرانیان می گوید: خدا را زن و فرند و شریک است ؛ خدا فرزندی نگرفته و با او خدایی نیست ، نه والد است و نه مولود.

3- آن چیزی که نزد خدا نیست ظلم است ، پروردگار به بندگان ، ستمکار نیست .

4- چیزی که همه اش دهان است ، آتش است ؛ در هر چیزی افتد، می خورد.

5- چیزی که همه اش پاست ، آب است .

6- چیزی که همه اش چشم است ، خورشید است .

7- چیزی که همه اش بال است ، باد است .

8- آن کس که فامیل ندارد، آدم است .

9- آن چهار جنبنده که در شکم مادر نبودند عصای موسی ، قوچ ابراهیم ، آدم و حوا می باشند.

10- آنکه بی روح است و نفس می کشد، صبح است ، خدای تعالی فرمود: (والصبح اذا تنفس) (28): (سوگند به صبح آنگاه که نفس می کشد).

11- ناقوس می گوید: (تق ، تق ؛ حق ، حق ، آهسته ، آهسته ؛ عدالت ، عدالت ؛ راستی ، راستی ؛ دنیا ما را فریب داد و در هوس انداخت ؛ دنیا دوره به دوره سپری می شود؛ نمی گذرد روزی مگر که سست می کند از ما پایه ای ، مردگان ما را خبر دادند که از این سرا کوچ می نمایم ، پس چرا ما اینجا را برای خود وطن گرفته ایم ؟)

12- آن رونده که یک بار راه رفت کوه سیناست ، میان آن کوه و زمین مقدس (مسجد اقصی) چند روزی راه بود، بنی اسرائیل که به فرمان موسی (علیه السلام) آهنگ آن سرزمین داشتند نافرمانی کردند، خدا از آن کوه پاره ای برکند و دو بال از نور برایش قرار داد و بر بنی اسرائیل که در بیابان راهپیمایی می کردند سایبان شد و برابر سر آنان سیر می نمود، چنانکه خدا در قرآن فرموده است : (و چون کوه را از جا برکنیم و مانند سایبان بر سرشان قرار دادیم و آنان گمان کردند بر سرشان می افتد.) (29) و موسی بنی اسرائیل را گفت : چرا نافرمانی می کنید، دست از نافرمانی بردارید و گرنه کوه را بر سرتان می افکنم ، چون توبه کردند کوه به جایش برگشت .

13- درختی که سواره ، صد سال در سایه اش راه می رود و به پایانش نمی رسد،

درخت طوبی است و آن سدره المنتهی است که در آسمان هفتم است ، به سوی آن درخت ، اعمال بنی آدم بالا می رود و آن از درختهای بهشت است ، هیچ کاخی و خانه ای در بهشت نیست مگر شاخه ای از شاخه هایش

در آن آویخته و مانندش در دنیا خورشید است ، خودش یکی ست و پرتوش در همه جاست .

14- مکانی که خورشید جز یک بار در آن نتابید، زمین دریایی است که بنی اسرائیل از آن عبور کردند و فرعونیان در آن غرق شدند، در آن هنگام که خدا برای موسی (علیه السلام) آن دریا را شکافت و آب ، مانند کوهها روی هم ایستاد و زمین دریا به تابیدن خورشید، خشک شد سپس آب دریا به جایش برگشت .

15- درختی که بی آب روید، درخت یونس پیغمبر است و آن معجزه ای بود که خدای تعالی فرمود: (و ائبتنا علیه شجرة من یقطین) : (بر سرش درختی از کدو رویانیدیم). (30)

16- غذا خوردن اهل بهشت که می خورند و چیزی دفع نمی کنند، مانندش در دنیا، بچه است در شکم مادر، از نافش می خورد و دفع نمی کند.

17- غذاهای گوناگون بهشتی که در یک کاسه است و آمیخته نمی شود، مانندش در دنیا تخم مرغ است که سفیده و زرده آن آمیخته نمی شوند.

18- دخترکی که از سیب بهشتی بیرون می آید مانندش در دنیا، کرمکی است که از سیب بیرون می آید و سیب تغییری نمی کند.

19- کنیزکی که در دنیا مال دو مرد و در آخرت مال یکی است ، مانند درخت خرمایی است که در دنیا به شرکت مال مؤمنی مانند من و کافری مانند توست و آن در آخرت برای من است نه برای تو؛ زیرا در آخرت ، آن درخت در بهشت است و تو داخل بهشت نمی شوی .

20- کلیدهای بهشت ، (لااله الا الله) و محمد رسول الله (است).

ابن مسیب گفت : چون قیصر روم ، جواب سؤالات را خواند گفت : این سخن بروون نیامده جز از خاندان نبوت ، سپس پرسید: پاسخ این سؤالات را چه کسی داده است ؟ گفتند: از پس عموی محمد صلی الله علیه و آله و سلم است .

قیصر روم برای امیرالمؤمنین نامه ای نوشت : (سلام علیک ؛ پس از سپاس پروردگار، بر پاسخهای شما واقف شدم و دانستم که شما از خاندان نبوت هستید و به شجاعت و علم ، متصف می باشید، من خواهانم که دیتان را برای من شرح دهید و حقیقت روحی را که خدا در کتابتان گفته است برای من بیان نمایید (یساءلونک عن الروح قل الروح من امر ربی) ؛ (از روح پرسش می کنند بگو روح از امر پروردگار من است (31).)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جواب قیصر، نوشت : (پس از سپاس و ستایش پروردگار، روح نقطه ای است با لطافت و پرتویی است با شرافت که از ساختهای آفریننده اش و قدرت پدید آورنده اش می باشد، از گنجینه های مملکتش او را بیرون آورده و در نهاد بندگانش نهاده ، پس روح تو پیوندی است با او، و نزد تو امانتی است از او، هرگاه گرفتی آنچه نزد او داری ، می گیرد آنچه نزد تو دارد). (32)

تقسیم 17 شتر بین سه نفر

شخصی در حال مرگ بود و قبل از مرگش وصیت کرد: من 17 شتر و 3 فرزند دارم

شتران مرا طوری تقسیم کنید که بزرگترین فرزندم نصف آنها را و فرزند دومم یک سوم آنها را و فرزند کوچکم یک نهم مجموع شتران را به ارث ببرند

وقتی که بستگانش بعد از مرگ او این وصیت نامه را مطالعه کردند متحیر شدند و به یکدیگر گفتند ما چگونه می توانیم این 17 شتر را به این ترتیب تقسیم کنیم؟

و بعد از فکر کردن زیاد به این نتیجه رسیدند که تنها یک مرد در عربستان می تواند به آنها کمک کند

بنابراین آنها به نزد امام علی (علیه السلام) رفتند تا مشکل خود را مطرح کنند

حضرت فرمود: رضایت میدهید که من شترم را به شتران شما اضافه کنم آنگاه تقسیم بنمایم؟

گفتند: چگونه رضایت نمی دهیم. پس شتر خویش را به شتران اضافه نمود و

به فرزند بزرگ که سهمش نصف شتران بود، نه شتر داد.

به فرزند دوم که سهمش ثلث شتران بود، شش شتر داد .

به فرزند سوم که سهم او یک نهم بود، دو شتر داد .

در آخر یک شتر باقی ماند، که همان شتر حضرت بود.

عدد شگفت اور

دانستنی هایی از ریاضیات و نجوم ائمه» نوشته حسن نجفloo پژوهشی است درباره پایه ریزی دو « علم ستاره شناسی و ریاضیات که توسط ائمه صورت گرفته است. در این کتاب نقش ائمه به ویژه امیرالمومنین (علیه السلام) در پایه ریزی علمی مانند: حساب، هندسه، ریاضیات، ستاره شناسی، زمین شناسی و جوشناسی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. نگارنده به نمونه هایی از گفته های علمی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، امیرالمومنین (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) درباره علوم ریاضی و نجوم در این کتاب اشاره کرده است. یکی از روایت های اشاره شده در این کتاب درباره سوال یک ریاضیدان یهودی از امام علی (علیه السلام) را در ادامه می خوانید

یکی از ریاضی دانان یهودی که از علم و دانش امام علی (علیه السلام) شنیده بود با خود گفت « چگونه ممکن است که شخصی در همه زمینه ها استاد باشد. تصمیم گرفت تا سوالی طرح کند تا ایشان را از جواب دادن عاجز کند. بعد از مدتی سوالی حاضر کرد و نزد مولا آمد و گفت: سوالی دارم که باید بدون تأمل جواب آن را بگویی و در جواب گفتن به تو مهلت نمی دهم

مولا فرمودند پرس که من بی درنگ جواب خواهم داد

پرسید: به من خبر بده از کوچک ترین عددی که بر هر عددی از یک تا ده تقسیم شود و جواب (کسر نیاورد). (یعنی به هر عددی از یک تا ده بخش پذیر باشد

حضرت بی درنگ فرمود: ایام هفته را در ایام سال ضرب کن تا عددی را که می خواهی بدست آوری!

ریاضی دان یهودی وقتی این عملیات را انجام داد و جواب امام را صحیح دید، به حقانیت علمی «ایشان ایمان آورد و مسلمان شد

((فردی که از امام سوال پرسیده مردی یهودی بوده و امام در واقع به شخص میگن (اضرب ایام

اسبوعک فی ایام سنتک) یعنی تعداد روزهای هفته را در تعداد روز های سالت ضرب کن

سالت یعنی سال یهودی که برابر ۳۶۰ روزه . که در اینجا ذکر نشده))

محابسه عددی که امام علی (علیه السلام) در پاسخ بیان کردند به شرح زیر است

$$۳۰ \times ۱۲ \times ۷ = ۲۵۲۰$$

$$۲۵۲۰ \div ۲ = ۱۲۶۰$$

$$۲۵۲۰ \div ۳ = ۸۴۰$$

$$۲۵۲۰ \div ۴ = ۶۳۰$$

$$۲۵۲۰ \div ۵ = ۵۰۴$$

$$۲۵۲۰ \div ۶ = ۴۲۰$$

$$۲۵۲۰ \div ۷ = ۳۶۰$$

$$۲۵۲۰ \div ۸ = ۳۱۵$$

$$۲۵۲۰ \div ۹ = ۲۸۰$$

$$۲۵۲۰ \div ۱۰ = ۲۵۲$$

توضیح بیشتر

توضیح این مساله چنین است: وقتی بخواهیم عددی را بیاییم که صفات فوق را داشته باشد، باید بین این اعداد مضرب مشترک بگیریم، و اسان ترین راه این است که بین آنها کوچکترین مضرب مشترک بگیریم. یعنی بین عدد (۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹) از روی قاعده ی تماثل و توافق و تداخل و تباین عمل کرده و در میان آنها از متمائلین یکی را انتخاب کنیم و در متداخلین بزرگ تر را انتخاب کنیم و در متوافقیین یکی را ضرب در دیگری کنیم، و در متباینین هر دو را ضرب در دیگری کنیم. در این صورت کوچکترین مضرب مشترک (۲۵۲۰) خواهد شد و در کتاب خلاصه الحساب آورده است که مخرج کسرهای نه گانه از ضرب عدد روزهای ماه (۳۰) در عدد ماه های سال (۱۲) در عدد روزهای هفته (۷) می شود (۲۵۲۰).

مساله دیناریه

زنی نزد حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمده و در حالی که آن حضرت یک پای مبارک را در میان رکاب اسب گذارده بود مسأله خود را چنین شرح داد: برادرم وفات کرده و ششصد دینار از خود برجای گذاشته است و ورثه او بر من ستم نموده و تنها یک دینار به من داده اند.

امام علیه السلام در پاسخش فرمود: مگر برادرت دو دختر نداشته؟

زن : بله .

فرمود: سهم آنان دو سوم ترکه است که چهارصد دینار می شود، یک برادر مادری هم داشته که سهم او یک ششم ترکه است که صد دینار می شود، زنی هم داشته که سهمش یک هشتم ترکه است که ۷۵ دینار می شود، دوازده برادر نیز داشته هر کدام دو دینار، و باقیمانده ترکه که یک دینار است سهم تو می باشد و آنگاه پای دیگر را در رکاب گذارده به طرف مقصد حرکت کرد، و این مسأله به مسأله دیناریه شهرت یافت

تبدیل یک هشتم به یک نهم

زمانی امام روی منبر مشغول ایراد خطبه بود که فردی سخnrانی او را قطع کرد و از او تقاضا کرد که چطور میتوان ارث شخصی که فوت کرده را بین همسرش و دو پدر و مادر و دو دخترش تقسیم کند؟

: امام فوراً پاسخ داد

سهم همسر می شود یک نهم

اما چطور؟

. پاسخ در واقع حاصل یک انالیز طولانی است و سعی می کنیم قدم به قدم پیش ببریم

. ما باید سهم اصلی هر یک از وارثان را را به این ترتیب بررسی کنیم

. همسر در زمان زنده بودن اولاد ۱ هشتم را به ارث می برد

. پدر و مادر فرد فوت شده هر کدام یک ششم را به ارث می برند

. و دو دختر دو سوم میراث به ارث می برند

: بنابراین مجموع می شود

$$27/24 = 3/24 + 4/24 + 4/24 + 16/24 = 1/8 + 1/6 + 1/6 + 2/3$$

این به این معنی است که ارث همسر به علت افزایش تعداد وارثان کمتر از یک هشتم می شود

پس آن یک هشتمی که قرار شد به همسر داده شود تبدیل به یک نهم می شود

یعنی سه قسمت از ۲۷ قسمت که میشه یک نهم

تقسیم ۶۰۰۰۰۰ سکه

آن روز که امام علی در جنگ جمل بر دشمن خوش پیروز گردید با گروهی از یاران مهاجر و

انصار وارد بیت المال بصره شد و در کنار درهم ها و دینار ها ایستاد و زمانی به آن ها خیره شد .
آنگاه سکه های طلا و نقره را چنین مخاطب ساخت

((ای درهم های سفید ، ای دینار های زرد ، غیر مرا مغرور کنید))

: پس از چند لحظه دیگر که نگاهش را ادامه داد به همراهان خود فرمود

. این ها را بین اصحاب من و کسانی که با من هستند پانصد تا پانصد تا تقسیم کنید

چون دستور را اجرا کردند کاملاً تطبیق کرده و حتی یک درهم هم کم و زیاد نشد و تعداد مردان
(دوازده هزار نفر بود $500 * 12000 = 6000000$)

مقدار سکه ها بالغ بر شش میلیون است که بر حضرت علی معلوم می باشد همانگونه که عدد

اصحاب بر آن حضرت معلوم بوده و این خود آیتی بر حقانیت امام علی می باشد

تقسیم نان

در زمان حکومت حضرت علی، دو نفر با هم همسفر شدند. هنگام غذا یکی از آنها پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان در سفره گذاشت. آنها به مردی که از کنارشان می گذشت تعارف کردند و او هم همراه آنها مشغول خوردن شد. پس از پایان غذا، مرد هشت درهم به آنها داد و گفت «این به جای غذایی است که خوردم.» دو همسفر بنا کردند به بگومگو. صاحب سه قرص نان می گفت: «این پول باید میان ما نصف شود.» ولی دیگری می گفت: «پنج درهم برای من است و» سه درهم برای تو

برای قضاوت به حضور امیر المؤمنین علیه السلام رسیدند و ماجرا را تعریف کردند
امام فرمود: «نزاع در چنین موردی شایسته نیست. بهتر است با هم کنار بیایید.» صاحب سه قرص نان گفت: «جز به قضاوت حق و خالص راضی نمی شوم.» امام فرمود: «حال که چنین است، یک» درهم مال توست و هفت درهم مال همسفر

. هر دو تعجب کردند

امام فرمود: «مجموعاً هشت قرص نان بوده که سه نفر آن را خورده اند. روی هم ۲۴ تا یک سوّم می شود. تو که صاحب سه قرص نان بودی، هشت بیست و چهارم (۲۴/۸) خورده ای و همسفر و مهمان هم هر کدام ۲۴/۸ خورده اند. پس، از این هشت درهم، هفت درهمش برای همسفر و» یک درهمش برای توست

توضیح: ۸ قرص نان را سه نفر خورده‌اند. اگر هر نان را ۳ قسمت کنیم، جمعاً ۲۴ قسمت می‌شود. ($8 \times 3 = 24$) با فرض اینکه هر سه نفر به طور مساوی نان خورده باشند (یعنی هر نفر ۸ قسمت)، کسی که ۳ قرص نان داشته (یعنی ۹ قسمت)، ۱ قسمت کمتر از سهم اصلی‌اش خورده است. ($1 = 9 - 8$) و کسی که ۵ نان داشته، (یعنی ۱۵ قسمت)، ۷ قسمت کمتر از سهم اصلی‌اش خورده است ($7 = 15 - 8$) به این ترتیب، ۸ درهم باید به همین نسبت ۷ به ۱ تقسیم شود. یعنی صاحب ۳ قرص نان یک درهم و صاحب ۵ قرص نان ۷ درهم بردارد.

علم فاطمه زهرا سلام الله علیها

علم تاقیامت

«عمار یاسر می گوید: روزی علی (ع) نزد فاطمه (س) رفت. تا چشم فاطمه (س) به علی (ع) افتاد، گفت: ای علی! نزدیک بیا تا تورا از آنچه بوده و آنچه تا قیامت خواهد شد ... مطلع سازم. علی (ع) نزد پیغمبر (ص) برگشت. حضرت تاعلی (ع) را دید، فرمود: می خواهی من بتو خبر دهم یا تو بمن خبر می دهی؟ علی (ع) فرمود: سخن گفتن شما بهتر است.

پیغمبر (ص) آنچه میان او و فاطمه (س) رخ داده بود را تعریف کرد. علی (ع) پرسید: آیا نور فاطمه (س) از ماست؟ پیامبر (ص) فرمود: ای علی! مگر نمی دانی که نور فاطمه (س) از نور ماست. در این هنگام علی (ع) به سجده افتاد و سپس نزد فاطمه (س) برگشت.

سپس حضرت علی علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام آمد و او خطاب به علی علیه السلام گفت: «كَأَنَّكَ رَجَعْتَ إِلَى أَبِي صَالِي اللّٰه عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَخْبَرْتَهُ بِمَا قُلْتَهُ لَكَ؟» گویا نزد پدرم رفتی. پس آنچه را گفته بودم، به او خبر دادی؟» علی علیه السلام فرمود: چنین است ای فاطمه! «فَقَالَتْ: اِعْلَمُ يَا اَبَا الْحَسَنِ إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ نُورِي... وَ اَنَا مِنْ ذَلِكَ النُّورِ اَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ وَمَا لَمْ يَكُنْ يَا اَبَا الْحَسَنِ الْمُؤْمِنُ يُنْظَرُ بِنُورِ اللّٰهِ تَعَالَى؛ آنگاه فاطمه علیها السلام فرمود: بدان ای ابا الحسن! خداوند نور من را آفرید... من از همان نورم، گذشته و آینده و حال را می دانم. ای ابا الحسن! مؤمن با نور خدای».(تعالی نظر می کند (و از امور پنهانی آگاهی می یابد

فاطمه محدّثه

فاطمه زهرا علیها السلام نه تنها در آغاز با علم لدّنی از مسائل آگاه بود، بلکه در طول حیاتش ملائکه با او حرف می زدند و او را از مسائل آینده آگاه می کردند

حضرت صادق علیه السلام در این باره می فرماید: «فاطمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللّٰهِ كَانَتْ مُحَدَّثَةً وَلَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً اِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةً مُحَدَّثَةً لِاَنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانَتْ تَهْبِطُ مِنَ السَّمَاءِ فَتُنَادِيهَا كَمَا تُنَادِي مَرْيَمَ بِنْتَ عِمْرَانَ...؛ فاطمه، دختر رسول خدا، محدّثه بود؛ نه پیامبر. فاطمه را از این جهت محدّثه نامیده اند».(که فرشتگان از آسمان بر او نازل می شدند و با او همانند مریم دختر عمران گفتگو داشتند

امام صادق علیه السلام سخن خود را چنین ادامه می دهد که «شبی حضرت صدیقه به فرشتگان هم کلام خویش فرمود: آیا آن زن که بر جمیع زنان عالم برتری دارد، مریم دختر عمران نیست؟ جواب دادند: نه؛ زیرا مریم فقط سیده زنان عالم در زمان خودش بود؛ ولی خدای متعال تو را سیده زندهای عالم خودت و هم عالم زمان مریم و اولین و آخرین قرار داده است (یعنی تو را بانوی».(بانوان جهان قرار داد

همچنین فرمود که فاطمه بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله 75 روز بیشتر زنده نماند و غم جانسوز داغ پدر قلب او را لبریز کرده بود. به این جهت، جبرئیل پی در پی به حضورش می رسید و او را در عزای پدر تسلیت می گفت. آن حضرت در ادامه فرمود: «وَيُخْبِرُهَا عَنْ اَبِيهَا وَمَكَانِهِ، وَيُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا وَكَانَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ؛ و او را از پدرش و مقام و منزلتش [در بهشت] و نیز به حوادثی که بعد از

رحلت او بر ذریه اش وارد خواهد گشت، خبر می داد. علی علیه السلام نیز آنچه را جبرئیل «گزارش می داد، می نوشت. پس این [مجموعه] همان مصحف [معروف] فاطمه زهرا است در زیارتنامه حضرت فاطمه علیها السلام می خوانیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الْمُحَدَّثَةُ الْعَلِيمَةُ؛ سلام بر تو ای محدّثه دانا».

خطبه های غرّاء و بلیغ

علم الهی و وسیع حضرت زهرا علیها السلام را از خطبه های او نیز می توان فهمید. از آن حضرت پنج خطبه در منابع تاریخی و کتب روایی نقل شده است که هر یک دریایی از علم و دانش و معرفت است. ما در این بخش فقط عناوین اصلی این خطبه ها را نام می بریم و بحث تفصیلی آن را به فرصت دیگری واگذار می کنیم

خطبه اوّل

اوّلین خطبه آن حضرت علیها السلام سخنرانی ایشان است که بعد از غصب خلافت و غصب فدک ایراد شد. در این خطبه، به عناوین ذیل اشاره شده است

1. ضرورت شکر و سپاس الهی؛
2. لزوم خداشناسی و بیان گوشه هایی از اوصاف الهی؛
3. فلسفه بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله؛
4. فوائد و ره آورد بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛
5. ویژگیهای قرآن و اهل بیت علیهم السلام؛
6. بیان فلسفه فروع و امامت؛
7. مردم در عصر جاهلیت؛
8. ویژگیها و نقش امام علی علیه السلام در راه پیشرفت اسلام؛
9. نکوهش بی تفاوتیهای دیروز و تشنگان قدرت امروز؛
10. علل انحراف مردم پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله؛
11. اثبات ارث با براهین محکم قرآنی؛
12. نکوهش از سستی و بی تفاوتی انصار؛
13. دادخواهی از مسلمین؛
14. علل سستی مردم؛
15. علل روی گردانی مردم از قرآن؛
16. علل سیر ارتجاعی و عقب گرد مردم

خطبه دوم

این خطبه، به سخنرانی در جمع زنان مهاجر و انصار اختصاص دارد و شامل نکات مهم و اساسی است. مهم ترین عناوین آن از این قرار است

نکوهش مردم از سیر ارتجاعی و عقبگردی؛ 2. علل مظلومیت علی علیه السلام و غصب 1. خلافت او؛ 3. نکوهش از انحراف مهاجران و انصار؛ 4. هشدار از آینده ای خونین و فتنه های خطرناک.

خطبه سوم

آنگاه که کودتاگران تصمیم گرفتند به خانه ولایت هجوم برند، حضرت در خطبه مختصری فرمودند:

من ملّتی را مثل شما نمی شناسم که این گونه عهدشکن و بدبرخورد باشند. جنازه رسول خدا را « بر روی دست گذاشته و رها کردید، و عهد و پیمانهای میانتان را بریدید و فراموش نمودید، و ولایت و رهبری امام علی علیه السلام و ما اهل بیت را انکار کردید و حق مسلّم ما را باز نگردانیدید. گویا از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود، آگاهی ندارید؟ سوگند به خدا که رسول گرامی اسلام در آن روز ولایت و رهبری علی علیه السلام را مطرح کرد و از مردم بیعت گرفت تا امید شما فرصت طلبان را قطع نماید؛ ولی شما رشته های پیوند معنوی میان پیامبر صلی الله علیه و آله و خودتان را پاره کردید. این را بدانید که خداوند در دنیا و آخرت «بین ما و شما داوری خواهد کرد

خطبه چهارم

این خطبه در نکوهش پیمان شکنان و مردمان بی تفاوت و ساکت ایراد شده است. در بخشی از آن می خوانیم: «... و چه بد نظریه و رأیی دادید که حق را از اهلش گرفتید و به دست نااهلان دادید، و چه بد گناه و ستمی را که کردید، گران خواهید یافت و در آن روز که پرده از کار شما برداشته «... شود، سرانجامش را سخت و دشوار خواهید دید

خطبه پنجم

:خطبه پنجم در مقابل مهاجمان بیت وحی ایراد شده است که در بخشی از آن آمده است

أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ مَاذَا تَقُولُونَ؟ وَآيُ شَيْءٍ تُرِيدُونَ؟ يَا عُمَرُ أَمَا تَتَّقِي اللَّهَ؟ تَدْخُلُ عَلَيَّ
بَيْتِي؟...؛ شما ای گمراهان و دروغگویان! چه می گوئید و چه می خواهید؟ ای عمر! آیا از خدا
...پروا نداری که داخل خانه من می شوی؟

این خطبه ها و همین طور روایات فراوانی که از حضرت نقل شده است، همگی نشان دهنده
آگاهی و دانش ژرف آن بانوی بی همتا است

نمونه هایی از علم غیبی

بر اثر همین علم بی نهایت الهی است که حضرت حوادث آینده را به خوبی می دانست؛ چنانکه
در موارد متعددی از امور غیبی و حوادث تلخ آینده خبر داده است که در ادامه به نمونه هایی چند
:اشاره می شود

1-خبر از مصائب آینده

هنگام وفات جانشوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی سخنان پدر را شنید که فرمود: «أَبْكِي
لِدُرِّيَّتِي؛ برای فرزندانم گریه می کنم.»، حضرت زهرا علیها السلام به شدت گریست. رسول خدا
!صلی الله علیه و آله فرمود: دخترم گریه مکن، آرام باش
حضرت فاطمه علیها السلام پاسخ داد: «كَسْتُ أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِي مِنْ بَعْدِكَ وَلَكِنِّي لِفِرَاقِكَ يَا رَسُولَ
اللَّهِ [پدرم!] برای آنچه بعد از تو بر من روا می دارند، گریه نمی کنم؛ بلکه از فراق و دوری تو ای
».رسول خدا می گریم

در این جمله حضرت به صورت سربسته به تمام مصائبی که بعد از رحلت پدر بر او وارد می شود،
اشاره نموده است؛ از آتش زدن در گرفته تا اهانت به شخص آن حضرت

2-خبر از شهادت امام حسین علیه السلام

سالها قبل از شهادت امام حسین علیه السلام حضرت زهرا به این مسئله در موارد متعددی اشاره نموده است، از جمله در اشعاری چنین فرمود

أَمْسَوْا إِجْبَاعًا وَهُمْ أَشْبَالِيَا صَغُرُ هُمْ يُقْتَلُ فِي الْقِتَالِ

بِكَرْبَلَا يُقْتَلُ بِأَغْيَالِ الْقَاتِلِيهِ الْوَيْلُ مَعَ وَبَالٍ

فرزندانم دیشب را گرسنه به روز آوردند. کوچک ترین آنان [حسین] در میدان جنگ کشته «می شود. در کربلا فرزندم را با حيله و تزویر شهید می کنند. نکبت و عذاب بر قاتلان شب باد

:آن حضرت علیها السلام در لحظات آخر عمرش خطاب به علی علیه السلام گفت

إِنِّكِنِي وَابْنُكَ لِيَتَامَى وَلَا تَنْسِقِ تَيْلَ الْعِدَا بِطَفِّ الْعِرَاقِ

فَارْقُوا أَصْبَحُوا يَتَامَى حَيَارِيَا خَلَفُوا اللَّهَ فَهُوَ يَوْمُ الْفِرَاقِ

بر من و بر یتیمان [من] گریه کن؛ اما کشته دشمنیها را در سرزمین عراق فراموش نکن. جدا می شوند در حالی که یتیمان صبح می کنند با حالت سرگردانی و در حالی که به خدا سوگند می «خورند، آن روز جدایی است

3- خبر از شهادت خویش

. حضرت نسبت به شهادت خویش گزارشهای گوناگون و خبرهای لحظه به لحظه دارد

الف. اولین میهمان پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت فرمود: «يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ عَهْدَ إِلَيَّ وَحَدَّثَنِي أَنَّي أَوَّلُ أَهْلِهِ لِحُوقًا بِهِ وَلَا بُدَّ مِنْهُ فَاصْبِرْ لَا مَرَّ لِلَّهِ تَعَالَى وَارْضَ بِقَضَائِهِ؛ ای ابا الحسن! به راستی رسول خدا صلی الله علیه و آله با من پیمان بسته و خبر داده است که من اوّل کسی خواهم بود که به آن حضرت می پیوندم و گریزی از آن نیست

«پس در برابر اوامر [و فرمان و خواست] خداوند بزرگ بردبار و به حکم او راضی باش

ب. خبر نزدیک شدن شهادت

در ساعات آخر، این گونه علی علیه السلام را از شهادت و مرگ خویش خبر داد: «يَا أَبَا الْحَسَنِ رَقَدْتُ السَّاعَةَ فَرَأَيْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَصْرِ مِنَ الدَّرِّ الْأَبْيَضِ فَلَمَّا رَأَى قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «هَلُمِّي إِلَيَّ يَا بُنَيَّةَ فَإِنِّي إِلَيْكَ مُشْتَاقٌ» فَقُلْتُ وَاللَّهِ إِنِّي لَا شَدُّ شَوْقًا مِنْكَ إِلَيَّ لِقَائِكَ، فَقَالَ: «أَنْتِ اللَّيْلَةُ عِنْدِي» وَهُوَ الصَّادِقُ لِمَا وَعَدَ وَالْمَوْفَى لِمَا عَاهَدَ؛

ای ابا الحسن! در همین ساعت به خواب رفتم. حبیبم رسول خدا را در قصری از مروارید سفید دیدم. پس زمانی که مرا دید، فرمود: دخترم! به نزد من بشتاب که سخت مشتاق توام. پس جواب دادم: به خدا قسم اشتیاق من برای زیارت و ملاقات شما شدیدتر است. در این هنگام [پدرم] فرمود: «تو امشب در پیش من خواهی بود.» و او هر چه وعده دهد، راست است و به عهد خود وفا می کند

ج. لحظه شهادت

ابن عباس نقل می کند: حضرت زهرا علیها السلام در لحظه های واپسین شهادت، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و به طرف قبر رسول خدا شتافت. سپس بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز خواند. پس از نماز، حسنین علیهما السلام را در آغوش خود فشرد و با آنها وداع نمود و فرمود: پدرتان علی علیه السلام در حال نماز خواندن است، پیش پدر بمانید. آن گاه خود به سوی منزل حرکت کرد. «اسماء»، همسر جعفر طیار را صدا زد و فرمود: «لَا تُضَاقِدِينِي فَإِنِّي فِي هَذَا الْبَيْتِ وَاضِعَةٌ جَنْبِي سَاعَةً، فَإِذَا مَضَتْ سَاعَةٌ وَلَمْ أَخْرُجْ فَنَادِينِي فَإِنْ أَجَبْتُكَ فَادْخُلِي وَإِلَّا فَاعْلَمِي أَنِّي أُلْحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ؛ [ای اسماء!] از من جدا مشو! به راستی من در این اتاق ساعتی استراحت می کنم. پس از گذشت ساعتی، اگر [از اتاق] خارج نشدم، مرا صدا بزن. اگر جوابت دادم، وارد شو؛ اما اگر پاسخی نشنیدی، بدان که به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته ام.»

تمام رفتار و حرکات آن بانوی مطهر، از سر آگاهی و برگرفته از علم الهی همراه با عصمت بوده و مقایسه آن بانوی بزرگوار و بی همتا با زنان دیگر، کاری ناروا و ناستودنی است

همچنین سلمی، امّ بنی رافع، نقل می کند: در لحظه های واپسین زندگانی حضرت زهرا علیها السلام در محضرش بودم. آبی برای غسل و شستشوی بدن خواست. فوراً آماده کردم. سپس فرمود: لباسهای تازه مرا بیاورید. لباسهای آن حضرت را آوردم. آنها را پوشید و وارد اتاق خود شد و در بستر استراحت رو به قبله قرار گرفت. آنگاه خطاب به من فرمود:

يَا أُمّاهُ إِنِّي مَقْبُوضَةٌ إِلَّا أَنْ إِنِّي قَدْ فَرَعْتُ مِنْ نَفْسِي وَإِنِّي قَدْ اغْتَسَلْتُ فَلَا يَكْشِفُنِي أَحَدٌ؛ اِی مادر! به «راستی من در همین لحظه قبض روح می شوم [و به سوی پروردگارم خواهم رفت]. به درستی که از جانم فارغ شدم و غسل کرده ام [و بدنم را شستشو داده ام]. پس کسی لباس از تن من «برنگیرد»

۱

پرسش از آگاهان

«از ابن عباس در تفسیر آیه (فاستلوا اهل الذکر) نحل 43 یعنی: از آگاهان پرسید. سؤال شد. او جواب داد: آنها محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین هستند که اهل ذکر، علم، عقل بیان و اهل بیت پیامبر هستند.»^۲

کتاب فاطمه (س)

«امام صادق (ع) فرمود: مصحف فاطمه نزد من موجود است. در آن تمام دانش هایی که

مردم در رابطه با آنها بماند دارند، جمع شده است ولی ما به برخی نیازی نداریم.»

^۱بحار 140/43

^۲فضائل علی ع از زبان غیر شیعه

1- ابونعیم در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که روزی رو به یارانش کرد و فرمود: «مَا خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ؟» (چه چیزی برای زنان از همه بهتر است؟)

یاران ندانستند در جواب چه بگویند.

علی (علیه السلام) به سوی فاطمه (علیها السلام) آمد و این مطلب را به اطلاع او رسانید.

بانوی اسلام گفت: چرا نگفتی: «خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَوْنَهُنَّ؟» (از همه بهتر برای آنها این است که نه آنها مردان بیگانه را ببینند و نه مردان بیگانه آنها را (با آنها جلسات خصوصی نداشته باشند)).

علی (علیه السلام) باز گشت و این پاسخ را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کرد.

پیامبر فرمود: «مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟» (چه کسی این پاسخ را به تو آموخت؟).

عرض کرد: فاطمه (علیها السلام).

فرمود: «أَنْهَا بَضْعَةٌ مِنِّي» (1)؛ (او پاره وجود من است).

این حدیث نشان می دهد که امیرمومنان (علیه السلام) با آن مقام عظیمی که در علوم و دانش داشت که دوست و دشمن همه به آن معترفند و بامدینه علم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود گاهی از محضر همسرش فاطمه (علیها السلام) استفاده علمی می کرد.

این سخن پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که بعد از بیان احاطه علمی فاطمه (علیها السلام) می گوید: «او پاره ای از وجود من است» بیانگر این واقعیت است که منظور از «بَضْعَةٌ» تنها پاره تن و جسم نیست، که بسیاری در تفسیر حدیث گفته اند، بلکه فاطمه پاره ای از روح پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علم و دانش و اخلاقو ایمانو فضیلت او نیز بود، و پرتوی از آن خورشید و شعله ای از آن مشکات محسوب می شد.

2- در «مسند احمد» از امّ سلمه (یا طبق روایتی ام سلمی) چنین آمده: وقتی فاطمه (علیها السلام) به همان بیماری که به وفاتش منتهی گشت، بیمار شد من از او پرستاری می کردم، روزی حالتش را از همه روز بهتر دیدم، علی (علیه السلام) به دنبال کاری رفته بود، فاطمه (علیها السلام) به من فرمود: آبی بیاور تا غسلکنم، آب آوردم و او غسلکرد، غسلی که بهتر از آن ندیده بودم. سپس فرمود: لباس های تازه ای برای من بیاور، لباس ها را آوردم و به او دادم و او پوشید.

سپس فرمود: بسترم را در وسط اطاق بيفکن، من این کار را کردم، او دراز کشید و رو به قبلهکرد و دستش را زیر صورتش گذاشت، سپس فرمود: ای ام سلمه! (ام سلمی) من الان از دنیا می روم (و به ملکوت اعلا می شتابم) در حالی که پاک شده ام، کسی روی مرا نگشاید. این سخن گفت و چشم از جهان پوشید! (2)

این حدیثه خوبی نشان می دهد که فاطمه از لحظه مرگش آگاه و با خبر بوده و بی آن که نشانه های آن در او باشد، آماده رحلت از این جهان گشت و از آن جا که هیچ کس لحظه مرگ را جز به تعلیم الهی نمی داند این نشان می دهد که از سوی خدابه او الهام می شد. آری، روح او با عالم غیب مربوط بود و فرشتگان آسمان با او سخن می گفتند.

به علاوه مطابق روایات حتی او از مریم دختر عمران و مادر حضرت عیسی برتر بود و همین امر کافی است، زیرا قرآنا صراحت می گوید: مریم با فرشتگان خدا سخن می گفت، آیات متعددی در این زمینه در سوره مریم و آل عمران وجود دارد.

بنابراین فاطمه (علیها السلام) دخت گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به طریق اولی باید بتواند با فرشتگان آسمان هم سخن شود. (3)، (4)

پی نوشت:

(2). مسند احمد بن حنبل، جلد 6، صفحه 461. این حدیث را ابن اثیر در «اسد الغابۀ» و جمعی دیگر در کتب خود آورده اند.

(3). البتۀ دلایل علمی و دانش گسترده و فوق العاده آن حضرت در روایات شیعه وضع دیگری دارد.

(4). گردآوری از کتاب: زهرا(ع) برترین بانوی جهان، آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، انتشارات سرور، قم، 1388 ه.ش، ص 87.

به مناسبت ایام شهادت صدیقۀ کبرا فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) گزیده‌ای از سخنان مفسر بزرگ قرآن حضرت آیت الله جوادی آملی در سالروز شهادت آن حضرت با عنوان "ابعاد علمی و عملی شخصیت حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)" به محضر علاقمندان تقدیم می‌شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم

شهادت صدیقۀ کبرا فاطمه زهرا (صلوات الله علیها) را به پیشگاه بقیۀ الله (ارواح من سواه فداه) تعزیت عرض می‌کنیم و از ذات اقدس الهی مسئلت می‌کنیم.

درباره فاطمه زهرا (سلام الله علیها) از دو محور باید سخن گفت: یک محور، مربوط به تحقیقات علمی است که برای ما ثمره علمی دارد و نتیجه اعتقادی دارد و پشتوانه مسائل اخلاقی، فقهی، حقوقی ما، هم هست. محور دوم، آن بخشی است که مستقیماً به ما مربوط است، ما باید تأسی کنیم، او را اسوه قرار بدهیم، الگو بدانیم، پیروی کنیم و مانند آن.

آن بخشی که مربوط به مسائل اعتقادی است و ثمره علمی دارد بررسی مقام منیع آن بانو (سلام الله علیها) است که او همتای قرآن کریم است، همتای نبوت است، همتای رسالت است، همتای ولایت است؛ چیزی از ولی الله مطلق کم ندارد، اینها یک نورند و مانند آن. این گونه از مباحث به هر نتیجه‌ای که منتهی بشود برای ما ثمره اعتقادی دارد، ثمره علمی دارد، اما نتیجه عملی ندارد؛

زیرا ما نه آن توان را داریم که آن حضرت را در ولایت مطلقه [و] همتایی قرآن، الگو قرار بدهیم؛ نه چنین مأموریتی داریم. بخش دوم مربوط به سیره و سنت آن حضرت است که ما هم موظفیم بررسی کنیم و هم مأموریم پیروی کنیم.

فاطمه زهرا (سلام الله علیها) همتای قرآن در مقام حدوث و بقاء

آن بخش اول به طور اجمال اینجا مطرح می شود؛ نه به طور تفصیل برای اینکه پشتوانه علمی بخش دوم خواهد بود، سرّ اینکه این بانو (سلام الله علیها) حجت بر ائمه (علیهم السلام) است و اگر علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) نبود، احدی همتای آن حضرت نبود «آدم و من دونه» [1] این است که او [فاطمه] مثل خود قرآن کریم در مقام حدوث و بقاء شکل گرفت؛ قرآن از زمین برنخاست (از فکر کسی تدوین نشد، هیچ عالم بشری این قرآن را تدوین و تنظیم نکرد. سورش، آیاتش، معارفش [و] مفاهیمش را بررسی و انشا نکرد) مستقیماً از جهان غیب نازل شد و در طی 23 سال ماند و برای ابد جای خود را تثبیت کرد، این سه کار را قرآن کرد یعنی از زمین برنخاست [بلکه] از آسمان نازل شد اولاً و نزولش هم 23 سال طول کشید، ثانیاً و ماند که برای ابد بماند، ثالثاً. این طور نیست که _ معاذ الله _ قابل زوال باشد، از بین رفتنی باشد: ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ [2]. انسان کامل مخصوصاً فاطمه زهرا (سلام الله علیها) هم، وقتی هویت آن حضرت را ارزیابی می کنیم می بینیم در همین مثلث خلاصه می شود: او از زمین برنخاست [بلکه] از آسمان نازل شد و تقریباً همسفر قرآن کریم بود تا قرآن آیاتش سورش نازل می شد، او هم روزانه متکامل می شد ترقی می کرد و تا قرآن به پایان رسید، عمر این بی بی هم به پایان رسید و برای ابد ماند؛ گرچه ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [3] شامل همه انسانها هست. آن مثلث درباره قرآن روشن است؛ همه ما می دانیم که این کتابی است از ذات اقدس الهی نشئت گرفته [و] هیچ فکری او را تدوین نکرده [است] از آسمان غیب نازل شده، 23 سال به تدریج این کتاب نازل شده؛ بعد از اینکه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾ [4] و سایر آیات نازل شد این کتاب؛ نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد «الی یوم القیامه» ماندنی است. پس از آسمان نازل شد، از غیب نازل شد، اولاً در طی 23 سال به تدریج متکامل شد، ثانیاً. تا به ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ﴾ و مانند آن رسید و ماند برای ابد، ثالثاً. جریان فاطمه زهرا (صلوات الله و سلامه علیها) هم همین طور است.

طلیعه آسمانی پیدایش حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

وقتی وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) به مقام شامخ نبوت بار یافتند [و] به معراج رسیدند، در معراج غذایی میل کردند وقتی از معراج نازل شدند به زمین آمدند دیگر تماسی نداشتند، مگر اینکه آن غذا به صورت نطفه در بیاید، آن میوه آسمانی و غیبی و بهشتی. آن میوه غیبی و بهشتی وقتی در صلب مطهر رسول اکرم [صلی الله علیه و آله و سلم] به صورت نطفه فاطمه (سلام الله علیها) درآمد در قرار مکین خدیجه (سلام الله علیها) مستقر شد؛ پس وجود مبارک این بانو نظیر افراد دیگر (نظیر مردها یا زنهای عادی نیست) که نطفه آنها محصول آب و غذا و میوه زمین باشد [و] از زمین برخاسته باشد. همان طوری که قرآن نظیر کتابهای بشری نیست که محصول فکر بشر باشد، نطفه وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) هم محصول آن میوه غیب است (میوه بهشت است) از زمین برخاست، منتها این چند سالی که طول کشید تا این نطفه مستقر بشود، این مقدمه انعقاد نطفه است. باید وحی نازل بشود، باید پیامبر به آن مقام وحی یابی برسد، باید آن انقطاع وحی به عنوان آزمون فرا برسد، باید نوبت معراج فرا برسد، باید پیغمبر به معراج برود، باید در معراج آن میوه بهشتی را میل کند بعد آن نطفه بشود تا بشود فاطمه. وقتی هم که از معراج آمدند یک سال یا کم تر طول کشید تا وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) متکونه بشود، این طلیعه پیدایش و تجلی آن بانو در عالم طبیعت است.

همراهی حضرت زهرا (سلام الله علیها) با قرآن در نشئه دنیا

ضلع دوم این مثلث آن است که حالا چون 23 سال این قرآن به تدریج نازل شد؛ این پنج سال اول تقریباً مقدمه بود برای پیدایش چنین معراجی و چنان میوه ای و چنین نطفه ای. همراه با نزول آیات و سور و معارف قرآن کریم این بانو ترقی می کرد. اگر دو ساله بود در شعب ابی طالب، با آن آیات و مشکلاتی که نازل می شد ترقی می کرد و اگر چند سال در مکه تشریف داشتند، با آیات مکی متری می شدند و اگر چند سال در مدینه تشریف داشتند، با آیات مدنی متری می شدند.

راههای ارتباط حضرت زهرا (سلام الله علیها) با قرآن

وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) از چندین راه با قرآن رابطه داشت (گاهی مستقیم، گاهی غیر مستقیم) مستقیمش هم دو نحو بود یک نحو مستقیمش این بود که از وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء)، آیات را، تلاوت آیات را، تعلیم کتاب و حکمت را، تزکیه را (این

چهار کار را) که وظیفه رسمی پیغمبر بود فرا می گرفت ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ﴾ [5] ، ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ [6] ؛ این چهار برنامه را مستقیماً از مشهد و مکتب و محضر پدر بزرگوارش استفاده می کرد و هر روز این دو شاگرد را به پیشگاه رسول گرامی می فرستاد یعنی حسن و حسین [علیهما السلام] سفیران فاطمه بوده اند. اینکه در آن قصه هست وجود مبارک امام حسن [علیه السلام] گزارش می داد بعد عرض کرد مادر امروز گویا یک بزرگواری مرا می بیند «قُلْ بَيَانِي وَكُلَّ لِسَانِي لَعَلَّ سَيِّدًا يَرَعَانِي» [7] این قضیه فی واقعۀ نبود که یک روز گزارش داده باشد، هر روز گزارش می دادند، منتها آن روز وجود مبارک علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) از پشت دریا پرده، ناظر صحنه بود. هر روز وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) حسنین [علیهما السلام] را به مشهد و به محضر و به مکتب پیغمبر می فرستاد، بعد از آنها استنطاق می کرد که امروز چه آیه ای نازل شد؟ پیغمبر چه فرمود؟ آیه را چنین معنا کرد، چنان معنا کرد این آیه را با آن آیه چگونه هماهنگ کرد؟ اینها هم را گزارش می دادند. در تکمیل گزارش با پدر بزرگوارش هم مذاکره می کرد. سفیر سومی که وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) داشت علی بن ابی طالب بود که باب مدینه علم بود [8]. آن هم مرتب گزارش می داد؛ امروز این آیه نازل شد [و] پیغمبر این چنین معنا کرد، این چنین تفسیر کرد و مانند آن. این سه راه را که یکی مستقیم و دوتا غیر مستقیم وجود مبارک بی بی (سلام الله علیها) داشت. راه دیگری که غیر مستقیم است و هر کسی می تواند آن را داشته باشد، منتها گرچه در نظام تکوین هر فیضی که به انسان عادی می رسد به وسیله آن انسان کامل است که «بیمنه رزق الوری وبوجوده ثبتت الارض والسماء» [9] ، ولی به حسب ظاهر انسان یک راه مستقیمی هم با ذات اقدس الهی دارد. آن راه را هم خدا وعده داد که ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾ [10]. در سوره «انفال» بالاتر از این را وعده داد ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ [11] ؛ شما را به فرقان نائل و متبرک می کند که بالاتر از علم است. خب اینکه فرمود: تقوا پیشه کنید از یک سو، خداوند معلم شما می شود از سوی دیگر ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾. این بی بی (سلام الله علیها) در اثر آن تقوای کامل شاگرد مستقیم ذات اقدس الهی بود معارفی را از آنجا فرا می گرفت و از اینکه در سوره «انفال» خدا وعده داد: ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ این بی بی (سلام الله علیها) مثل اعلای تقوا بود، ذات اقدس الهی فرقان بین حق و باطل را به او عطا کرده است.

این مجموعه این قدر ادامه داشت تا قرآن به پایان برسد. همین که در اواخر عمر مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) قرآن به پایان رسید و دیگر آیه‌ای نازل نشد طولی هم نکشید که این پدر و آن دختر هر دو رحلت کردند. بی‌بی (سلام الله علیها) بیش از 75 روز یا 95 روز بعد از رحلت رسول گرامی (سلام الله علیهما) نماند. تقریباً وقتی نازل شدن قرآن تمام شد، عمر این بی‌بی هم تمام شد. او با قرآن نفس می‌کشید، با قرآن کامل می‌شد، با قرآن مترقی بود، با قرآن مأنوس بود، منتها قرآن آمد که بماند این بی‌بی هم آمد که بماند، بدنش البته رحلت کرده است و اما جان او همچنان زنده است. این بخش اول که پشتوانه مسائل بخش دوم است.

همتایی حضرت زهرا (سلام الله علیها) با قرآن در زوال ناپذیری

اما آنچه که ما موظفیم به این بانو اقتدا کنیم و وظیفه داریم، مأمور هستیم و راهش هم ممکن است آن است که این بانو (سلام الله علیها) هم در اعتقادات، هم در اخلاق، هم در حقوق، هم در فقه مطالب فراوانی را فرمودند و عمل کردند و تعلیم دادند و دستور عمل کردن را هم به ما دادند.

سرّ اینکه در پایان بخش اول به این نتیجه رسیدیم که وجود مبارک فاطمه آمد که بماند؛ نه آمد که برود؛ نظیر افراد دیگر نیست که می‌آیند و می‌روند بلکه او آمد که بماند و اگر امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) درباره عالمان دین فرمود: «العلماء باقون ما بقی الدهر» [12] مصداق کامل و بالذات این علما خود معصومین‌اند و چون فرمود: «نحن العلماء وَشِيعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَسَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ» [13] و اگر علما شامل غیر معصوم بشود بالعرض و بالتبع است. آن عالمی که ارتباطش به اهل بیت کامل است آن می‌ماند؛ آن عالمی که بهره ولایی‌اش کم است کم می‌ماند؛ آن که بی‌ولایت است «ذلک میت الاحیاء» [14] مانند دیگران از بین می‌رود و از یاد می‌رود.

سوره «کوثر» گواه بر زوال ناپذیری حضرت زهرا (سلام الله علیها)

اما اینکه زهرا (سلام الله علیها) آمد که بماند تحلیل بخش پایانی سوره «کوثر» می‌تواند سند این بحث باشد. در جریان سوره «کوثر» یعنی ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ [15]، مستحضرید که غالب مفسران شیعه و سنی گفتند که عده‌ای از صنایع قریش، مشرکان، بدخواهان [و] معاندان براساس همان سنتهای باطلی جاهلیت گفتند: پیغمبر بعد از

مردن نام او و مکتب او و یاد او از بین می‌رود؛ برای اینکه او که پسر ندارد [16]. درباره دختر باورشان این بود که.

بنونا بنو أبائنا و بناتنا *** بنوهن أبناء الرجال الأبعاد [17]؛

این شعر شعار رسمی جاهلیت بود می‌گفتند که پسران ما و نوه‌های پسری ما اینها فرزندان ما هستند، اما نوه‌های دختری ما فرزند ما نیستند؛ اینها فرزند مردان دیگرند «... و بناتنا *** بنوهن أبناء الرجال الأبعاد» اینها برای زن حرمتی قائل نبودند؛ برای فرزندهای دختر حرمتی قائل نبودند می‌گفتند به ما مربوط نیست و می‌گفتند: چون پیغمبر پسرش قبلاً مُرد و اکنون پسری ندارد و در اواخر عمر به سر می‌برد و جز دختر چیزی از او نمانده است، با مردن او مکتب او و نام او و دین او سپری می‌شود و از بین می‌رود. آنها چنین شنائی و چنین سرزنشی داشتند.

ذات اقدس الهی فرمود به اینکه تو برای همیشه می‌مانی برای اینکه من به تو چیزی دادم که هیچ کسی نمی‌تواند آن را از بین ببرد و به تو فرزند دادم که حافظ و مجری آن چیز است. آن چیزی که به تو دادم قرآن است و آن کسی هم که حافظ قرآن، مفسر قرآن، مبین قرآن، معلم قرآن، مجری احکام و حدود قرآن است فرزندان همین دخترند، فرمود: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ﴾؛ این کوثر مصادیق فراوانی دارد دین است قرآن است و ولایت است ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ﴾ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ [18]؛ یعنی آنهایی که تو را شمات می‌کردند بدی تو را می‌خواستند، انقطاع نسل تو را می‌خواستند، ابتر بودن تو را در نظر داشتند، آنها ابترند؛ نه تو ابتری. این ابتر این وصف چون در مقام تحدید است مفهوم دارد. اگر بگویند فلان شخص ابتر است، معنایش این نیست که دیگری ابتر نیست؛ چون مفهوم ندارد، ولی اگر در لسان تحدید باشد (در ارزیابی حد گزاری باشد) در مرزبندی باشد در تفکیک باشد، این مفهوم دارد. ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾؛ یعنی تو ابتر نیستی، آنها ابترند. آنها منقطع النسل اند تو منقطع النسل نیستی نام او و نام آنها و یاد آنها از بین می‌رود و نام تو و یاد تو همیشه می‌ماند.

پیامهای سوره «کوثر»

خب، تحلیل ذیل این سوره مبارکه «کوثر» نشانه آن است چون در مقام تحدید است دوتا پیام دارد: یکی اینکه دشمنان تو منقطع می‌شوند و از بین می‌روند؛ یکی اینکه تو از بین نمی‌روی تو

ابتر نیستی تو متصل و پیوسته‌ای. اگر وجود مبارک پیغمبر دختر می‌داشت و لا غیر، بر اساس گمان باطلی و ظن جاهلی جاهلیت آن را ابتر می‌پنداشتند، یک. و اگر پسر می‌داشت پسرش نظیر پسر نوح بود باز او ابتر بود، دو. چون این پسر نه تنها سبب دوام دین پدر نمی‌شد، بلکه مایه انقراض دین پدر بود، سه. اگر فرزند می‌داشت فرزند بی‌تفاوت، کاری به دین نداشت، نه معاند بود، نه مخالف بود، نه مؤالف، باز هم این شخص ابتر بود. قرآن کریم فرمود: این چنین نیست که تو فرزند طالح داشته باشی یا بی‌تفاوت داشته باشی، فرزند صالح داری و مصلح داری و اهل قرآن داری و همتای قرآن داری و از بین نمی‌رود و از همین دختر هم هست. هم به دختر بها می‌دهد هم او را حافظ قرآن می‌داند و از نسل او مجریان و مفسران قرآن به بار می‌آورد که باعث دوام نبوت و بقای وحی و مکتب و رسالت باشد که تو ابتر نیستی تو مستدام و مستمری [و] آنها ابترند: ﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.

بنابراین این بانو توانست حافظ قرآن باشد چون خودش هم همتای با قرآن از غیب به زمین آمد اولاً. تا قرآن ادامه داشت او هم تدریجاً متکامل بود ثانیاً، وقتی قرآن منقطع شد او هم رحلت کرد ثالثاً، قرآن آمد که برای ابد بماند این بانو هم نازل شد که برای ابد بماند رابعاً ماندنش هم به همین است.

عصمت، محور حجیت حضرت زهرا (سلام الله علیها)

اینکه گاهی گفته می‌شود این بانو حجت بر ائمه (علیهم السلام) است؛ برای این جهت است که در حجیت، نبوت یا رسالت یا امامت لازم نیست؛ آنچه که محور حجیت است. عصمت است اگر یک انسانی معصوم بود. ما یقین داریم حرف او فعل او تقریر او سکوت او و قیام او و قعود او حجت خداست. اینکه در زیارت «آل‌یس» به پیشگاه ولی عصر (ارواحنا فداه) سلام عرض می‌کنیم، به تک تک حالات او سلام عرض می‌کنیم؛ برای اینکه تک تک حالات او معصومانه است «السلام علیک حین تقوم، السلام علیکم حین تقعد، السلام علیک حین تقرأ و تبین، حین ترکع و تسجد»؛ آن وقتی که برمی‌خیزی، آن وقتی که می‌نشینی، آن وقتی که سخن می‌گویی، آن وقتی که تقریر می‌کنی، آن وقتی که رکوع داری، آن وقتی که سجود داری. جامع همه اینها همان است که در سوره مبارکه «انعام» آمده است که ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي﴾ [19]

خب اگر کسی معصوم بود، حیات و مماتش این است، شئون حیات و ممات این است [و] ما به تک تک این شئون معصومانه معصوم عرض ادب می کنیم.

معیار حجیت عصمت است؛ نه نبوت و نه رسالت و نه امامت و چون این بانو (سلام الله علیها) معصومه است، حجت خداست.

سرّ حجیت حضرت زهرا (سلام الله علیها) بر ائمه

اینکه گاهی علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) به سخنان بی بی استشهدا می کند که فاطمه چنین گفته است این استدلال به قول حجت الله است [20]؛ اما سر اینکه او حجت بر معصوم هم هست، این است که ائمه (علیهم السلام) عالم غیب اند «بما کان وبما یكون وبما هو کائن الی یوم القیامة»؛ اما منابع علمی اینها گاهی از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیده اند، گاهی از باطن قرآن کمک می گیرند و گاهی از مصحف فاطمه [است] وقتی امام معصوم (سلام الله علیه) دارد خبر غیب می دهد؛ از او سؤال می کنند که این خبر غیب را از کجا گرفته ای. می گوید: در مصحف مادرمان [است] خب، این مصحف فاطمه چیست؟ همان است که جبرئیل (سلام الله علیه) نازل می شد و این معارف را می فرمود و وجود مبارک فاطمه (سلام الله علیها) تلقی می کرد؛ بعد به امیرالمؤمنین می فرمود [و] امیرالمؤمنین املای او را نوشته و کتابت می کرد (کاتب این بخش از وحی هم بود)، شده مصحف فاطمه. آن وحی تشریعی بود که با انقطاع عمر مبارک رسول گرامی (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) به پایان رسید.

انقطاع وحی تشریعی و باقی بودن وحی تسدیدی

اگر در نهج البلاغه آمده است که وجود مبارک امیرالمؤمنین درباره رحلت پیغمبر (سلام الله علیهما) فرمود: «لقد انقطع بموتک ما لم ینقطع بموت غیرک من النبوة والانباء من أخبار السماء» [21] آن ناظر به وحی تشریعی است، وگرنه وحی تسدیدی، تعریفی، انبائی (انحا و اقسام وحی) که «الی یوم القیامة» مخصوصاً در شبهای قدر نازل می شود، این دوام دارد. این گونه از وحیها در شبهای جمعه در لیالی قدر بر ائمه (علیهم السلام) نازل می شد و وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) هم نازل می شود. این وحی قطع نشده است؛ این گونه از معارف غیبی به وسیله

جبرئیل (سلام الله علیه) نازل می شد، فاطمه (سلام الله علیها) تلقی می کرد و اینها را حفظ می کرد و برای امیرالمؤمنین املا می فرمود، وجود مبارک امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) اینها را می نوشت، شده مصحف فاطمه و این مصحف الآن در نزد وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) هست. این از منابع علم غیب ائمه (علیهم السلام) است که وقتی از یک امام معصومی سؤال می کردند یا گاهی خود آنها بلا واسطه و قبل از سؤال و مستقیم می فرمودند: در مصحف جده ما (در مصحف فاطمه) چنین آمده است. این می شود حجت خدا بر خلق اجمعین، مخصوصاً در معارف غیبی نسبت به ائمه اطهار (سلام الله علیهم اجمعین).

ضرورت تأسی به حضرت زهرا (سلام الله علیها)

حالا این بانو که برای همه ما اسوه است در این بخش ما موظفیم مثل آن حضرت حرکت کنیم منتها او در حد آفتاب [و] ما در حد شمع او فضای کل جهان را روشن می کند منتها ما در زندگی خاص خودمان مثل شمع نور می دهیم و فضای زندگی خود را روشن کنیم.

والا ترین مصلحت، محصول خالصانه ترین عبادت

این است که فرمود: «من أصدق إلى الله خالص عبادة أهبط الله عز وجل إليه أفضل مصلحته» [22]؛ فرمود: اگر کسی عمل خالص بکند و این قدرت را داشته باشد که عمل خالص را به پیشگاه ذات اقدس الهی ببرد، ذات اقدس الهی بهترین و والا ترین مصلحت او را به او عطا می کند و نازل می کند. یک وقت انسان کار خوب انجام می دهد و دیگر به این فکر نیست که من این کار خوب را حفظ بکنم. این مثل یک باغبانی است که یک نهالی را غرس کرده است و دیگر به فکر آبیاری او نیست. ممکن است او دیم یعنی آنچه که به وسیله باران در بیابانها رشد می کند، مستدام هم هست. اینها را می گویند دیم و واژه عربی هم هست. اگر کسی دیمی کار کرد گاهی محصول می گیرد، گاهی نمی گیرد و مانند آن. ما مأموریم که مثل یک باغبانی که در کنار منزلش یک گلی یا نهالی را غرس کرده؛ مثل فرزند از او نگهداری کنیم. دائماً مواظب او باشیم حدوداً و بقاءً. پس یک وقتی کسی کار خیر انجام می دهد به این فکر نیست که آن را حفظ بکند؛ گاهی آن [کارخیر] را می گوید، گاهی آن را با منت ذکر می کند گاهی مثلاً خوشش می آید که دیگران بازگو کنند یا از آن بهره برداری کنند (بهره برداری تبلیغی و سیاسی) این شخص کار خوب کرده است و اما آن کار خوب زمینی است همین جا ماند. برخیز کار خوب انجام می دهند برای ضبط و

نگهداری او هم تلاش و کوشش می کنند اما تا یک مدت محدودی. برخیا تلاش و کوشششان زیاد هست اما آن قدرت را ندارند که بالا ببرند. وجود مبارک بی بی (سلام الله علیها) فرمود اگر کسی کار خوب بکند، خدا بهترین مصلحت را به او می دهد فرمود: کار خوب بکن، این را نگه بدار، این را هدیه بکن، برو و ببر. تا انسان بالا نرود که نمی تواند یک هدیه ای را به پیشگاه ذات اقدس الهی اهدا بکند، فرمود: «من أصدق الى الله خالص عبادته أهبط الله عزوجلّ إليه أفضل مصلحته» [23] اگر یک کسی کار خوب کرد و این کار را حدوثاً و بقائاً طاهر نگه داشت (آلوده نکرد) و همراه کار خوب رفت؛ چون ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾ [24]، بالا رفتن کار هر کسی نیست؛ بالا برود و این بار را هم به همراه داشته باشد تا به «لدى الله» برسد و به خدا تقدیم بکند. اگر کسی به جایی رسید که خودش کار خیر خود را به خدا تقدیم کرد خودش بالا برد؛ نه ملائکه بالا ببرند؛ کار خیر را ملائکه می برند گزارش می دهند بالأخره جواب را هم آنها می آورند؛ آن بردن و آوردن هر دو مع الواسطه است، بهره اش هم کم است، ولی اگر کسی خودش آن هنر را داشته باشد که همراه ملائکه بالا برود و این کار خیر خود را به پیشگاه ذات اقدس الهی تقدیم بکند؛ خودش اصعاد کند، خودش به همراه عمل برود، آن گاه فاضل ترین مصلحت او را ذات اقدس الهی نازل می کند؛ خود خدا؛ نه به فرشته ها بگوید: «أهبط الله عزوجلّ إليه أفضل مصلحته» خب، این دستوری است که وجود مبارک بی بی به ما داده است فرمود این کار شدنی است [و] این کار را انجام بدهید و مانند آن. ...

ذکر مصیبت حضرت زهرا (سلام الله علیها)

... حالا که به اینجا رسیدیم من مصیبتم را با همین شعر تلفیق می کنم که ما نرویم در خانه فاطمه چون خودش به سراغ ما می آید «مرو ای گدای مسکین تو در سرای زهرا» ما همین که آمدیم اینجا [و] گفتیم: «صلی الله علیک یا بنت رسول الله السلام علیک و علی أبیک و علی بعلک و بنیک و علی السرّ المستودع فیک» همین که آمدیم، عرض حاجت کردیم. وجود مبارک امیرالمؤمنین در مراسم تجهیز زهرا اشک ریخت عرض کرد: یا رسول الله! برای من بسیار گران و سخت و تلخ است که این مصیبت را تحمل کنم. «قلّ یا رسول الله عن صفیتک صبری» «ستنبتک ابتک» [25]؛ یا رسول الله! این دخترت که زود به شما ملحق شدند، تمام جریان سقیفه و غیر سقیفه را به عرض شما می رساند که من هیچ کوتاهی نکردم. هر چه دستور دادی عمل کردم

«فأحفظها السؤال و استخبرها الحال» [26] ؛ شما هم جریان را یکی پس از دیگری از این بانو سؤال بکنید. انسان که دردمند است دردش را بگوید یک مقداری سبک می‌شود، بعد عرض کرد: یا رسول الله، برای کوبیدن فاطمه (سلام الله علیها) تنها هیئت حاکم قیام نکرد، اینها مردم را هم شوراندند؛ همه جمع شدند اجماع کردند تا زهرا را منزوی کنند. آن گزارشی که دخترت به عرض شما می‌رساند این است که «بتظافر أمتك علی هضمها» [27] ؛ تنها از دولت برنمی‌آمد که زهرا را منزوی کند تنها از ملت ساخته نبود که زهرا را منزوی کند؛ این دولت با آن ملت، این ملت با آن دولت دست نشانده، اجماع کردند که زهرا را منزوی کنند. می‌بینید سخن از فدک نبود. شخصیت فاطمه کسی بود که تا همه جمع نمی‌شدند نمی‌توانستند او را منزوی کنند؛ گرچه نتوانستند، ولی بالأخره برای انزوای او همه زحمت کشیدند؛ یکی گفت «آتش بیاور»؛ یکی گفت «آتش بزن»؛ یکی گفت «غلاف شمشیر بیاور»؛ یکی گفت «غلاف شمشیر بزن»؛ یکی گفت «فدک را بگیر» همه جمع شدند، همه جمع شدند: «بتظافر أمتك علی هضمها» اینکه به حضرت امیر (سلام الله علیه) پیشنهاد دادند که [فاطمه] یا شب گریه کند یا روز؛ این نه برای آن بود که مثلاً گریه وجود مبارک حضرت زهرا (سلام الله علیها) نمی‌گذاشت کسی بخوابد [و] باعث اذیت بود؛ اینها نبود. اینها چون مکرر از پیغمبر شنیدند که رضای زهرا، رضای خداست؛ غضب زهرا، غضب خداست؛ رضا و غضب فاطمه (سلام الله علیها) رضا و غضب پیغمبر است؛ رضا و غضب پیغمبر رضای خداست. [28] اینها می‌گفتند: این همه گریه آن حضرت، نشانه آن است که از ما ناراضی است؛ برای اینکه زنهای مهاجر و انصار بعد از جریان سقیفه وقتی رفتند خطبه دوم را حضرت خواند. این خطبه دوم خیلی فولادین است؛ یعنی برای هر کلمه‌اش باید به لغت مراجع کنیم. این زنهای مهاجر و انصار آمدند به مردهایشان گفتند، آنها دوباره برگشتند که جبران کنند، فرمود: گذشت. این خطبه دوم و خطبه اول که خطبه اول در مسجد، خطبه دوم در منزل آنها را بیدار کرد، فهمیدند که حضرت از آنها ناراضی است. گفتند: یک قدری نارضایتی‌شان را کم بکنند، سخن از گریه نبود؛ می‌دانستند مقام این بی‌بی چیست. مرحوم شیخ مفید است ظاهراً ایشان نقل می‌کند وقتی بی‌بی (سلام الله علیها) آمده علی بن ابی طالب را آن وضع با سر برهنه زیر منبر بالای سرش شمشیر دید فرمود: «لئن لم تکن عنه لأنشرن شعری ولأشقن جیبی ولأتین قبر أبی ولأصیحن إلی ربی»؛ [29] فرمود: دست از پسر عموی من بردارید و گرنه سرم را برای نفرین کردن برهنه می‌کنم سخن از لرزش ستون مسجد نبود. مرحوم شیخ مفید نقل می‌کند که وجود مبارک

علی بن ابی طالب [علیه السلام] به سلمان فرمود: «یا سلمان اینی اری جنبتی المدینة تکفئان»؛ [30] فرمود سلمان! همین که زهرا تصمیم نفرین گرفت من می بینم دو طرف این مدینه دارد می لرزد؛ اگر این عذاب بیاید چه کنیم: «اینی اری جنبتی المدینة تکفئان»؛ دو طرف این شهر دارد می لرزد؛ نه ستون مسجد. اگر این شهر زیر و رو بشود چه کنیم؟ این فاطمه است. حالا شما خطبه زینب کبرا (سلام الله علیها) را در کوفه قرائت کنید؛ می بینید بسیاری از جمله های بلند آن خطبه از مادرش گرفته شده [است] بسیاری از جمله های بلند خطبه زینب کبرا (سلام الله علیها) در بازار کوفه از خطبه نورانی فاطمه زهرا (سلام الله علیها) گرفته شده [است] اگر مرحوم صدرالمتألهین (رضوان الله علیه) در آن رساله شریفش می گوید حسین بن علی را در سقیفه بنی ساعده شهید کردند، همین است: «قُتل الحسین ابن علی فی السقیفه». این می گوید: اگر نبود آن آتش زدن یا آتش آوردن در خانه فاطمه هرگز خیمه های بچه های ابی عبدالله را آتش نمی زدند، هرگز آن مرغهای بی پر را...

«السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و یا معدن الرسالة و یا مهبط الوحی و رحمة الله و برکاته»

نسئلك اللهم و ندعوك یا سمک العظیم الأعظم الأعز الأجل الأکرم یا الله ... یا الله !

پاورقی: _____

[1] - اصول کافی، ج 1، ص 461؛ عن یونس بن ظبیان عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: سمعته یقول: «لولا أن الله تبارک و تعالی خلق أمیر المؤمنین (علیه السلام) لفاطمة ما کان لها کفو علی ظهر الأرض من آدم و من دونه».

[2] - سورة فصلت، آیه 42.

[3] - سورة زمر، آیه 30.

[4] - سورة مائدة، آیه 3.

[5] - سورة آل عمران، آیه 164.

[6] - سورة بقره، آيه 129.

[7] - بحار الانوار، ج 43 ص 338؛ أبو السعادات في الفضائل؛ أنه أملى الشيخ أبو الفتوح في مدرسة الناجية؛ «أن الحسن بن علي (ع) كان يحضر مجلس رسول الله (ص) وهو ابن سبع سنين فيسمع الوحي فيحفظه فيأتي أمه فيلقى إليها ما حفظه كلما دخل علي (ع) وجد عندها علماً بالتنزيل فيسألها عن ذلك فقالت: من ولدك الحسن فتخفي يوماً في الدار وقد دخل الحسن وقد سمع الوحي فأراد أن يلقيه إليها فارتج عليه فعجبت أمه من ذلك فقال لا تعجبين يا أماه فإن كبيراً يسمعي فاستماعه قد أوقفني فخرج علي (ع) فقبله» وفي رواية «يا أماه قل بياني و كل لسانى لعل سيداً يرعاني».

[8] - وسائل الشيعة، ج 27، ص 34؛ وعن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) أنه قال: «أنا مدينة العلم وعلى بابها».

[9] - مفاتيح الجنان، دعاء عديله.

[10] - سورة بقره، آيه 282.

[11] - سورة انفال، آيه 29.

[12] - نهج البلاغه، حكمت 147.

[13] - اعلام الورى، ص 284.

[14] - نهج البلاغه، خطبه 87.

[15] - سورة كوثر.

[16] - بحار الانوار، ج 17، ص 203.

[17] - شرح نهج البلاغه، ج 11، ص 28.

[18] - سورة كوثر.

[19] - سورة انعام، آيه 162.

[20] - الخصال، ج 2، ص 618؛ حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیث اربعمائه، بعد از سفارش به گفتار خوب در مراسم تجهیز مردگان، چنین فرموده است: «فَأَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) لَمَّا قَبِضَ أَبُوهَا سَاعِدَتَهَا جَمِيعَ بَنَاتِ بَنِي هَاشِمٍ؛ فَقَالَتْ: دَعَاوُ التَّعْدَادِ وَ عَلَيْكُمْ بِالْدُّعَاءِ»؛ یعنی حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بعد از ارتحال رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به زنان بنی هاشم که او را در ماتم یاری می کردند و زینتها را رها کرده و لباس سوگ در برنموده، مرثیه می خواندند، فرمود: این حالت را رها کنید و بر شماست دعا و نیایش.

[21] - نهج البلاغه، خطبه 235.

[22] - بحار الانوار، ج 67، ص 249 و 250.

[23] - بحار الانوار، ج 67، ص 249 و 250.

[24] - سوره فاطر، آیه 10.

[25] - نهج البلاغه، خطبه 202.

[26] - نهج البلاغه، خطبه 202.

[27] - کافی، ج 1، ص 459.

[28] - بحار الانوار، ج 27، ص 116؛ عن سلمان الفارسی قال: قال رسول الله: (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) يَا سَلْمَانَ؛ مَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ مَعِيَ وَ مَنْ أَبْغَضَهَا فَهُوَ فِي النَّارِ. يَا سَلْمَانَ؛ حُبَّ فَاطِمَةَ يَنْفَعُ فِي مَائَةِ مَوْطِنٍ أَيْسَرُ تِلْكَ الْمَوَاطِنِ الْمَوْتَ وَالْقَبْرَ وَالْمِيزَانَ وَالْمَحْشَرَ وَالصِّرَاطَ وَالْمَحَاسِبَ. فَمَنْ رَضِيَ عَنْهُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ رَضِيَ عَنْهُ وَمَنْ رَضِيَ عَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَمَنْ غَضِبَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ غَضِبَتْ عَلَيْهِ وَمَنْ غَضِبَتْ عَلَيْهِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ، يَا سَلْمَانَ وَيْلَ لِمَنْ يَظْلِمُهَا وَيَظْلِمُ ذُرِّيَّتَهَا وَشِيعَتَهَا.

[29] - بحار الانوار، ج 28، ص 228؛ اختصاص شيخ مفيد، ص 186

[30] - همان.

علم امام حسن مجتبی علیه السلام

امام حسن علیه السلام و تربیت شاگردان

امام حسن مجتبی علیه السلام از دوران کودکی سفره علمی خود را پهن کرده و با نقل آیات شریفه و سپس نقل حدیث از پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله خدمت بزرگی به تشنگان علم و معرفت نمود، به ویژه در ده سال آخر که حوادث دردناکی به مسلمانان، خاصه پیروان اهل بیت روی آورده بود، امام با حلم، بردباری، صبر و حوصله ای که از خود نشان می دادند، خویشان را برای هر نوع پاسخ گویی آماده ساخته بودند.

از این روی، می بینیم که افراد و گروه ها و شخصیت های زیادی در محضر درس امام علیه السلام می نشستند که یقیناً تاریخ، نام بسیاری از آنها را ثبت نکرده است. از جمله بسیاری از صحابه رسول خدا و تابعین هستند که از محضر پر فیض امام حسن علیه السلام استفاده کرده اند.

در اینجا برخی از بزرگان شیعه همانند شیخ طوسی در رجال خود، نام برخی از این شخصیت ها را به عنوان اصحاب امام آورده است که تعداد آنها از چهل و یک نفر نمی گذرد.

اگر چه جای این سوال هست که: چگونه یاران امام حسن علیه السلام از چهل و یک نفر تجاوز نمی کردند در حالی که امام نزدیک پنجاه سال در بین امت اسلامی زندگی می کردند؟ و چرا یک مرتبه تعداد 450 یار که برای امیرمومنان علیه السلام ثبت شده، به چهل و یک نفر می رسد؟ و چرا این عدد نسبت به امام حسین علیه السلام هم به دو برابر، بلکه بیشتر می رسد و چرا با مقایسه با یاران امام زین العابدین علیه السلام یاران او یک چهارم می باشد؟! علت چیست و چرا چنین شده است؟

احتمال دارد شیخ طوسی فقط نام راویان از اصحاب امام حسن علیه السلام را آورده باشد؛ به دلیل این که در بخش آخر کتاب خود به نام عده ای اشاره کرده است که از معصومین علیه السلام روایت نکرده اند.

و احتمال دارد امام در زمانی می زیسته که بیشتر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، و آنها به هر دلیلی از حضور در پای درس امام حسن علیه السلام و یا نقل روایت از او، خودداری می کردند. و نیز محتمل است که تبلیغات سوء معاویه بن ابی سفیان تاثیر خود را گذارده باشد

نکته جالب توجه این که یاران امام از نظر عدد، بسیار کم هستند اما بسیاری از آنها از شخصیت های برجسته عالم اسلام می باشند. برخی از آنها پیامبر و پنج امام را درک کرده اند؛ همانند جابر بن عبدالله انصاری؛ و برخی دیگر علاوه بر این که از یاران امام حسن علیه السلام هستند، جزو یاران امیرمومنان بوده اند؛ همانند احنف، اصبع، جابر بن عبدالله، جعید حبیب، حبه، رشید، رفاعه، زید، سلیم، سلیمان، سدید، ظالم، عمرو بن حمق، عامر، کمیل، لوط، میثم، مسیب و ابواسحاق. و برخی دیگر جزو یاران امام حسین علیه السلام نیز هستند، همانند جابر، جعید، حبیب، رشید، زید، سلیم، ظالم، عمرو، کیسان، لواط، میثم و فاطمه. دسته دیگر از آنها جزو یاران امام سجاد علیه السلام نیز هستند، همانند جابر، رشید، سلیم و ظالم.

و گروهی نیز جزو یاران امام باقر علیه السلام شمرده شده اند؛ همانند جابر بن عبدالله انصاری که در (سال 78 ق. به دیدار خدا شتافت).^۳

نکته دوم این که عده ای از یاران امام حسن علیه السلام همانند حبیب بن مظاهر اسدی، جزو شهدای کربلا هستند. و برخی همانند کمیل بن زیاد، عمرو بن حمق خزاعی، رشید هجری و حجر بن عدی در راه ولایت و دفاع از اهل بیت علیه السلام به شهادت رسیده اند

آمده است که: روزی پیامبر اسلام ص با اصحاب نشستند بودند ناگاه مرد عربی چماق به دست وارد شد و فریاد برآورد: «کدام یک از شما محمد هستید؟» یاران رسول خدا، با ناراحتی جلو رفته و گفتند: «چه می خواهی؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «آرام بگیرید.» مرد عرب خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: «تو را دشمن داشتم، و اکنون دشمنی من نسبت به

تو بیشتر شد. تو ادّعی رسالت و پیامبری کرده ای، دلیل و برهانت چیست؟» حضرت فرمود: «چنانچه مایل باشی، عضوی از اعضای من به تو خبر دهد که برهان و دلیل روشن تر خواهد بود.» مرد عرب گفت: «مگر عضو انسان هم سخن می گوید؟!» پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «آری. حسن جان! برخیز.» مرد عرب که گمان می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را مسخره می کند، گفت: «خود از عهده پاسخگویی بر نمی آیی، خردسالی را از جای بلند می کنی»! تا با من صحبت کند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «به زودی او را آگاه به خواسته های خویش خواهی یافت.» طبق پیش بینی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امام حسن علیه السلام از جای برخاسته و از وضعیت آن مرد عرب و چگونگی گرفتاری وی در بین راه سخن گفت؛ به گونه ای که باعث تعجب و حیرت او شده و گفت: «ای پسر! تو این مطالب را از کجا می دانی؟! تو اسرار دل مرا برملا ساختی؟ گویی همراه من بوده ای! مگر تو غیب می دانی؟» آن گاه مسلمان شد.⁴ راستی که امام حسن علیه السلام با این بیانات، برهان و دلیل نبوّت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بوده است؛ چرا که این عضو کوچک پیامبر آنقدر از خود دانش نشان داد که دشمن را وادار به تسلیم و اسلام نمود.

ب) امام حسن مجتبی علیه السلام در نگاه امیرمؤمنان علیه السلام

امام حسن مجتبی علیه السلام در نگاه علی علیه السلام شخصیتی بسیار بزرگ و ممتاز بود. و از همان دوران کودکی که آیات الهی را برای مادرش فاطمه زهرا علیها السلام می خواند، به این گوهر گرانبها را شناخت و در طول سالیانی که در کنار یکدیگر بودند، هماره از فرزند خود تعریف، تمجید و تقدیر می کرد. حتی در برخی از موارد، قضاوت و یا پاسخ به سؤالات علمی را به عهده اش می گذاشت. نمونه های زیر، بیانگر شخصیت علمی و جایگاه والای آن حضرت در نزد پدر بزرگوارش می باشد.

سخنرانی در محضر پدر

روزی امام علیه السلام به فرزند خود فرمود: «برخیز و سخن گوی تا گفتارت را بشنوم». امام حسن علیه السلام عرض کرد: «پدرجان! چگونه سخنرانی کنم با اینکه رو به روی تو قرار گرفته ام؟!» امام خود را پنهان نمود؛ به طوری که صدای حسن را می شنید. امام حسن علیه السلام برخاست و خطاب به خود را شروع کرد و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود:

«علی، دری است که اگر کسی وارد آن در شود، مؤمن است و کسی که از آن خارج گردد، «کافر است».

در این هنگام امام علی علیه السلام برخاست و بین دو چشم حسن را بوسید و سپس فرمود: «ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم»؛ آنها فرزندان و دودمانی هستند که بعضی از بعضی دیگر گرفته شده اند و خداوند، شنوا و داناست. 5

پاسخ به سؤالات مرد شامی

روز دیگری یک فرد شامی، که خود را از پیروان امیرمؤمنان معرفی می کرد، حضرت ضمن معرفی وی که: تو از پیروان ما نیستی بلکه برای پادشاه کشور روم سؤال هایی پیش آمده و پیکش را نزد معاویه فرستاده، او که در جواب عاجز مانده، تو را به نزد ما فرستاده است. برای پاسخ به سؤالاتش امام حسن و امام حسین علیهما السلام را معرفی کرد. او امام حسن را برای پاسخ به سؤالات خود انتخاب کرد. مرد شامی پیش از آنکه سؤالات خود را مطرح کند، امام حسن علیه السلام لب به سخن گشوده، فرمود:

«آمده ای که چنین سؤال هایی را مطرح کنی: فاصله بین حق و باطل چه قدر است؟ بین آسمان و زمین چه قدر فاصله است؟ قوس و قزح چیست؟ کدام چشمه و چاه است که ارواح مشرکان در آن جمع هستند؟ ارواح مؤمنان در کجا جمع می شوند؟ خنثی کیست؟ کدام ده چیز است که «هریک سخت تر از دیگری است؟»

عرض کرد: یا بن رسول الله! درست است، پرسش های من همین هاست که فرمودید. سپس امام در حضور پدر به تمام آن پرسشها پاسخ گفت. وقتی آن مرد شامی این پاسخ ها را شنید، گفت:

گواهی می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی و همانا علی بن ابی طالب سزاوارتر است برای خلافت و جانشینی رسول خدا از معاویه...6

در مسند قضاوت

از دیگر دلایل شخصیت علمی و جایگاه والایش این است که امیرمؤمنان علیه السلام از او می‌خواهد تا در جریانی بسیار مشکل، داوری کند. او نیز درباره فردی که چاقو در دست داشت و در خرابه ای کنار کُشته ای دستگیرش کرده بودند و همچنین درباره فرد دیگری که خود اقرار کرده بود که مقتول در خرابه را، او کشته است؛ چنین قضاوت کرد

قاتل واقعی با اقرار و صداقتش جان متهم را نجات داد و با این کار، گویی بشریت را نجات داده «است و خداوند فرموده: «و من أحيائها فكأنما أحيى الناس جميعاً»؛ هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است. بنابراین، آن دو را آزاد کنید و دیه مقتول را از بیت المال پرداخت نمایید.»7

ج) در نگاه امام حسین علیه السلام

با توجه به سال شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام به یقین هیچ معصومی به اندازه امام حسین علیه السلام در کنار برادر خود نبوده است. این دو امام معصوم نزدیک به پنجاه سال در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند. بدین جهت امام حسین علیه السلام بیشتر از هر مسلمان دیگری به شخصیت علمی برادرش پی برده بود. و به ویژه در آن ده سال آخر که امامت و رهبری را عهده دار بود، با نگرش دیگری به امام حسن علیه السلام می‌نگریست

امام حسین علیه السلام ضمن اینکه برادر خود را شخصیتی بی‌مانند می‌دانست، او را عالم‌ترین فرد به تفسیر و تأویل و آشنا به تمام علوم و مسائل حکومت و جهان اسلام می‌دانست. چنانچه این نظر را می‌توان از برخورد امام حسین علیه السلام با عایشه در تشییع جنازه برادرش به دست آورد

در تاریخ آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام خواست برادر خود را، بنا به توصیه اش پیش از دفن برای تجدید عهد نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ببرد، عایشه به تحریک

بنی امیه از ورود جنازه امام حسن علیه السلام به داخل حجره پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم
:جلوگیری کرد. امام در برابر این اهانت به فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عایشه فرمود
این تو و پدرت بودید که حُرمت و حجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دریدید و «
کسی را داخل حجره اش کردید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم جوارش را دوست نمی
داشت و اینکه خداوند در فردای قیامت از تو بازخواست خواهد کرد. بدان ای عایشه! که برادرم
داناترین فرد به خدا و رسول او است. و داناتر است به کتاب خدا از اینکه بخواهد نسبت به رسول
خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرده دری کند...»⁸

امام حسن و نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

از جمله افرادی که نامش جزو راویان و محدّثان از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در تاریخ
ثبت گردیده، امام حسن مجتبی علیه السلام است. امام که در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله
وسلم هنوز ده سال نداشت، با دریافت گفته های پیامبر که گاهی آیات وحی بود و گاهی
روایات، آنها را از سینه پیامبر به سینه خودش منتقل کرده و سپس به دیگران انتقال می داد.
امام حسن علیه السلام با شنیدن آیات وحی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرود می
آمد، بی درنگ به منزل آمده و آنها را برای مادرش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قرائت می
کرد. که این مسأله باعث تعجب امیرمؤمنان علیه السلام شده بود.

آورده اند که: امام مجتبی علیه السلام هفت ساله بود که به همراه پیامبر در مسجد حضور می یافت
و آنگاه که آیات جدید بر او نازل می شد، همان ها را از زبان جدّش می شنید و آن گاه که به
خانه باز می گشت، برای مادرش فاطمه تلاوت می کرد؛ به گونه ای که هرگاه امیرمؤمنان وارد
خانه می شد، ملاحظه می کرد آیات جدیدی که بر پیامبر نازل گردیده نزد فاطمه است. از آن
حضرت جويا می شد؛ فاطمه می فرمود: از فرزندت حسن.

بدین جهت، روزی علی بن ابی طالب علیه السلام زودتر به خانه آمد و از دیدن فرزندش پنهان
گشت تا آیات جدید را که بر پیامبر نازل شده بار دیگر از فرزندش بشنود.

امام حسن علیه السلام وارد خانه شد؛ همین که خواست آیات قرآن را برای مادرش بخواند، زبانش به لکنت افتاد و از خواندن سریع باز ماند. مادرش شگفت زده شد. امام حسن علیه السلام گفت: مادرم! تعجب نکن؛ گویا شخصیت بزرگی در خانه است که با شنیدن سخنانم، مرا از سخن گفتن باز می دارد!

در این هنگام، امیرمؤمنان علیه السلام از محلّ اختفای بیرون آمده و فرزندش حسن را به آغوش گرفته و بوسید. 9

گلایه ای از احمد بن حنبل

احمد بن حنبل در مسند خود، ضمن اختصاص فصلی به روایات امام حسن مجتبی علیه السلام از طریق شش نفر به نام های ابوالحوراء سعدی، هبیره، عمر بن حبشی، محمد بن علی، ربیعۀ بن شیبان و محمد، دوازده روایت از امام حسن علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است. 10

در حالی که در همین مسند، از عبدالله بن عباس صد و شصت صفحه 11 روایت نقل کرده است. که بدون شک، مجموع آن روایات کمتر از هزار روایت نخواهد بود.

حال سؤال ما این است: با اینکه ابن عباس در مکه یا مدینه به دنیا آمده 12 و با امام حسن علیه السلام بیش از دو یا سه سال تفاوت سنی ندارد، چه شده که از امام حسن علیه السلام دوازده روایت نقل می کند ولی از ابن عباس صد و شصت صفحه روایت؟ در حالی که اگر بخواهیم حضور هریک را به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حساب کنیم، به یقین با شرایطی که امام حسن علیه السلام داشت، از جمله نوه بودن، حضور وی به مراتب بیشتر از حضور ابن عباس بوده است!

افزون بر این، با در نظر گرفتن اظهار نظر برخی که ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چهار یا نه و یا ده حدیث 13 بیشتر نشنیده است؛ شگفت آور است که چرا احمد بن حنبل، این همه روایت را به او نسبت داده است؟

یکی از بهترین شواهد و دلایل شخصیت والای امام حسن مجتبی علیه السلام این است که وی از همان آغاز جوانی، بلکه کودکی، آنچه را که از زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم گرفته بود، سخاوتمندانه در اختیار دیگران قرار می داد. ابن الصباغ مالکی درباره این کلاس پر خیر و برکت می نویسد

حکى عنه عليه السلام انه كان يجلس فى مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و يجتمع « الناس حوله فيتكلم بما يشفى غليل السائلين و يقطع حجج المجادلين...؛ درباره حسن بن علی - که درود بر او باد - نقل شده است که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می نشست و تشنگان معارف اسلامی گرداگردش می نشستند. او به گونه ای سخن می گفت که تشنگان علم و معرفت را سیراب نموده و ادله و براهین دشمنان را باطل می کرد...»¹⁴

ابن الصباغ سپس به نقل جریان زیر پرداخته تا شخصیت علمی امام حسن مجتبی علیه السلام و جایگاه والای او را در امت اسلامی بیان کرده باشد

علی بن احمد واحدی در تفسیر خود آورده است که مردی وارد مسجد رسول الله شده، ملاحظه کرد که شخصی مشغول نقل حدیث از پیامبر است. مردم اطراف او را گرفته، به سخنانش گوش می دادند. پس آن شخص به نزد وی آمده، گفت: مراد از شاهد و مشهود - که در آیه شریفه آمده است - چیست؟ پاسخ داد: اما شاهد که روز جمعه است و اما مراد از مشهود، روز عرفة می باشد. پس از او گذشته به دیگری برخورد کرد که همانند اولی به نقل حدیث پرداخته بود، سؤال خود را تکرار کرده از او پرسید که: مراد از شاهد و مشهود چیست؟ وی پاسخ داد: اما شاهد که روز جمعه است و اما مشهود، روز عید قربان است. آنگاه از کنار آن دو نفر گذشته، گذرش به نوجوانی افتاد که چهره اش همانند طلا می درخشید که او هم در مسجد، کلاس درس تشکیل داده بود. پس از او درباره شاهد و مشهود پرسید. وی در پاسخ گفت

.آری. اما شاهد، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است و اما مشهود، روز قیامت می باشد. آنگاه برای گفته خود، این چنین استدلال کرد

آیا سخن پروردگار را نشنیده ای که می فرماید: «يا ايها النبیّ انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیراً»¹⁵؛ ای پیامبر! ما تو را به عنوان شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم. «ذلک يوم

مجموع له الناس و ذلك يوم مشهود»¹⁶؛ روز قیامت روزی است که همه مردم برای آن جمع می شوند و آن روز، روزی است که مشهود همگان است.

گوید: سپس از نام شخص اوّل پرسید، گفتند: ابن عباس است و از دومی که پرسید، گفتند: ابن عمر است و از شخص سوم که پرسید، گفتند: وی، حسن بن علی بن ابی طالب است.¹⁷

جالب اینجاست که بر طبق نقل علامه مجلسی در بحارالانوار: «این شخص تفسیر امام را از شاهد و مشهود، بر دیگر تفسیرها که از عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر شنیده بود، ترجیح داده و آن را پسندیده بود»¹⁸؛ شاید دلیل این پذیرش، استدلال قوی امام حسن به دو آیه شریفه بوده است.

یاران امام حسن مجتبی علیه السلام

حال، این ما هستیم و تعداد بسیار کم از یاران امام حسن مجتبی علیه السلام که بخش دیگری از این نوشتار را به یادآوری نام آنها اختصاص می دهیم

1. احنف بن قیس؛ 2. اصبع بن نباته؛ 3. اشعث بن سوار؛ 4. جابر بن عبدالله انصاری؛ 5. جعید.
6. جارود بن منذر؛ 7. جارود بن اُبی بشر؛ 8. حبیب بن مظاهر؛ 9. حذیفه بن اسید
10. حارث اعور؛ 11. حجر بن عدی؛ 12. حَبّه بن جویر عرنی؛ 13. حبابه والیه؛ 14.
- رشید هجری؛ 15. رفاعه بن شداد؛ 16. زید بن ارقم؛ 17. سلیم بن قیس؛ 18. سفیان بن ابی لیلی
- همدانی؛ 19. سلیمان بن صرد خزاعی؛ 20. سوید بن غفله؛ 21. ظالم بن عمرو؛ 22. عبایه بن
- عمرو ربیع؛ 23. عمرو بن حمق خزاعی؛ 24. عامر بن واثله؛ 25. عبدالله بن جعفر بن اُبی طالب؛
26. عبیدالله بن عباس؛ 27. عمرو بن قیس مشرقی؛ 28. قیس بن سعد بن عباده؛ 29. کمیل بن
- زیاد؛ 30. کیسان بن کلیب؛ 31. لوط بن یحیی؛ 32. مسلم البطین؛ 33. مسعود مولی اُبی وائل؛
34. میثم تمار؛ 35. مسیب بن نجبه؛ 36. مسلم بن عقیل؛ 37. هلال بن نَساف؛ 38. ابواسحاق
- همدانی؛ 39. ابواسحاق سیعی؛ 40. ابن کلیب؛ 41. فاطمه والیه. 19.

نکته جالب توجه اینکه یاران امام از نظر عدد، بسیار کم هستند اما بسیاری از آنها از شخصیت های برجسته عالم اسلام می باشند.

برخی از آنها پیامبر و پنج امام را درک کرده اند؛ همانند جابر بن عبدالله انصاری و برخی دیگر علاوه بر اینکه از یاران امام حسن علیه السلام هستند، جزو یاران امیرمؤمنان بوده اند؛ همانند احنف، اصبح، جابر بن عبدالله، جعید، حبیب، حبه، رشید، رفاعه، زید، سلیم، سلیمان، سوید، ظالم، عمرو بن حمق، عامر، کمیل، لوط، میثم، مسیب و ابواسحاق.

و برخی دیگر جزو یاران امام حسین علیه السلام نیز هستند؛ همانند جابر، جعید، حبیب، رشید، زید، سلیم، ظالم، عمرو، کیسان، لوط، میثم و فاطمه. دسته دیگر از آنها جزو یاران امام سجاد علیه السلام نیز هستند؛ همانند جابر، رشید، سلیم و ظالم.

و گروهی نیز جزو یاران امام باقر علیه السلام شمرده شده اند؛ همانند جابر بن عبدالله انصاری که در سال 78 ق. به دیدار خدا شتافت. 20

نکته دوم اینکه عده ای از یاران امام حسن علیه السلام همانند حبیب بن مظاهر اسدی، جزو شهدای کربلا هستند. و برخی همانند کمیل بن زیاد، عمرو بن حمق خزاعی، رشید هجری و حجر بن عدی در راه ولایت و دفاع از اهل بیت علیهم السلام به شهادت رسیده اند.

پی نوشت ها

1. بحارالانوار، ج 43، ص 333.
2. الاصابه فی تمییز الصحابه، ج 2، ص 12؛ ذخائر العقبی، ص 125.
3. ر.ک: صلح الحسن.
4. بحارالانوار، ج 43، ص 333.
5. همان، ص 351؛ اثبات الوصیه، ص 159.
6. (احتجاج، طبرسی، ج 1، ص 339. (با تلخیص.
7. کافی، ج 7، ص 289.
8. همان، ج 1، ص 302.
9. بحارالانوار، ج 43، ص 338.
10. مسند احمد، ج 1، ص 199.
11. همان، ص 214 - 374.
12. در بین مورخان اختلاف است که ابن عباس به هنگام رحلت پیامبر(ص) چند ساله بوده. 12.

است؟ عده ای او را ده ساله، برخی سیزده ساله و گروهی پانزده ساله دانسته اند. (تهذیب التهذیب،
(ج 5، ص 244

همان. 13.

الفصول المهمه، ص 137. 14.

احزاب / 45. 15.

هود / 103. 16.

الفصول المهمه، ص 137. 17.

بحار الانوار، ج 43، ص 345. 18.

رجال شیخ طوسی، ص 66. 19.

بهجة الآمال، ج 2، ص 480. 20.

علم امام حسین علیه السلام

درباره گستردگی علم و دانش آن حضرت شواهد زیادی در متون تاریخی و روایی به چشم می‌خورد. اصحاب و یارانش، او را وارث علم پیامبر(ص) و داناترین مرد زمان خود به کتاب خدا و سنت پیامبر(ص) و از مراجع فتوا و داوری معرفی کرده‌اند که مردم در فهم احکام دین و یافتن پاسخ سؤالات به او مراجعه می‌کردند. همچنین نقل شده است که حسین بن علی(ع) در مسجد مدینه جلسات گفت‌وگو و آموزش احکام دین را بر پا می‌کردند و اصحاب او برای فراگیری علم و دانش امام حسین(ع) یادگیری فقه، تفسیر، اخلاق و سلوک و شنیدن احادیث پیامبر اسلام(ص) و حضرت علی(ع) گرد ایشان جمع می‌شدند.

در بیان فضیلت و علم و دانش آن حضرت همین بس که خطبه‌ها و دعا‌های حضرتش مشحون از معارف دینی و عرفانی و مضامین کتاب خداست. در بسیاری از این سخنان، استناد به آیات قرآن یا معانی بلند و آسمانی آن به چشم می‌خورد و گواه آگاهی و تسلط امام حسین(ع) بر کتاب خدا و سنت پیامبر اکرم(ص) است.

امام حسین(ع) در نامه‌هایی که به برخی از یاران و سران قبایل می‌نوشت، آنان را به سوی قرآن و پیروی از سنت پیامبر(ص) فرا می‌خواند. علم و دانش آن حضرت از احتجاجات وی با دشمنان اهل بیت بویژه معاویه و مروان و نامه‌هایی که به معاویه نوشته و خطبه‌هایی که به مناسبت‌های مختلف ایراد کرده، کاملاً آشکار است. این خطبه‌ها مانند اشعار آن حضرت علاوه بر مضامین بلند، از فصاحت و بلاغت کم نظیری برخوردار است.

او از جد بزرگوار و پدر و مادر عالم خود که در اوج فصاحت بودند، فصاحت و بلاغت را آموخته و به ارث برده بود. همچنین در میان احادیث تفسیری، سخنانی از آن امام درباره ثواب

قرائت قرآن، تقسیم بندی آیات شامل: الفاظ، اشارات، لطایف و حقایق و نیز تفسیر برخی از آیات الهی به چشم می خورد .

امام حسین(ع) در این احادیث، به تفسیر آیه ای مستقل، تفسیر صفات خدا در قرآن، ذکر برخی گروه ها و افراد در کتاب خدا، تأویل برخی آیات یا برخی حروف مقطعه پرداخته است. علاوه بر آن امام حسین(ع) خود یکی از راویان مهم روایات رسول خدا(ص) و پدر و مادر بزرگوارش حضرت علی(ع) و فاطمه زهرا(س) به شمار می رود.

در پایان یادآوری می شود با توجه به گستردگی دانش و معرفت دینی امام حسین(ع) و ویژگی های شخصیتی حضرتش، حجم روایات بر جای مانده از امام حسین(ع) در زمینه تفسیر و علوم دینی و قرآنی بسیار محدود است. در تبیین علت این امر علاوه بر شرایط سیاسی و اجتماعی زمان امام حسین(ع)، باید به سیاست بنی امیه و دشمنان حضرت مبنی بر جلوگیری از نقل و تدوین حدیث و از بین بردن روایات تفسیری و غیر تفسیری امام حسین(ع) توجه داشت. همچنان که آنان در طول تاریخ، همواره در جهت تحریف حقایق قیام عاشورا تلاش کردند

چنانکه می دانیم دانش این بزرگواران، موهبت الهی بوده است. علم حسین علیه السلام و دیگر «امامان علیهم السلام نیز به افاضه ربانی و بخشش الهی و تعلیم خاص شخص پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله بود. و گر نه کدام مدرسه در کل دنیای پر از جهل و نادانی می توانست چنین فارغ التحصیلانی تحویل دهد که در علوم و فنون متعدد و گوناگون، استاد و از زمان کودکی، مرجع مردم و علما در مسائل علمی باشند و تا امروز کلماتشان برای رجال علم و فلسفه، حلال مشکلات گردد.

هرچه انسان در حالات سید الشهداء علیه السلام دقیق تر شود، بیشتر به این نکته دست می یابد که یک بصیرت خارق العاده و بینش غیبی در امر دین، راهنمای آن حضرت بوده است. دانش آن حضرت از احتجاجات او با دشمنان اهل بیت علیهم السلام به ویژه معاویه و مروان و نامه هایی که به معاویه مرقوم فرموده و خطبه هایی که به مناسبت هایی ایراد کرده و از دعای عرفه و دعا های دیگر که از آن حضرت در کتاب های شیعه و سنی نقل شده، ظاهر و آشکار است

مطلب دیگری که از احادیث به دست می آید، این است که حسین علیه السلام ، کثیر الحدیث و الروایه بوده که در آن زمان با اینکه اصحاب پیغمبر کم نبودند و نقل حدیث می کردند، مردم، همه آنها را ترک [می کردند] و به مجلس حسین علیه السلام می آمدند

اخباری که از حسین علیه السلام در این باب نقل شده (که حاکی از علم و ذوق سرشار، قوت فطانت، استعداد و قریحه و استحکام منطق است) بیشتر از این است که احصا شده است. آن حضرت به نوعی در مسائل علمیه (باجودت ذهن و حدت خاطر) اظهار نظر می کرد و فتوا می داد که موجب تحیر مردم می شد، تا حدی که عبدالله بن عمر در حق او گفت: اِنَّهُ يَغُرُّ الْعِلْمَ غَرًّا؛ همانا «حسین علیه السلام ، علم را می نوشید

در ایام کودکی از امام حسین - علیه السلام - در باره صدای حیوانات سؤال کردند؛ چون از شرائط امامت این است که عالم به زبان تمام حیوانات باشد. امام - علیه السلام - در پاسخ آنان - که : حیوانات هنگامی که صدا می کنند چه می گویند - فرمود

کرکس می گوید: ای فرزند آدم! هر گونه که می خواهی زندگی کن ولی بدان که عاقبت مرگ - است.

باز می گوید: ای عالم به خفیات و ای رفع کننده بلاها! - طاوس می گوید: خدایا! به خود ظلم - کردم و به زینتم مغرور شدم، پس مرا ببخش

خارپشت می گوید: خداوند بر عرش خود قرار گرفته است -

خروس می گوید: هر کس خدا را شناخت او را فراموش نمی کند -

مرغ می گوید: ای خدایی که بر حقی، تو بر حقی و سخن تو حق است -

یا الله! یا حق! - قرقی می گوید: به خدا و روز قیامت، ایمان دارم

لاشخور می گوید: به خدا توکل کن که او روزی می دهد -

عقاب می گوید: هر کس از خدا اطاعت کند، سختی نمی بیند -

شاهین می گوید: خداوند، پاک، منزّه و حقّ است چه حقّی! - جغد می گوید: انس در دوری -

نمودن از مردم است

- کلاغ می گوید: ای روزی دهنده! روزی حلال برسان. دُرنا می گوید: خدایا! مرا از شرّ دشمنانم - حفظ کن.
- لک لک می گوید: هر کس از مردم فاصله بگیرد، راحت تر است -
- اردک می گوید: آمرزش تو را خواهانم ای خدا! - هدهد می گوید: چقدر شقی و بدبخت است - کسی که گناه می کند
- قمری می گوید: ای دانای به اسرار و پنهانها، ای خدا! - کبوتر می گوید: تویی خدا و غیر از تو - خدایی نیست
- زاغ می گوید: منزّه است کسی که بر او چیزی مخفی نیست -
- طوطی می گوید: یاد خدا باعث مغفرت گناهان است -
- گنجشک می گوید: طلب آمرزش می کنم از گناهانی که خدا را به خشم آورد -
- «بلبل می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا -
- کبک می گوید: قیامت نزدیک است -
- بلدرچین می گوید: ای فرزند آدم! چه چیز تو را از مرگ غافل کرده است -
- «مرغ شکاری می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و آله خیره الله -
- «قمری می گوید: «یا واحد یا احد یا فرد یا صمد -
- دارکوب می گوید: خدای من! مرا از آتش نجات بده -
- چکاوک می گوید: خدایا! گناهان مؤمنین را ببخش -
- کبوتر صحرایی می گوید: خدایا! اگر مرا نبخشی، بدبخت می شوم -
- «مرغ عشق می گوید: «لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ [العلیّ] العظیم -
- شتر مرغ می گوید: معبودی به غیر از خدا نیست -
- پرستو هنگام صدا کردن، سوره حمد را می خواند و می گوید: ای قبول کننده توبه کنندگان! ای - خدا! حمد و ثنا برای توست
- «زرّافه می گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وحده -
- میش می گوید: مرگ بهترین پند دهنده است -
- بزغاله می گوید: (خدایا!) مرگم را برسان تا گناهانم کم باشد. وقتی که شیر غرش می کند؛ یعنی -

«امر خداوند مهم است مهم»

گاو نر می گوید: ای فرزند آدم! صبر کن. تو در مقابل کسی هستی که تو را می بیند و دیده -

نمی شود و آن خداست

فیل می گوید: از مرگ، گریزی نیست -

«! یوز پلنگ می گوید: «یا عزیز یا جبار یا متکبر یا الله» -

شتر می گوید: منزّه است خدایی که خوار کننده ستمکاران است -

اسب می گوید: سبحان ربنا سبحانه! - گرگ می گوید: کسی را که خدا حفظ کند، هرگز ضایع -
نمی گردد

شغال می گوید: وای! وای! وای! بر گناهکاری که در گناه کردن، اصرار می نماید -

سگ می گوید: گناهان، باعث خواری است -

خرگوش می گوید: خدایا! مرا هلاک نکن و حمد و ستایش برای توست -

روباه می گوید: دنیا خانه غرور است -

غزال می گوید: خدایا! مرا از آزار و اذیت نجات بده -

کرکدن می گوید: (خدایا) به فریادم برس و اَلّا هلاک می گردم -

گوزن می گوید: خداوند مرا کفایت می کند و بهترین وکیل است -

پلنگ می گوید: پاک و منزّه است خدایی که با قدرت، عزیز شده است -

مار می گوید: ای خدا! چقدر شقی و بدبخت است کسی که تو را معصیت می کند -

عقرب می گوید: بدی، چیز وحشتناکی است -

سپس امام - علیه السّلام - فرمود: تمام مخلوقات خداوند او را تسبیح می کنند. بعد امام این آیه را
:تلاوت فرمود

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسری 44)

«همه مخلوقات، خدا را تسبیح می کنند ولی شما تسبیح آنان را درک نمی کنید»

(بحار: 27/64، حدیث 8/// جلوه های اعجاز معصومین علیهم السلام، ص: 200)

علم امام سجاد علیه السلام

علم و دانش به عنوان یکی از مهمترین ملاکهای ارزش گذاری انسانهاست و به فرموده خداوند، انسان به واسطه برخورداری از علم، نسبت به دیگران برتری دارد: «الذین آمنوا و الذین اوتوا العلم درجات» (۱)؛ «خداوند از میان شما انسانها، کسانی را که دارای ایمان هستند و نیز آنان را». که علم و دانش به آنها عطا شده، برتری می بخشد

طبق عقاید شیعه، امامان معصوم (ع) به عنوان برگزیدگان الهی، که بعد از پیامبر (ص) عهده دار هدایت و رهبری مسلمانان هستند، در درجه عالی علم قرار دارند؛ زیرا علم و دانش آنها همچون علم و دانش انبیا، مستند به تعلیم الهی است

امام سجاد (ع) در این باره می فرمایند: «... ما برگزیدگان خدا و اوصیای پیامبریم و از هر فرد دیگری به قرآن و دین سزاوارتر. در مراتب عالی علم قرار داریم و علوم همه انبیا نزد ما به ودیعت (نهاد شده است)» (۲)

هر چند بنا به فرموده امام سجاد (ع)، علوم همه انبیا نزد آنهاست اما برخی ائمه چون امام سجاد (ع) به خاطر وجود حاکمان جور و وضعیت خفقان و کم شدن رابطه مردم با امام و... کمتر فرصت یافته اند علم خود را در مجامع علمی و در مسند استادی، به شاگردان خود ابلاغ نمایند. به هنگام رحلت امام سجاد (ع)، زمانی که آن حضرت در بستر بیماری قرار داشتند، گروهی از شیعیان برای عیادت ایشان به حضور می رسیدند، امام سجاد (ع) در حضور آن جمع رو به جانب فرزندش باقرالعلوم کرد و فرمود: «این صندوق را نزد خود حفظ کن. در این صندوق، طلا و نقره (ذخیره نشده بلکه در آن مجموعه ای از دانشهاست)» (۳)

بنابراین، علوم و معارف دین (فقه، تفسیر، عقاید، اخلاق و...) که توسط امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) به مردم ابلاغ می شد، علوم و مطالبی بود که نزد امام سجاد (ع) وجود داشت و توسط آن حضرت به امامان بعدی منتقل گردید

دانش و فضایل امام سجاد (ع) چیزی نبود که فقط دوستان و شیعیانش بدان معتقد باشند، بلکه حتی منکران مقام ولایت و نیز معاندان خاندان رسالت در مواردی ناگزیر سر تعظیم در برابر کمالات ایشان فرود می آوردند، چنان که عبدالملک مروان در پاسخ نامه امپراتور روم درموند و چاره را در آن دید که نظر امام سجاد (ع) را درباره آن جويا شود و پاسخ آن حضرت را به امپراتور روم

(بنویسد. ۴)

علم و دانش امام سجاد(ع) - همان طور که ذکر شد - در عالی ترین درجات قرار داشت. لیکن، در بعد فقهی نمود بیشتری از خود نشان می داد، زیرا در عصر امام(ع) فقهای متعددی حضور داشتند؛ اما مقام فقهی امام(ع) به حدی بارز بود که ابن جوزی، عنوان «سیدالفقها» را به آن حضرت می دهد و از بسیاری نقل می کند که: «ما رأینا أفضه من علی بن الحسین (علیه السلام)»؛ «در میان فقها، (داناتر و فقیه تر از امام سجاد(ع) نیافتیم». ۵)

زهري می گوید: به حضور علی بن الحسین(ع) رسیدم. آن حضرت از من پرسید: «گفتگوی شما با اصحاب چه بود؟» گفتم: بحث ما درباره روزه های واجب بود. نظر من و اصحابم بر این بود که ما جز روزه ماه مبارک رمضان، روزه واجب دیگری نداریم. امام(ع) فرمود: «چنین نیست که پنداشته اید. روزه چهل قسم دارد...» سپس امام سجاد(ع) به شرح و تفصیل آن پرداخت و در هر مورد به آیه ای از آیات قرآن استشهاد می نمود و در پایان به نظریات مختلف هر یک از فقهای عامه در (آن مسایل، اشاره می فرمود. ۶)

امام سجاد(ع) تنها مرجع فقهی شیعیان نبود؛ بلکه فقهای عامه نیز در بسیاری از مسایل خود، به ایشان مراجعه می کردند، چنان که «زهري» برای دانستن حکم قتل غیر عمد در صورتی که مقتول (برده باشد، به امام سجاد(ع) مراجعه کرده و حکم را از وی دریافت داشته است. ۷)

علاوه بر علوم بشری و معارف دینی، ائمه معصوم(ع) از اسرار و علومى برخوردار بودند که از دیگران مخفی می داشتند و جز به برخی از اصحاب مخلص و بسیار نزدیک خویش آنها را اظهار نمی کردند.

چنان که امام صادق(ع) می فرمایند: «به خدا سوگند. نزد ما سری از اسرار الهی و علمی از علوم الهی است و مأموریت داریم که آن را تبلیغ کنیم و به خلق برسانیم. ما وظیفه خویش را انجام (دادیم، ولی موضوعی مناسب و تحمل کننده ای لایق برای آن اسرار و معارف نیافتیم». ۸)

(اشعاری هم به امام سجاد(ع) نسبت داده شده است که همین معنا را می رساند. ۹)

ائمه(ع) که معدن علوم مختلف بودند، دانش خود را به شاگردان خویش منتقل می ساختند، زیرا یکی از فلسفه های وجودی آنها «تربیت» است

امام سجاد(ع) در یکی از دشوارترین دورانها، امامت امت را برعهده داشتند، اما انبوه مشکلات و دشواریها و نابسامانیهای سیاسی - اجتماعی که در فتنه عبدا... بن زبیر و سختگیریهای وی بر بنی

هاشم و نیز هجوم مسلم بن عقبه به مدینه و... رخ داد، سبب گردید تا امام(ع) به طور کلی از تربیت و تعلیم شاگردان بازمانده و روح تشنه امت را از معارف ناب الهی خویش محروم سازد. امام در همان شرایط بحرانی، شاگردانی را پرورش داد که با توجه به شرایط آن حضرت، (شمارشان اندک نیست. ۱۰)

شیخ طوسی در کتاب «رجال» خود، ۱۷۰ تن از شاگردان امام را نام برده است، از جمله سعد بن مسیب. امام چهارم(ع) خود درباره سعید بن مسیب می فرمود: سعید به آثار گذشته از همه مردم داناتر است و در روزگار خود، فهمش از همه بیشتر. (۱۱) از جمله شاگردان دیگر امام سجاد(ع)، ابو حمزه ثمالی است.

امام هشتم(ع) درباره وی فرموده است: «ابو حمزه در زمان خویش همچون سلمان بود در زمان (پیامبر(ص)).» (۱۲)

در روایتی از امام صادق(ع) سه نفر از اصحاب امام سجاد(ع) را آشناترین چهره در میان اصحاب (آن حضرت دانسته است: ابو خالد الکابلی، یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم. ۱۳) علاوه بر مباحث ذکر شده، آثار کتبی امام سجاد(ع) نیز مورد توجه است که مهمترین آنها «صحیفه کامله سجادیه» و «رساله الحقوق» است.

توجه به دعا و یاری خواستن از خدا و خواندن خداوند به هنگام مشکلات و نیازمندیها، انگیزه فطری دارد و به همین جهت هنگامی که دست آدمی از همه وسیله ها کوتاه می شود و راه ها را بر روی خود بسته می یابد، خود به خود دست به سوی قدرت برتر و رحمت گسترده خدا برمی دارد و او را می خواند و از او می خواهد و به راستی نیز وجدان بدین وسیله در توفان هر مشکلی آرامش می یابد و اضطراب و نگرانی کاهش می یابد و روان، تکیه گاه محکمی پیدا می کند. دانشمندان و روان شناسان می دانند که دعا بهترین غذای روح و نشاط بخش جانهای خسته است. ...دعا، دردهای درون را تسکین می دهد و از فشار مصائب می کاهد.

دانشمند بزرگ اهل تسنن و صاحب تفسیر «الجواهر»، هنگامی که از حوزه علمیه قم یک نسخه از صحیفه سجادیه برای او ارسال شد و با این کتاب ارجمند مواجه گردید، درباره آن نوشت: کتاب را با دست تکریم گرفتم و آن را کتابی یگانه یافتم که مشتمل بر علوم و معارف و حکمتهایی است که در غیر آن یافت نمی شود. حقاً از بدبختی است که ما تاکنون به این اثر گرانبهای جاوید (از میراثهای نبوت و اهل بیت دست نیافته ایم. ۱۴)

از این رو، درسها و معارفی که از امام سجاد(ع) در متون و منابع اسلامی و دینی برجای مانده و به ثبت رسیده، خود بهترین گواه بر منزلت علمی و نیز جایگاه اخلاقی و فضایل معنوی آن حضرت است.

با نگاهی اجمالی به تاریخ زندگی اصحاب امام سجاد(ع)، در کنار همه درسها و نکته های آموزنده ای که به همراه دارد، این حقیقت را نیز می نمایاند که امام سجاد(ع) در حیات علمی خویش دو نقش اساسی را ایفا کرده است

الف) استمرار بخشیدن به حیات علمی نیروهایی که محضر پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین و حسن بن علی و حسین بن علی(علیهم السلام) را درک کرده بودند و برای تحکیم مبانی فکری و عقیدتی و عبادی خویش نیازمند مرجعی چون علی بن الحسین(ع) بودند. چهره هایی چون سلیم بن قیس ...هلالی، ابوالاسود دثلی، حبیب بن ابی ثابت و

ب) تجدید بنای پایه های معرفت در میان نسلهایی که در دوره استبداد امویان و مروانیان، گام در محیط دینی و فرهنگی جامعه می گذاشتند. امام سجاد(ع) باید این نیروها را به سوی دانش حقیقی و استوار خویش که به دانش پیامبر(ص) متکی بود جذب کند و نگهبان اندیشه های نورسته ای باشد که در آینده باید از نیروهای مطمئن و کارآمد مکتب علمی امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) به شمار آیند

امام سجاد(ع)، در حقیقت پس از شکست ظاهری نهضت سیاسی شیعه علیه مخالفان جور، نهضتی فرهنگی - علمی را آغاز کرد که بعدها توسط امام باقر(ع) تداوم یافت و به وسیله امام صادق(ع) به (اوج شکوفایی خود رسید. ۱۵)

پایگاه استاد حسین انصاریان

منبع: خبرگزاری رسا

پی نوشتها

مجادله / ۱۱ (۱)

بصائر الدرجات، ص ۱۲۰ و امام سجاد جمال نیایشگران، ص ۱۹۴ (۲)

همان، ص ۱۶۵ (۳)

تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۴ (۴)

- تذکره الخواص، ص ۲۴۱ (۵)
- خصال صدوق، ص ۶۳۹ و ۶۳۵ و امام سجاد جمال نیايشگران، ص ۱۹۶ (۶)
- مناقب، ج ۴، ص ۱۵۹ (۷)
- اصول کافی، ج ۲، ص ۲۵۶ (۸)
- احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۲۸ (۹)
- امام سجاد جمال نیايشگران، ص ۲۰۰ (۱۰)
- رجال کشی، ص ۱۱۹ (۱۱)
- همان، ص ۴۸۵ (۱۲)
- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۱۱ (۱۳)
- پیشوای چهارم امام سجاد، ص ۲۸ (۱۴)
- امام سجاد جمال نیايشگران، ص ۲۲۳ (۱۵)

علم امام محمد باقر علیه السلام

مقام علمی حضرت باقر علیه السلام آن قدر عظیم و بلند مرتبه است که خیلی از مخالفان او نیز به این امر اعتراف و اقرار دارند و دانشمندان فراوانی نیز به این امر اعتراف کرده اند که به نمونه هایی اشاره می شود

1. ابن حجر هیثمی می گوید: «محمد باقر علیه السلام به اندازه ای گنجهای پنهان معارف و دانشها را آشکار ساخته، حقایق و حکمتها و لطایف دانشها را بیان کرده که جز بر عناصر بی بصیرت یا بد سیرت پوشیده نیست و از همین جا است که وی را «شکافنده و جامع علوم و برافرازنده پرچم دانش خوانده اند

2. ابرش کلبی به هشام با اشاره به امام باقر علیه السلام گفت: «إِنَّ هَذَا أَعْلَمُ أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَهَذَا وَكَدُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؛ به راستی این مرد (محمد باقر علیه السلام) داناترین مرد روی زمین است نسبت به آنچه در آسمانها و زمین می باشد. این فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است

3. عبدالله بن عطاء مکی می گوید: «من هرگز دانشمندان [اسلامی] را نزد هیچ کس به اندازه مجلس محمد بن علی علیهما السلام، [از نظر علمی] حقیر و کوچک ندیدم. من «حکم بن عتیبه» را که در علم و فقه مشهور آفاق بود، دیدم که در خدمت امام باقر علیه السلام مانند کودکی در برابر استادش [زانوی ادب بر زمین زده، شیفته او گردیده] بود»

و خود حکم بن عتیه درباره قول خداوند که می فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ» می گوید: «وَاللَّهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ مِنْهُمْ؛ به خدا سوگند! محمد بن علی (امام)». باقر علیه السلام (جزء آنهاست

4. هشام بن عبدالملک با آنکه از دشمنان سرسخت حضرت بود، خطاب به آن حضرت گفت: «لَا تَزَالُ الْعَرَبُ وَالْعَجَمُ يَسُودُهَا قُرَيْشٌ مَا دَامَ فِيهِمْ مِثْلُكَ؛ تا زمانی که مثل تو». [در علم و مقام] وجود داشته باشد، قریش بر عرب و عجم آقایی می کند

5. قتاده بن دعامه بصری، یکی از علمای عامه، خطاب به آن حضرت چنین گفت: «من در محضر فقها و در محضر ابن عباس زیاد نشسته ام؛ ولی هیچ جا قلبم مضطرب نشد،». جز زمانی که در محضر شما نشستم

6. شمس الدین محمد بن طولون می گوید: ابو جعفر محمد بن زین العابدین ...، ملقب به باقر علیه السلام ... عالم و آقا و بزرگوار بود. او را باقر نامیده اند، چون در علم توسعه ایجاد کرد

7. محمد بن طلحه شافعی می گوید: «او باقر العلم و شکافنده علوم است و جامع و نشر دهنده و بلند کننده پرچم آن است

8. ابن ابی الحدید می گوید: «كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ... سَيِّدُ فُقَهَاءِ الْحِجَازِ وَمِنْ إِبْنِهِ جَعْفَرٌ تَعَلَّمَ النَّاسُ الْفِقْهَ؛ محمد بن علی علیهما السلام آقای فقهای حجاز بود، و از او و». فرزندش، مردم علم فقه را آموختند

9. احمد بن یوسف دمشقی می گوید: «منبع فضائل و افتخارات، امام محمد بن علی باقر علیه السلام است. او را باقر نامیده اند، چون علم را می شکافد و گفته شده این لقب از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته شده که جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در آینده، فرزندی از فرزندان حسنم را می بینی

که همنام من است و علم را می شکافد، شکافتنی. هر گاه او را دیدی، سلام مرا به او
»!برسان

10. ابن خلکان می گوید: ابو جعفر محمد بن علی... یکی از امامان دوازده گانه است و
»كَانَ الْبَاقِرُ عَالِمًا سَيِّدًا كَبِيرًا؛ امام باقر علیه السلام دانشمند و سرور و بزرگوار بوده
»است.

شکافنده علوم

لقب باقر و شکافنده علوم توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت باقر علیه
السلام داده شده است. این مطلب در روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی نقل شده
است؛ در منابع شیعه در کتابهایی مانند: بحار الانوار، رجال کشی، کشف الغمّه، امالی
صدوق، امالی شیخ طوسی، اختصاص مفید، عیون الاخبار. و در منابع اهل سنت در
کتابهای: مرآة الزمان فی تواریخ الاعیان (ج 5، ص 78)، تاریخ ابن عساکر، غایه
(الاختصار (ص 64)، تذکره الخواص ابن جوزی (ص 337).

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود:
»بعد از من شخصی از خاندان مرا خواهی دید که همنام من و شبیه من است «وَيُبْقَرُ
الْعِلْمَ بَقْرًا؛ علم را می شکافد، شکافتنی [و او درهای دانش را به روی مردم خواهد
»].گشود

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زمانی این پیشگویی را کرد که هنوز حضرت باقر علیه
السلام چشم به جهان نگشوده بود. سالها گذشت تا دوران امامت حضرت سجاد علیه
السلام فرا رسید. روزی جابر از کوچه های مدینه می گذشت، چشمش به حضرت باقر
علیه السلام افتاد. دید درست قیافه و شمایل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دارد.
پرسید: اسم تو چیست؟ گفت: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم

السلام . آن گاه جابر بر پیشانی او بوسه زد و گفت: پدر و مادرم فدایت باد! پدرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سلام رسانده است. حضرت باقر علیه السلام فرمود: «وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ؛ و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله باد

از این تاریخ به بعد، جابر هر روز، دو نوبت به دیدار او می شتافت و مرتب به او می گفت: یا باقر! یا باقر! برخی نادانان می گفتند: جابر هزیان می گوید؛ ولی او می گفت: به خدا قسم! هزیان نمی گویم. این چیزی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من خبر داده است.

در نتیجه، می توان گفت بین مورخین از مسلمات است که لقب باقر و شکافنده علوم توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن حضرت داده شده است^۴

سوالات حسن بصری از امام محمد باقر علیه السلام

در زمان حیات امام محمد باقر(ع)، مناظره‌ای میان حضرتش و حسن بصری پیرامون برخی موضوعات کلامی و قرآنی در گرفت که منابع روایی آن را بدین صورت آورده‌اند:

حسن بصری نزد امام باقر(ع) رفت و عرض کرد: آمده‌ام سوالاتی از شما بپرسم

امام فرمود: مگر تو فقیه اهالی بصره نیستی؟

گفت: چنین می‌گویند

امام فرمود: امر بزرگی را به عهده گرفته‌ای. شنیده‌ام که می‌گویی خداوند مردم را به خودشان

^۴ <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/2689/6584/76747/>

!واگذار کرده است

حسن بصری ساکت شد

امام فرمود: اگر خداوند به کسی وعده امن و امان دهد، آیا او دیگر باید از چیزی بترسد؟

گفت: نه

امام فرمود: من آیه‌ای می‌خوانم که تو آن را به اشتباه تفسیر کرده‌ای

پرسید: کدام آیه؟

:فرمود

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ - سِيرُوا فِيهَا لِيَأْمَنُوا

(آمین 18 سبا)

ترجمه: و میان آنان و میان آبادانی‌هایی که در آنها برکت نهاده بودیم شهرهای متصل به هم قرار

داده بودیم، و در میان آنها مسافت را، به اندازه، مقرر داشته بودیم. در این [راه] ها، شبان و روزان

[آسوده خاطر بگردید.] [سبا/80]

شنیده‌ام که جای امن را به مکه تفسیر کرده‌ای؟ وای بر تو! این چه امنیتی است که اموال اهالی

!آنجا به سرقت می‌رود و همواره عده‌ای کشته می‌شوند؟

سپس امام باقر به سینه مبارک خود اشاره کرد و فرمود: آن قریه‌های مبارک ما

حسن بصری گفت: فدایت شوم! آیا در قرآن آیه‌ای هست که به انسان‌ها بگوید قریه؟

:امام فرمود: بله، آیه 8 سوره طلاق که می‌فرماید

(وَكَايْنِ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكَرًا) (8)

ترجمه: و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند و از آنها حسابی [سخت کشیدیم و آنان را به عذابی [بس [زشت عذاب کردیم.]] طلاق-8

بعد فرمود: آیا سرپیچی کننده در و دیوار است یا انسان‌ها؟

.حسن بصری گفت: بله؛ منظور همان انسان‌هاست

!امام فرمود: در آیه 82 سوره یوسف، از قریه و دهستان سوال می‌شود یا از اشخاص؟

(وَأَسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ) (82)

ترجمه: و از [مردم] شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو، و ما [قطعاً راست می‌گوییم.]] یوسف-82

سپس فرمود: قری یعنی علمای شیعیان ما و مقصود از سیر، علم است. یعنی هر کس به سوی ما آمد و حلال و حرام را از ما آموخت، دیگر از شک و گمراهی در امان است؛ زیرا احکام را از آنجا که باید بیاموزد، آموخته است؛ چون اهل بیت وارثان علم و فرزندان برگزیده‌اند و آن فرزندان ما هستیم، نه تو و امثال تو

و مبدا بگویی خداوند بندگان را به خودشان وا گذاشته زیرا خداوند عزوجل، دچار سستی و ضعف نیست تا کاری را به مردم واگذار کند. آنها را هم به چیزی مجبور نمی کند که در این صورت به آنها ظلم می شود؛ خدا با بندگان نه با جبر رفتار می کند نه با تفویض؛ بلکه با امری بین [آن دو رفتار می کند].²

.
مجلسی، بحار الانوار، ج 24، ص 235، ح 4. وطبرسی، احتجاج، ج 2، ص 327.

منابع:

طبرسی، ابی منصور احمد بن علی، الاحتجاج، مشهد، نشر المصطفی، 1403ق

مجلسی، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1403ق

علم امام صادق علیه السلام

عن عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ ✓

سَأَلْتُهُ لِمَ سُمِّيَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ قَالَ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بَعَرَفَاتٍ مَاءٌ وَكَانُوا يَسْتَقُونَ مِنْ مَكَّةَ مِنْ الْمَاءِ لِرِيَّتِهِمْ وَكَانَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ تَرَوَيْتُمْ تَرَوَيْتُمْ فَسُمِّيَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ لِذَلِكَ

راوی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم ❖

چرا روز ترویه را روز ترویه نامیده‌اند؟

حضرت فرمودند: زیرا در عرفات آب نبود و حاجی‌ها روز هشتم ذی حجه از مکه آب بر ❖
می‌داشتند و به عرفات می‌بردند و برخی از ایشان به بعضی دیگر می‌گفتند: ترویتیم، ترویتیم (سیراب
شدید، سیراب شدید) لذا به خاطر همین ، روز هشتم را روز ترویه نامیدند

علل الشرایع، ج 2، باب 171 ❖

فلسفه نام‌گذاری عرفات

از امام صادق (علیه‌السلام) درباره چرایی نام "عرفات" سوال شد. حضرت فرمودند: «جبرئیل، □▪
حضرت ابراهیم را روز عرفه به این مکان آورد، چون ظهر فرا رسید، جبرئیل گفت: «ای ابراهیم! به

گناه خود اعتراف کن و مناسکت را بیاموز. چون جبرئیل گفت اعتراف کن. این سرزمین عرفات نامیده شد.

yon.ir/PxBQ

✦ (کافی، ج ۴، ص ۳۱۶)

ربیع، نگهبان منصور دوانیقی گوید: روزی امام صادق بمجلس منصور تشریف آورد و مردی [۲] هندی که کتابهای طب را میخواند نزد مأمون بود مدتی که آن مرد سرگرم خواندن بود حضرت خاموش بود و گوش میداد چون طبیب هندی بعد از خواندن به آن حضرت گفت

یا ابا عبد الله از آنچه با من است چیزی میخواهی؟

قابل توجه علاقمندان به (۳) حضرت فرمود: نه زیرا آنچه خود دارم بهتر است از آنچه تو داری (طب اهل بیت)

عرض کرد: آنچه شما دارید چیست؟ فرمود: گرمی را با دوی سرد و سردی را با داروی گرم و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت درمان می کنم و همه کار را بخدای عز و جل باز میگردانم و آنچه را که رسول خدا فرموده است بکار میبندم که فرمود: بدان که معده جایگاه درد است و پرهیز درمان درد و بدن را را بشکلی که عادت کرده رها میکنم

(طیب هندی عرض کرد: مگر طب جز این است؟ (الله اکبر

امام صادق علیه السلام فرمودند: تو می پنداری که من از کتابهای طب این دستورات را فرا گرفته ام؟ عرض کرد: آری حضرت فرمودند: نه بخدا فرا نگرفته ام مگر از خدای سبحان بگو بدانم من بعلم طب داناترم یا تو؟

!هندي عرض كرد بلکه من

امام صادق عليه السلام فرمودند: پس من چیزی از تو پرسم؟ زیب هندی عرض کرد پرس □!؟

حضرت فرمود: ای هندی بگو بدانم چرا در کاسه سر مرکز پیوند استخوانها هست؟ گفت: 1
نمیدانم

فرمود: چرا موی سر بالای آن است؟ گفت: نمیدانم 2

فرمود: چرا پیشانی مو ندارد؟ گفت نمیدانم 3

فرمود: چرا پیشانی چین و شکن دارد؟ گفت نمیدانم 4

فرمود: چرا ابروان بالای دو چشم است؟ عرض کرد نمیدانم 5

فرمود: چرا دو چشم همچون دو بادام است؟ گفت: نمیدانم 6

فرمود: چرا بینی در میان دو چشم است؟ گفت نمی دانم 7

فرمود: چرا سوراخ بینی در قسمت پائین آن است؟ گفت نمیدانم 8

فرمود: چرا لب و سیل بالای دهان است؟ گفت نمیدانم 9

فرمود: چرا دندان جلو نازک است و دندان آسیا پهن و دندان ناب بلند؟ گفت: نمیدانم 10

فرمود: چرا فقط مردها ریش دارند؟ گفت: نمیدانم 11

فرمود: چرا دو کف دست مو ندارد گفت نمیدانم 12

فرمود: چرا ناخن و مو روح ندارد؟ گفت نمیدانم 13

فرمود: چرا دل همچون دانه صنوبر است؟ گفت: نمیدانم (41)

فرمود: چرا شش دو قطعه است و در جای خودش حرکت می کند؟ گفت: نمیدانم (61)

فرمود: چرا سپرز میانش گود است؟ گفت: نمیدانم (61)

فرمود: چرا کبد مانند دانه لوبیا است؟ گفت: نمیدانم (71)

فرمود: چرا دو زانو به طرف پشت خم می شود؟ گفت: نمیدانم (81)

فرمود: چرا کف پاها میان تهی هستند؟ گفت: نمیدانم (91)

امام صادق علیه السلام (در پایان) فرمودند: ولی من همه را میدانم (یعنی من نیاز به هیچ طبی «ندارم»)

منبع: کتاب خصال مرحوم ابن بابویه ج 2، ص: 512

روزی ابو حنیفه - یکی از پیشوایان و رهبران اهل سنت - به همراه عدّه ای از دوستانش به مجلس:
امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد و اظهار داشت

یا بن رسول الله! فرزندات، موسی کاظم علیه السلام را دیدم که مشغول نماز بود و مردم از جلوی او
رفت و آمد می کردند؛ و او آنها را نهی نمی کرد، با این که رفت و آمدها مانع معنویّت
!می باشد؟

امام صادق علیه السلام فرزند خود #امام_کاظم علیه السلام را احضار نمود و فرمود: ابو حنیفه چنین می گوید که در حال نماز بودی و مردم از جلوی تو رفت و آمد می کرده اند و مانع آنها نمی شدی؟

پاسخ داد: بلی، صحیح است، چون آن کسی که در مقابلش ایستاده بودم و نماز می خواندم، او را از هر کسی نزدیک تر به خود می دانستم، بنابر این افراد را مانع و مزاحم عبادت و ستایش خود در مقابل پروردگار متعال نمی دانستم.

سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرزند خود را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد، که نگه دارنده علوم و اسرار الهی و امامت هستی

بعد از آن خطاب به ابو حنیفه کرد و فرمود: حکم قتل، شدیدتر و مهمتر است، یا حکم زنا؟

ابو حنیفه گفت: قتل شدیدتر است

امام علیه السلام فرمود: اگر چنین است، پس چرا خداوند شهادت بر اثبات قتل را دو نفر لازم دانسته؛ ولی شهادت بر اثبات زنا را چهار نفر قرار داده است؟

سپس حضرت به دنباله این پرسش

فرمود: بنابر این باید توجّه داشت که نمی توان احکام دین را با قیاس استنباط کرد

و سپس افزود: ای ابوحنیفه! ترک نماز مهمتر است، یا ترک روزه؟

ابوحنیفه گفت: ترک نماز مهمتر است

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا زنان نمازهای دوران حیض و نفاس را نباید قضا کنند؛ ولی روزه‌ها را باید قضا نمایند، پس احکام دین قابل قیاس نیست

بعد از آن، فرمود: آیا نسبت به حقوق و معاملات، زن ضعیف تر است، یا مرد؟

ابوحنیفه در پاسخ گفت: زنان ضعیف و ناتوان هستند

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا خداوند متعال سهم مردان را دو برابر سهم زنان قرار داده است، با این که قیاس برخلاف آن می‌باشد؟

سپس حضرت افزود: اگر به احکام دین آشنا هستی، آیا غائط و مدفوع انسان کثیف تر است، یا منی؟

ابوحنیفه گفت: غائط کثیف تر از منی می‌باشد

حضرت فرمود: اگر چنین است، پس چرا غائط با قدری آب یا سنگ و کلوخ پاک می‌گردد؛ ولی منی بدون آب و غسل، تطهیر نمی‌شود، آیا این حکم با قیاس سازش دارد؟

پس از آن ابوحنیفه تقاضا کرد: یا ابن رسول الله! فدایت گردم، حدیثی برای ما بیان فرما، که مورد استفاده قرار دهیم؟

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم از پدرانش، و ایشان از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال میثاق و طینت اهل بیت رسول الله صلوات الله علیهم را از اعلی علین آفریده است

و طینت و سرشت شیعیان و دوستان ما را از خمیر مایه و طینت ما خلق نمود و چنانچه تمام خلائق جمع شوند، که تغییری در آن به وجود آورند هرگز نخواهند توانست

بعد از آن که امام صادق علیه السلام چنین سخنی را بیان فرمود ابو حنیفه گریان شد؛ و با دوستانش که همراه وی بودند برخاستند و از مجلس خارج گشتند

اختصاص شیخ مفید: ص ۱۸۹

حضرت فرمود: «ای مفضل! بنگر به آن ویژگی که انسان را از حیوانات ممتاز نموده، و آن نعمت شرم و آزر است. اگر این نعمت، در وجود انسان نبود، هیچ مهمانی نوازش نمی شد و به وعده ها وفا نمی شد و نیازهای مردم انجام نمی گرفت و زیباییها رواج نمی یافت. از زشتیها جلوگیری نمی شد، حتی بسیاری از واجبات، که به خاطر شرم و آزر، انجام می گیرد، ترک می شد، چه اینکه گروهی از مردم، اگر شرم و آزر نبود، حق پدر و مادر را پاس نمی داشتند و به خویشاونداری و (پس دادن امانت، اهمیتی نمی دادند و از هیچ کار زشتی روی گردان نبودند.»^۵)

رساله‌ی توحید مفضل

«توحید مفضل» حاوی مطالب سودمندی در مورد خلقت انسان و جهان و اثبات وجود خدای متعال و علم و قدرت و حکمت اوست که امام صادق علیه السلام در چهار جلسه برای مفضل بیان فرمودند و مفضل با اجازه‌ی امام می‌نوشت.

این رساله‌ی پر ارج که توسط علامه مجلسی و برخی دیگر از دانشمندان ترجمه⁽⁵¹⁾ و چاپ شده برای همگان مفید و سودمند، و مطالعه‌ی آن برای همه‌ی علاقمندان به مسائل توحید و متفکران در آیات عظمت الهی لازم است.

«سید بن طاوس» در «کشف المحجبه» به فرزند خود توصیه می‌کند که این رساله را مطالعه نماید⁽⁵²⁾، و در جای دیگر نیز می‌فرماید: کسی که به سفر می‌رود از کتابهایی که باید همراه داشته باشد یکی توحید مفضل است⁽⁵³⁾ اینک به اختصار به معرفی این رساله می‌پردازیم و برای تبرک، ترجمه‌ی فرازهایی از آن را ذکر می‌کنیم:

مفضل، خود در مقدمه‌ی رساله می‌گوید:

«روزی به هنگام غروب در مسجد پیامبر (ص) نشسته بودم، و در عظمت پیامبر و آنچه خداوند بدان بزرگوار از شرف و فضیلت عطا کرده می‌اندیشیدم... ناگاه «ابن ابی العوجاء» که یکی از لا مذهب‌ان آن زمان بود در آمد، و در جایی نشست که من سخن او را می‌شنیدم، چون قرار گرفت مردی از دوستانش نیز در رسید و نزدیک او نشست، ابن ابی العوجاء و دوستش به ترتیب در باره پیامبر (ص) مطالبی... بیان داشتند.

پس از این گفتگو سخن از آفریدگار جهان به میان آوردند، و حرف را بدانجا رساندند که جهان را خالق و مدبری نیست، و همه چیز بدون خالق و مدبر از طبیعت پدید می‌شود، و پیوسته چنین بوده و چنین خواهد بود!

چون این سخنان واهی از آن بدور مانده از رحمت حق شنیدم، از شدت خشم خودداری نتوانستم و گفتم: ای دشمن خدا، زندیق و بی دین شدی و پروردگاری که ترا به بهترین ترکیب و صورتی آفریده و ترا از حالات گوناگونی گذرانده تا به این حدت رسانده است انکار کردی، اگر در خود اندیشه کنی و به حس و دریافت خود رجوع نمایی بی تردید دلایل پروردگار و آثار آفرینش خدای متعال در تو مستقر و شواهد وجود خدا و قدرت او، و برهان علم و حکمتش در تو آشکار و روشن است.

ابن ابی العوجاء گفت:

«ای مرد! اگر تو از متکلمانی (کسانیکه از بحث عقاید آگاهی داشتند و در بحث و جدل ورزیده بودند) با تو به روش آنان سخن بگویم، و در آنصورت اگر ما را مجاب سازی ما از تو پیروی کنیم، و اگر از آنان نیستی سخن گفتن با تو سودی ندارد. و اگر از یاران جعفر بن محمد صادق هستی، او خود چنین با ما سخن نمی گوید، و به این طریق با ما مجادله نمی کند، او گفتار ما را بیش از آنچه تو شنیدی بارها شنیده و دشناممان نداده و در پاسخ ما از اندازه بیرون نرفته است، او آرام و بردبار و خردمند و متین است، و هرگز خشم و سفاهت بر او چیره نمی شود و از جای بدر نمی رود، سخنان و دلایل ما را می شنود آنچه در خاطر داریم بر زبان می آوریم و گمان می کنیم بر او پیروز شده ایم، آنگاه با کمترین سخن دلایل ما را باطل می سازد و با کوتاهترین کلام حجت را بر ما تمام می کند چنانکه نمی توانیم به پاسخ بر آئیم. اینک تو اگر از اصحاب اوایی چنانکه شایسته ی اوست با ما سخن بگو.»

من اندوهناک از مسجد بیرون آمدم و در آنچه اسلام و مسلمانان به کفر این ملحدان و شبهات ایشان در انکار آفریدگار مبتلا شده اند فکر می کردم، پس به خدمت سرورم امام صادق علیه السلام رفتم، امام چون مرا افسرده و اندوهگین دید، پرسید: ترا چه می شود؟

من سخنان آن دهریان را بعرض رساندم، فرمود:

«برای تو از حکمت آفریدگار در آفرینش جهان و حیوانات و درندگان و حشرات و مرغان و هر جاننداری از انسان و چهارپایان و گیاهان و درختان میوه‌دار و بی میوه و گیاهان خوردنی و غیر خوردنی بیان خواهم کرد چنانکه عبرت گیرندگان از آن عبرت گیرند و بر معرفت مؤمنان افزوده شود، و ملحدان و کافران در آن حیران بمانند، بامداد فردا نیز نزد ما بیا».

از این توفیق نایاب سخت شاد شدم و به خانه آمدم، و درانتظار آن وعده‌ی جانبخش شب بر من دراز شد.

مجلس اول

بامداد به خدمت امام شتافتم، و رخصت طلبیده در آمدم و ایستادم، پس به حجره‌ای دیگر داخل شدم و امام مرا به خلوت خویش طلبید، چون نشستم فرمود:

«مفضل، گویا شب بر تو در انتظار وعده‌ی ما طولانی شد؟»

عرض کردم: آری سرور من.

و امام آغاز کرد:

«ای مفضل! خدا بود و هیچ چیز پیش از او نبود. و او باقی است و بودنش را نهایت نیست، حمد و ستایش سزاوار اوست که به ما الهام فرمود، و شکر و سپاس ویژه‌ی او که برترین مراتب علوم و رفیعترین قله‌های سرافرازی را به ما عطا کرد، و ما را بر همه‌ی آفریدگان به علم خویش برگزید، و به حکمت خود ما را بر آنان گواه ساخت» مفضل می گوید: اجازت خواستم تا آنچه را امام می فرماید بنویسم امام موافقت کرد و فرمود:

«ای مفضل! آنانکه در وجود آفریدگار جهان تردید می کنند، به عجایب خلقت جهان جاهلند، و فهمشان از درک حکمت‌های خدای متعال در مخلوقات دریا و کوه و دشت کوتاه و قاصر است.

بنابر این به سبب کوتاهی فکر و دانششان براه انکار رفته‌اند، و به جهت ناتوانی بصیرتشان به لجاجت و تکذیب پرداخته‌اند، تا آنجا که منکر شده و می‌گویند موجودات را خالق نیست و ادعا می‌کنند که جهان مدبری ندارد، و آنچه وقوع می‌یابد بنابر حساب و اندازه و حکمت و تدبیری نیست! خدای متعال برتر از آنست که وصف می‌کنند، و خدا ایشان را از رحمت بدور دارد که از حق روشن و آشکار به کدام سوی می‌روند؟!

آنان در گمراهی و کوری و حیرت خود چون گروهی نابینا هستند که در عمارتی استوار و آراسته در آیند و در آن فاخرترین فرشها گسترده باشد، و انواع خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و آنچه آدمی بدان نیازمند است آماده، و هر چیز با تدبیر و اندازه‌ی درست، در جای خود قرار گرفته باشد، پس آن کوران بهر سوی عمارت رفت و آمد کنند، و در اطاقها وارد شوند، در حالیکه نه بنا را می‌بینند و نه آنچه در آن مهیا شده است، و گاه باشد که پایشان به ظرفی یا اثاثی که درست در جای خود قرار دارد برخورد، و آنان نیازی به آن نمی‌بینند و نیز نمی‌دانند که آنرا چرا و برای چه کار در آنجا نهاده‌اند، و از نادانی خشمگین شوند و بر بنا و بنا کننده ناسزا گویند!

دقیقا حال گروهی که حسن تقدیر معبود جهان و کمال تدبیر در عالم هستی را انکار می‌کنند، چون آن کوران است، زیرا اذهان این منکران اسباب و علل و فواید اشیاء را دریافته است، و در این جهان حیران و نادان پرسه می‌زنند، و آنچه از درستی نظام و استحکام آفرینش و زیبایی ساخت در این سرابکار رفته نمی‌فهمند، و چون چیزی ببینند که سببش را ندانند و عقلشان به حکمت آن نرسد، به بد گوئی و انکار می‌پردازند و آن را به خطا و بی‌تدبیری نسبت می‌دهند»

امام علیه السلام در دنباله‌ی سخنان خود در مجلس اول، به تفصیل خلقت انسان و حکمتهای گوناگون آن و نعمتهای الهی را توضیح داده‌اند، و برای رعایت اختصار بهمین اندک اکتفا می‌کنیم، و فرازهایی از بیانات امام را در سه جلسه‌ی بعدی نقل می‌کنیم:

مجلس دوم:

«...ای مفضل... در تدبیر خدای حکیم و توانا بیندیش، در خلقت حیوانات درنده و شکاری، که چگونه برای آنها دندانهای تیز و برنده و چنگالهای سخت و محکم و دهانهای بزرگ آفریده است تا با عالم ایشان مناسبت داشته باشد و.... همچنین مرغان شکاری گوشتخوار منقارها و چنگالهایی موافق با کارشان دارند، اگر خداوند به حیوانات علفخوار چنگال می داد چیزی را که محتاجش نیستند به آنها داده بود، زیرا شکار نمی کنند و گوشت نمی خورند، و اگر به درندگان سم می داد، چیزی که نیازمندش نبودند به آنها بخشیده و چیزی را که به آن نیازمندند یعنی حربه و اسلحه ای که با آن غذای خود را شکار کنند، از آنها دریغ کرده بود. آیا نمی بینی که خدای متعال بهر یک از این دو صنف حیوان آنچه را مناسب آنهاست و برای بقاء و صلاح کار آنها لازم است، عطا کرده است.

اکنون بچه ی چهار پایان را بنگر که پس از تولد چگونه از پی مادران خود می روند، و به برداشتن و پرورشی که فرزند آدمی نیازمند است نیازی ندارند، چرا که آنچه مادران آدمی از مدارا و آگاهی به پرورش طفل و توانائی بر این کارها که با کفهای گشاده و انگشتان کشیده ممکن است، دارا می باشند مادران چهار پایان ندارند، بهمین جهت خدای متعال مقارن با ولادت به بچه ی چهار پا، بدون مربی و پرستار توانائی آن داده که بر پای خویش بایستد و راه برود، تا تلف نشود و بدون پرورش مربی طریق رشد و صلاح خویش را بیاماید و بکمال خود برسد، و نیز جوجه ی بسیاری از پرندگان چون ماکیان (مرغ خانگی) و تیهو و دراج و کبک در همان ساعتی که از تخم بیرون می آیند راه می روند و دانه بر می چینند، و خدای متعال برای جوجه ی برخی دیگر از پرندگان که ضعیفند و توانائی پرواز ندارند مانند جوجه ی کبوتر و پرندگان دیگر از این قبیل در مادران آنها مهربانی بیشتری قرار داده که دانه را در چینه دان خود انباشته و در دهان جوجه می ریزند، تا آنگاه که جوجه به پرواز درآید، و به همین جهت به این پرندگان مانند غیرشان از ماکیان و نظایر آن جوجه ی بسیار نداده تا مادر بتواند به جوجه ها رسیدگی نماید، و آنها تلف نشوند، پس می بینی که هر یک بهره ای مناسب خویش از تدبیر خدای حکیم آگاه یافته اند»

مجلس سوم:

«...صداها اثری است که از اصطکاک اجسام در هوا پدید می شود، و هوا آن را به شنوائی ما می رساند، و مردم در تمام روز و برخی از شب در امور و نیازمندیهای خود سخن می گویند، اگر این سخن و اصوات در هوا می ماند جهان از صدا پر و کار بر مردم دشوار می شد، و آنگاه بیشتر از تجدید کاغذ نیازمند بودند که هوا را عوض کنند زیرا کلام و کلمات که القاء می شود به مراتب بیشتر از نوشته ها است... آفریدگار حکیم این هوا را چون کاغذ لطیف پنهانی گردانیده که حامل سخن و صدا می شود و دو باره آثار سخن در آن محو می گردد و صاف و خالص می ماند برای سخن و صدای دیگر، و فرسوده و ضایع نمی شود. و همین هوا اگر در مصلحت آن بیندیشی برای عبرت تو کافی است، چرا که موجب حیات بدن است، که در داخل بدن تنفس و فرو بردن هوا سبب زنده ماندن است، و در خارج مباشرتش بدن را باصلاح می آورد، و صداها را از راههای دور حمل می کند، و بوهای خوش بمشام می رساند، نمی بینی که از هر طرف که باد می آید بوی خوش و صدا از آن سو بیشتر می رسد، و نیز حامل سرما و گرما که هر یک در نظام و صلاح امور جهان مؤثرند، هواست...»

«...در تدبیرهای گوناگون خدای دانای توانا در آفرینش اصناف درختان بیندیش. چنان است که سالی یکبار درخت می میرد، و حرارت غریزش در درون پنهان می شود، و موادمیوه ها در آن متولد و آماده می گردد و در بهار دیگر دوباره زنده شده به حرکت می آید، و انواع میوه ها را برای تو حاضر می سازد، هر میوه ای در وقت خود، همانطور که در مهمانیها هر لحظه شیرینی مطبوع و غذای گوارائی پیش تو می نهند.

اگر دقت کنی می بینی درختان باردار دستهای خود را با تحفه های گوناگونی به سوی تو دراز کرده اند، و در صحن باغ شاخه های گل و دسته های ریحان و نسرين و یاسمن به پیش تو داشته اند که هر یک را می خواهی بگیر! اگر خردمندی چرا میزبان خود را نمی شناسی، و اگر هوشیاری چرا

گونه‌گونی این لطایف را نمی‌فهمی و سپاس و لینعت خود نمی‌گزاری؟ این همه غذاها و میوه‌ها و سبزیها و گل‌های رنگ‌رنگ گوناگون در باغ و بستان و کوه و هامون برای تو آماده و مهیا کرده است و تو منکر احسان و عاصی فرمان اوئی، و به جای شکر ناسپاسی و در برابر نعمت عصیان می‌ورزی!!

عبرت بگیر از آفرینش انار و آنچه در آن از قدرت خدای عطا بخش پوزش پذیر آشکار است. در میان آن تپه‌هایی از پیه تعبیه کرده، در همه سوی آن تپه‌ها دانه‌های انار را نصب و به یکدیگر چسبانده است، چنانکه گویی با دست کنار هم چیده‌اند، و دانه‌ها را به چند قسمت تقسیم و هر قسمت را با پرده‌ای پوشانده است، و آن پرده چنان لطیف است که عقل حیران می‌ماند، و آنگاه مجموع آنها را در میان پوست محکمی جا داده است. تدبیر در این آفرینش دقیق چنین است که اگر درون انار پر از دانه بود، دانه‌ها برای جذب غذا راهی نداشتند، پس آن پیه را در میان دانه‌ها قرار داده و ته دانه‌ها را در آن کاشته است که بدینوسیله غذا به هر دانه برسد و آن پرده‌ها را برای حفظ دانه‌های لطیف بر روی آنها کشیده تا ضایع و فاسد نشوند و پوست محکم را بر روی همه قرار داده تا دانه‌هایی چنان با طراوت از سرما و گرما و آفت‌های دیگر محفوظ بمانند، و اینها که گفتیم همه اندکی از حکمت‌های بسیار آفرینش انار است...»

مجلس چهارم:

«...اینک برای تو از آفت‌ها و بلاها سخن می‌گویم که گاهی پدید می‌آید، و گروهی از جاهلان آن را وسیله ساخته‌اند که خدای متعال و آفرینش او و تدبیر و تقدیرش را انکار نمایند، و وقوع آنها را در جهان بر خلاف حکمت می‌پندارند... مانند وبا و طاعون، و انواع بیماری‌ها و تگرگ و ملخ که کشتزارها و میوه‌ها را ضایع می‌سازد...»

در پاسخ ایشان می‌گویم اگر خالق و مدبری در جهان نمی‌بود می‌بایست بیش از این فتنه و فساد و آفت و بلا در دنیا پدید آید، و مثلاً نظام آسمان و زمین گسسته شود و کواکب بر زمین فرو افتند، یا

زمین به آب فرو رود، یا آفتاب دیگر طلوع نکند، یا رودها و چشمه‌ها خشک شوند چنانکه آب نایاب گردد، یا هوا از حرکت باز بماند و هیچ باد نوزد، یا همه چیزها فاسد شوند، یا آب دریا بر خشکی طغیان کند و همه جانداران را غرق سازد!! و همین آفتها از قبیل طاعون و ملخ هم چرا دیر نمی‌پاید و دائمی نیست تا همه را بیچاره و نابود سازد، و فقط گاهی بروز می‌کند و زود برطرف می‌شود؟

نمی‌بینی که جهان از آن بلاهای بزرگ که می‌تواند همه‌ی اهل جهان را نابود سازد محفوظ است، و فقط گاهی مردمان را با آفتها و بلاهای کوچکی می‌گزد و می‌ترساند تا تادیب شوند و باز بزودی آن بلا را زایل می‌سازد تا وقوع آفت و بلا پندی برای آنان باشد و بر طرف کردنش رحمت و نعمتی بر آنان.

بی‌دینان در باره‌ی مصیبت‌ها و ناخوشایندهایی که برای مردم رخ می‌دهد می‌گویند اگر جهان آفریدگار مهربانی دارد چرا این گرفتاریها پیدا می‌شود؟! گوینده‌ی چنین سخنی گمان می‌کند که عیش و زندگی آدمی در جهان باید از هر رنج و کدورتی صاف و خالی باشد! اگر چنین می‌بود آنقدر شر و فساد و طغیان در مردم پدیدار می‌شد که نه به صلاح دنیاشان بود و نه به کار آخرتشان می‌آمد، چنانکه می‌بینی برخی را که به ناز و نعمت بر آمده‌اند، و به امنیت و رفاه و توانگری پرورش یافته‌اند، در طغیان و کفران بدانجا می‌رسند که گویی فراموش کرده‌اند از جنس بشر و مخلوق پروردگارند، و فراموش کرده‌اند که ممکن است به آنان هم زیانی برسد، و یا به گرفتاری و رنجی مبتلا شوند! و به ذهنشان هم خطور نمی‌کند که بر ناتوانی ترحم کنند یا از مستمندی دستگیری نمایند، یا بر مبتلائی رقت آورند و یا بر بیچاره‌ای مهربانی نمایند، یا بر بلا دیده‌ای عاطفه نشان دهند! اما اگر رنجی انسانها را بگذرد، و سختی مصیبتی یا دردی ایشان را فرو گیرد، بسیاری از آنان که جاهل و غافلند در می‌یابند و از فساد و گناهان بسیار که مرتکب می‌شدند تائب و منزجر می‌شوند.

آنانکه این رنجها و آزارها را در جهان نمی‌پسندند در واقع به کودکان شبیهند که از دواهای تلخ ناگوار بدگویی می‌کنند، و ممنوع شدن از خوردنیهای لذیذی که برایشان زیانمند است موجب خشمشان می‌شود، و آموختن و تحصیل علوم بر آنان ناگوار است، و دوست دارند که پیوسته به بازی و بطالت بگذرانند، و هر خوردنی و نوشیدنی که مایل هستند بخورند و بیاشامند، و درک نمی‌کنند که به بازی و بطالت گذراندن چه زیانهایی برای دین و دنیایشان دارد و غذاهای لذیذ زیانمند آنان را به چه بیماریهایی مبتلا می‌سازد، و نمی‌فهمند که تحصیل علم و ادب نتایج نیکویی برایشان در پی دارد، و خوردن داروهای تلخ موجب بهبودی آنهاست.

بسا رنجها که آسودگیها در پی دارد، و بسا تلخیها که شیرینها ببار می‌آورد...» کتاب توحید مفضل ترجمه‌ی علامه محمد باقر مجلسی

در روایتی آمده است که ابوبصیر از امام صادق پرسید

مردم (اهل سنت) می‌پرسند چرا نام علی و خانواده اش در کتاب خدا نیامده؟"

امام پاسخ داد:

در جوابشان بگو آیه نماز بر پیامبر نازل شد ولی از سه رکعتی و چهار رکعتی بودن آن در قرآن سخنی گفته نشد، آیه زکات نازل شد اما از این که در هر 40 درهم یک درهم زکات است بیانی آورده نشده همچنین وجوب حج نازل شد ولی هفت دور بودن طواف بیان نشد تا این که پیامبر "(برای مردم فرمود (وایات امامت اهل بیت نیز نازل شد و پیامبر آنان را براهل بیت تطبیق داد

سجده بر زمین

هشام ابن حکم از امام صادق ع سوال کرد بر چه چیزی می توان سجده کرد و بر چه چیزی نمی توان سجده کرد؟

امام فرمود: «سجود جایز نیست مگر بر زمین یا چیزی که از زمین می روید، مگر خوردنی ها
»و پوشیدنی ها

هشام می گوید: گفتم فدایت شوم حکمت آن چیست؟

فرمود: زیرا سجود و خضوع برای خداوند است و سزاوار نیست برای خوردنی ها و پوشیدنی ها
سجده کرد، زیرا دنیاپرستان بنده ی خوردنی ها و پوشیدنی ها هستند و کسی که سجده می کند
در سجود مشغول عبادت خداست. بنابراین سزاوار نیست پیشانی را در سجده اش بر چیزی بگذارد
. که معبود دنیاپرستی است فریفته زرق و برق دنیا هستند

پس امام افزود: «سجده بر زمین افضل است چرا که تواضع و خشوع در برابر خدا را بهتر نشان
»میدهد

از امام صادق سوال شد چه دلیلی داریم که خداوند یگانه است؟

امام پاسخ داد

انسجام و پیوستگی تدبیر جهان و کامل بودن آفرینش دلیل بر این معناست چنان که خداوند "فرموده

"اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله بودند به فساد و تباهی کشیده میشدند"

تفسیر برهان، ج 3 ص 55 ح 2

امام صادق فرمود □ !

هنگامی که مشاهده میکنیم آفرینش منظم است و کواکب در مدارات خود در حرکتند و تدبیر جهان واحد است و شب و روز و خورشید و ماه طبق برنامه منظمی در گردش اند این سلامت تدبیر "و به هم پیوستگی امور نشان میدهد که مدبر آنها یکی است

توحید صدوق، ص 244

مرحوم طبرسی در احتجاج روایت می کند که کافری از امام صادق پرسید چرا خداوند دو فرشته را مأمور ثبت اعمال بندگان کرده است در حالی که خودش عالم به اسرار آنان است؟

امام فرمود:

خداوند آنان را شاهد بر خلقش قرار داده چرا که ملازمه آنان با بندگان سبب می شود آنان بر طاعت خداوند بیشتر مراقب باشند و از معصیت او پرهیز کنند و چه بسیار بنده ای که قصد گناه می کند و گناه را انجام نمی دهد و می گوید خداوند مرا می بیند و همچنین دو ملک موکل شاهد هستند. و آن فرشتگان بندگان را از وساوس شیطان و بلاها حفظ می کنند

احتجاج، ج 2 ص 348

علم امام موسی کاظم علیه السلام

دانشمندان، روایات فراوانی در شاخه‌های گوناگون علمی، اعم از علوم دینی و غیر آن، از آن حضرت نقل کرده‌اند به طوری که دفترها و کتابهای بسیاری از این روایات، که با سلسله اسناد معتدل به امام است، انباشته شده همچنین آن حضرت در میان راویان به لقب «عالم» شهره بوده است.

در تحف العقول آمده است

ابو حنیفه گفت: در دوران امام صادق (علیه السلام)

به زیارت کعبه رفتم و چون به مدینه آمدم به خانه آن حضرت رفتم و در دهلیز نشستم و منتظر اجازه ورود شدم. در این هنگام کودکی بیرون آمد. به او گفتم: ای پسر، غریبی که به شهر شما

وارد می‌شود کجا قضای حاجت می‌کند؟ گفت: آرام باش. آنگاه نشست و به دیوار تکیه داد و گفت: از کناره نهرها و میوه زیر درختها و سایه‌انداز مسجدها و وسط جاده دوری کن. پشت دیواری نهان شود و جامه‌ات را بالا بزن. روی به قبله یا پشت به آن منشین و آنگاه هر کجا که: خواهی قضای حاجت کن. آنچه از این کودک شنیدم مرا به شکفت انداخت، پس از او پرسیدم: نامت چیست؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

سپس از او پرسیدم: ای پسر گناه از کیست؟ پاسخ داد: از سه حالت خارج نیست یا از خداست، که نیست، پس در این صورت سزاوار نیست که خداوند بنده‌ای را به خاطر کاری که مرتکب نشده عذاب دهد. یا از خدا و بنده با هم است، که چنین هم نیست، زیرا زیننده شریک قوی نیست که شریک ضعیف را مورد ستم قرار دهد و یا از خود بنده است، که همچنین است، در این حالت اگر خداوند از او چشم پوشد، کرم وجود اوست و اگر مجازات کند به خاطر گناه و جرم بنده

است. ابو حنیفه گفت: امام صادق (علیه السلام) را دیدار نکرده باز گشتم و بدانچه شنیدم بی نیازی
جستم.

شیخ مفید گوید :

مردم از ابو الحسن موسی کاظم (ع) روایات بسیاری نقل کرده اند و بنابر آنچه پیش از این آوردیم
آن حضرت فقیه ترین مردم روزگار خویش و داناترین آنان به کتاب و نیکو آهنگ ترینشان در
تلاوت قرآن بود

گفتگوی مهدی عباسی با امام موسی کاظم علیه السلام

در یکی از سالها مهدی وارد مدینه شد و پس از زیارت قبر پیامبر - صلی الله علیه و آله - با امام
کاظم - علیه السلام - ملاقات کرد و برای آنکه به گمان خود از نظر علمی آن حضرت را آزمایش
کند: بحث حرمت «خمر» شراب در قرآن پیش کشید و پرسید: آیا شراب در قرآن مجید تحریم
شده است؟ آنگاه اضافه کرد: مردم اغلب می دانند که در قرآن از خوردن شراب نهی شده، ولی
نمی دانند که معنای این نهی حرام بودن آن است! امام فرمود: بلی حرمت شراب در قرآن مجید
صریحاً بیان شده است. مهدی - در کجای قرآن؟ امام - آنجا که خداوند (خطاب به پیامبر - صلی
الله علیه و آله -) می فرماید: «بگو پروردگار من، تنها کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهان و نیز
«إثم» (گناه) و ستم بناحق را حرام نموده است...[۸]». آنگاه امام فرمود: مقصود از کلمه «إثم» در
این آیه که خداوند آن را تحریم نمود، همان شراب است، زیرا خدا در آیه دیگری می فرماید
اگر از شراب و قمار می پرسند، بگو در آندو «و اثم کبیر» و سودهایی برای مردم است و گناهِش
از سودش بزرگتر است[۹]. و اثم که در سوره اعراف صریحاً حرام معرفی شده، در سوره بقره در
مورد شراب و قمار به کار رفته است، بنابراین شراب صریحاً در قرآن حرام معرفی شده است

«8- قل اَبی حمرم ربی الفواحیش ما ظهر مبنها و ما بطن والاتم والبغی بغیر الحق {Q}، اعراف، ۳۳،

[۹] «...[یسئلونک عن الخمر والمسر قل فیها اثم کبیر و منافع للناس و اثمهی اکبر من نفعهما {Q}،

بقره، ۲۱۹،

علم امام رضا علیه السلام

امام رضا(ع) عالم آل محمد(ص) نام دارد، همه ائمه عالم بودند ولی ظهور علم آنان فراهم نشد اما ظهور علم امام رضا(ع) چه در مدینه و به ویژه در سفر به خراسان برای طبقات مختلف فراهم شد.

پاسخ امام رضا علیه السلام به چند پرسش

پرسیدند: خدا چگونه و کجاست؟

امام علیه السلام فرمود: اساساً این تصویری غلط است، زیرا خداوند مکان را آفرید، و خود مکان نداشت، و چگونگی ها را خلق کرد، و خود از چگونگی (و ترکیب) برکنار بود، پس خدا با چگونگی و مکان شناخته نمی شود، و به حس در نمی آید، و به چیزی قیاس و تشبیه نمی گردد.

- چه زمانی خدا به وجود آمده است؟

امام: بگو چه زمانی نبوده تا بگویم چه وقت به وجود آمده است.

- چه دلیلی بر حدوث جهان (یعنی اینکه جهان قبلاً نبوده و مخلوق است) وجود دارد؟

امام: نبودی سپس به وجود آمدی، و خود می دانی که خود را نیافریده ای و کسی که مانند توست نیز تو را به وجود نیاورده است.

- ممکن است خدا را برای ما توصیف کنید؟

امام: آنکه خدا را با قیاس توصیف کند همیشه در اشتباه و گمراهی است و آنچه می گوید ناپسند است، من خدا را به آنچه خود تعریف و توصیف فرموده است تعریف می کنم، بدون آنکه از او روءیتی یا صورتی در ذهن داشته باشم: « لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِ » « خدا با حواس آفریدگان درک نمی شود »، « وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ » « به مردم قیاس نمی شود »، « مَعْرُوفٌ بِغَيْرِ تَشْبِيهِ » « بدون تشبیه شناخته می شود »، در عین علو مقام به همه نزدیک است، بدون آنکه بتوان همانندی برای او معرفی کرد، به مخلوقات خود مثال زده نمی شود، « وَلَا يَجُورُ فِي قَضِيَّتِهِ » « در حکم و قضاوت خود بر کسی ستم نمی کند... » به آیات و نشانه ها شناخته می گردد⁽¹⁾.

(1) مسند الامام الرضا عليه السلام: ج 1، ص 74.

یکی از ویژگی های دوران حیات حضرت رضا (ع)، رواج شبهاتی بود که بعضا غرض ورزانه در راه مخدوش جلوه دادن چهره پیامبران الهی بیان می شد، به نحوی که در این میان خلفای عباسی از جمله مامون نه تنها حمایت گر، بلکه گاه خود طراح چنین شبهاتی بودند.

آدم (ع) مرتکب گناه کبیره نگردید

در یکی از نشستهای مأمون با امام رضا (ع)، مأمون از آن حضرت پرسید: ای فرزند پیامبر خدا، آیا این سخن شما نیست که پیامبران معصومند؟ حضرت فرمودند: آری. مأمون عرض کرد: معنای قول خدای متعال در آیه «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»؛ آدم پروردگارش را نافرمانی کرد پس بی بهره شد چیست؟

پس امام رضا (ع) آیه را این گونه تفسیر فرمودند که خداوند آدم و حوا را تنها از نزدیک شدن به درخت مورد نظر نهی فرموده و از خوردن میوه آن درخت و آنچه از جنس آن باشد، منع نفرموده بود و آدم و حوا در خودداری از نزدیک شدن به آن درخت، امر الهی را امتثال کردند، لیکن شیطان حقیقت را بر آنها مشتبّه ساخت و از آنها خواست که از میوه درخت دیگری از جنس

درخت مورد نهی بود تناول کنند و برای آنها سوگند خورد که خداوند آنان را از خوردن هر میوه‌ای که با ثمره آن درخت همجنس باشد، نهی فرموده است و او خیرخواه آنهاست، آدم و حوا به سوگند او اطمینان کردند و از میوه درخت دیگری که با آن همجنس بود خوردند و این عمل پیش از آن بود که آدم به پیامبری برگزیده شود و به دنیا هبوط کند و آنچه را مرتکب شده بود، گناه کبیره‌ای نبود که به سبب آن مستوجب آتش دوزخ شود، بلکه از گناهان صغیره‌ای بود، که برای پیامبران، پیش از بعثت آنان جایز و بخشوده است و هنگامی که آدم را خداوند به پیامبری برگزید معصوم بود و روا نبود که هیچ گونه گناهی چه صغیره و چه کبیره از او سرزند، چنان که خداوند عزوجل در این باره فرموده است: **وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ قَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ**؛ آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، پس بی‌بهره شد، سپس خداوند توبه او را پذیرفت و هدایتش فرمود و او را به پیامبری برگزید.

ابراهیم خلیل یکتا پرست بود

پس از اینکه مامون پاسخی متقن از امام رضا (ع) شنید در پرسش دیگر از آن حضرت درباره ابراهیم خلیل و عبور او از مرحله شک پرسید، چنان که ظاهر قرآن در جایی که از ابراهیم (ع) سخن می‌گوید اشاره می‌کند که پس از آن حق بر او آشکار شد و بدان ایمان آورد. می‌فرماید: **فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ، فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ، فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ، إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛** چون شب فرا رسید، ستاره درخشانی را دید گفت این پروردگار من است و چون غروب کرد و ناپدید شد گفت من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم و هنگامی که ماه تابان را دید گفت این پروردگار من است و چون غروب کرد و ناپدید شد گفت (این نیز پروردگار من نیست) و اگر خداوند مرا رهنمون نشود همانا از گروه گمراهان خواهم بود، پس از آن خورشید فروزان را دید گفت این پروردگار من است، این بزرگتر است و چون غروب کرد گفت ای قوم از آنچه شما آن را شریک خدا قرار می‌دهید من

بیزارم، من خالصانه روی به سوی خدایی آوردم که آسمانها و زمین را آفریده و من از مشرکان
نیستم

امام رضا (ع) پاسخ داد: ابراهیم (ع) در وادی شک به خدا گام ننهاده است و خلاصه داستان این
است که او در زمانی می زیسته که سه گونه پرستش وجود داشته است و پرستش زهره، پرستش
ماه و پرستش خورشید، گرایش مرحله به مرحله ابراهیم (ع) به این مذاهب، پیش از آن که ایمان
خود را به خداوند آشکار کند، به طور ظاهری و برای کسب آگاهی و رد و انکار آنها بوده تا از
این طریق فساد عقیده هر کدام را برای دیگری آشکار سازد، نه این که در هر مرحله اعتقاد آنها را
پذیرفته و به آن مذهب ایمان واقعی پیدا کرده باشد، بلکه او می خواسته است از طریق استدلال
عینی با روحی که سرشار از ایمان به خدا بوده، فساد آنچه را که مردم زمانش به صورت دین و
عقیده بدان پای بند بودند، به آنها ثابت کند و مدلل سازد که زهره و ماه و خورشید و امثال اینها
که در معرض دگرگونی و تغییر و دستخوش طلوع و افولند شایستگی پرستش را ندارند، زیرا اینها
صفات مخلوقات است

سپس امام رضا (ع) به سخن خود این گونه ادامه دادند که این رفتار و گفتار ابراهیم خلیل به دلیل
قول خداوند متعال در قرآن مجید که «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ؛ اینها دلائل ما بود
که به ابراهیم در برابر قومش دادیم» به الهام پروردگار متعال بوده است، بنابراین آنچه از او وقوع
یافته است، صرف استدلال بر گفتار خویش درباره بطلان عبادات آنها و پرستش خدایانی جز
خداوند یگانه می باشد و این روش استدلال، از شیوه های جالب قرآن در زمینه دعوت به ایمان
است

نسبت نومیدی به پیامبران کذب است

در ادامه مأمون از امام رضا (ع) درباره قول خداوند متعال که می فرماید: حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَ
ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا؛ تا این که پیامبران (از ایمان آوردن مردم خود) نومید شدند (و
مردم) گمان کردند به آنها دروغ گفته شده است که در این هنگام یاری ما به آنها رسید. پرسد:

شبهه‌ای که در برابر این آیه وجود دارد، نسبت یأس به پیامبران است، که پس از آن که خداوند به آنها وعده یاری و پیروزی داده از نرسیدن آن دچار نومیدی شده‌اند، در حالی که مأیوس شدن از خدا کفر است چنان که فرموده است: **وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ**.

به راستی چگونه ممکن است بر قلب رسول یا نبی یأس و نومیدی از خدا دست دهد، در حالی که به مقتضای آیه شریفه‌ای که ذکر شد این گناه جز از دل کافر بر نمی‌خیزد و چه گناهی بزرگتر از کفر به خداست؟ و ظاهراً زمان یأس طبق صریح آیه پس از بعثت آنان به پیامبری و نزول وحی به آنها بوده است.

پس امام رضا (ع) در پاسخ به مامون بیان داشتند: یأس در آیه شریفه به نصر پروردگار که به پیامبران وعده داده شده متعلق نیست بلکه مربوط به نومیدی از ایمان آوردن مردم است و آنها فرستادگان خدا به سوی مردمند، تا این که آنها را دعوت کنند که به خدا ایمان آورند و از پرستش خدایانی جز خدای یگانه و کفر و نافرمانی او باز گردند، بنابراین تفسیر آیه چنین است: پس از آن که پیامبران از ایمان آوردن قوم خود، نومید شدند و قوم پنداشتند به پیامبران دروغ گفته شده است یاری ما به آنان فرا رسید. با این بیان امام رضا (ع) شبهه‌ای که از ظاهر آیه به نظر می‌رسید برطرف شد.

از این رو حضرت رضا (ع) با چنین تفاسیرات متقن از آیات کریمه قرآن، که گاهی موجب توهم ظهور آیه در مضمونی است که درست عکس مفاد حقیقی آن است، غبار شک و شبهه را که احیاناً موضوع عصمت پیامبران را نیز مشوش ساخته برطرف می‌فرماید و باید دانست که بیانات امام رضا (ع) صرف توجیه و تأویل نیست، بلکه حقایقی است که جز به آنها نمی‌توان ملتزم بود.

منابع:

قرآن کریم، سوره طه: آیه 121، سوره انعام: آیه 76-79؛ سوره یوسف: آیه 1-110

فضل الله محمد جواد، تحلیلی از زندگانی امام رضا (ع): 238-240-2

مناظره جالب امام رضا(ع) با اهل کتاب و مستندات آن در کتاب مقدس

گفتگو، مناظره و احتجاج از همان آغاز آفرینش، از اساسی ترین ابزارهای ارتباط جمعی انسان ها برای تفهیم و تفاهم بوده است. تاریخ ادیان توحیدی نشان می دهد که پیامبران بزرگ الهی نیز همواره در موقعیت های گوناگون تبلیغی از این ویژگی عمومی و فطری بشر بهره های فراوان برده اند. احتجاج حضرت نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، شعیب، موسی و عیسی (علیهم السلام) با کافران قوم و مخالفان فکری خود، در قرآن، [1] گزارش شده است. چنان که احتجاج های پیامبر اکرم (ص) با مشرکان عرب، مسیحیان نجران، یهودیان، ماده پرستان و منکران معاد در [2] بسیاری از آیات و منابع حدیثی انعکاس یافته است.

پس از پیامبر، اهل بیت عصمت و طهارت (ع) نیز تداومگر این سیره بوده اند. مناظره امام علی (ع) با دانشمندان یهود درباره خدا و صفات او، [3] گفتگوی امام حسن و امام حسین (ع) با معاویه و دیگر شامیان، گفتگوی امام باقر (ع) با خوارج، [4] و مناظره های امام صادق (ع) و شاگردان ایشان با زندیقان از این قبیل است. [5] اما در این میان، گفت و گوی نغز و ژرف امام رضا (ع) با مخالفان، به ویژه عالمان یهود و نصارا، زرتشتی، صابئی، متکلمان نامدار و دیگران، که با پیشنهاد مأمون عباسی برگزار گردید، بسیار شنیدنی و مثال زدنی است. ایشان از راه گفتگو و مناظره، به مقابله با مخالفان پرداختند و سؤالات و چالش های زندیقان و اشکالات دگراندیشان در حوزه [6] عقاید اسلامی و شیعی را پاسخ گفتند.

(اهمیت مناظره های امام رضا(ع))

انگیزه مأمون از برگزاری این گونه مناظره ها، هرچند مورد اختلاف پژوهشگران و صاحب نظران است، اما در این نکته نمی توان تردید کرد که غلبه امام بر حریفان و طرف های مناظره با استناد بر کتاب های خودشان و بر اساس منطقی محکم و استوار، در نهایت به اثبات حقانیت و احیای اسلام، مجاب شدن مدعیان گوناگون، اثبات برتری و حقانیت ائمه اهل بیت (ع) و پیروان و شیعیان آنها منجر شد. در پی این مناظره ها بود که یکی از پویاترین کانون های علوم اسلامی، به ویژه شیعی، در خراسان پا گرفت و در دوره های بعد، به ایفای نقشی حیاتی در پاس داری از اسلام و

تشیع و ترویج آن پرداخت. ارزش هر چه بیشتر این مناظره ها، به ویژه با استناد بر کتب مقدسی همچون تورات، انجیل و زبور، زمانی به خوبی روشن می شود که شرایط شگفت حاکم بر منطقه عمومی خراسان بزرگ از نظر تنوع فرقه ها و نحله های دینی و مذهبی گوناگون و چالش هایی که از این ناحیه متوجه اسلام و جامعه مسلمانان بود، مورد توجه قرار گیرد.

مناظره با دانشمند یهودی

امام رضا(ع) در باره نبوت پیامبر اسلام (ص) و دلایل اثبات آن با عالم یهودی به مناظره پرداختند. آن حضرت در این زمینه، افزون بر پیشگوئی کتاب مقدس یهودیان، به همان دلیلی استناد کردند که عالم یهودی برای اثبات نبوت حضرت موسی(ع) به آن استناد جست.

پیشگوئی تورات در باره پیامبر اسلام: حضرت رضا(ع) در پاسخ به درخواست عالم یهودی برای اثبات نبوت حضرت محمد(ص) بر اساس کتاب مقدس آنان به فرازی از تورات استناد کردند که دارای قراین روشنی بود و به خوبی بر مدعای آن حضرت دلالت می کرد؛ از جمله فرمودند: آیا می دانی که حضرت موسی(ع) به بنی اسرائیل وصیت کرد: پیامبری از میان برادرانتان به سوی شما خواهد آمد، او را تصدیق کنید و به سخنانش گوش فرا دهید؟ هنگامی که عالم یهودی وجود این بشارت را در تورات تأیید کرد، حضرت فرمودند: آیا بنی اسرائیل برادرانی غیر از بنی اسماعیل دارند؟ و آیا از میان فرزندان اسماعیل(ع) پیامبری جز حضرت محمد(ص) مبعوث شده است؟ دانشمند یهودی به هر دو پرسش، پاسخ منفی داد. این فقره مورد استناد حضرت، که با اندکی تفاوت در چند جای عهد قدیم و جدید آمده، در نسخه های کنونی آن نیز موجود است. از جمله در اعمال رسولان، 3: 22 آمده است: موسی به اجداد گفت که خداوند، خدای شما، نبی ای مثل من از میان برادران شما برای شما برخواهد انگیخت. (و نیز ر. ک: تثیه، 15: 18 و 18: 18) بدون شک، فراز یاد شده، آمدن پیامبری را بشارت می دهد که اولاً «همانند موسی» است و ثانیاً، از میان «برادران بنی اسرائیل» خواهد بود. برخی از دانشمندان یهود، پیامبر یاد شده را بر یوشع، [7] می دانند. مسیحیان پروتستان بر حضرت عیسی(ع) و مسلمانان بر پیامبر اکرم(ص) تطبیق کرده اند.

مسلمانان با شرح بسیاری از ویژگی های یکسان حضرت موسی(ع) با حضرت محمد(ص) از یک سو، و تفاوت حضرت عیسی(ع) و یوشع با حضرت موسی(ع) در ویژگی های یاد شده، پیامبر

اکرم(ص) را مصداق آن پیامبر موعود می خوانند.([8]) برای ارزیابی درست این سه دیدگاه و چگونگی انطباق «آن نبی» بر پیامبر اکرم، لازم است دو ویژگی یاد شده برای وی با استناد به خود کتاب مقدس مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد. بر همین اساس باید گفت

مهم ترین ویژگی نبوت حضرت موسی(ع) داشتن کتاب آسمانی و آوردن شریعتی مستقل **الف** یک پیامبر تنها در صورتی می تواند همانند او باشد که حتماً این ویژگی و خاص است. بنابراین، را داشته باشد، در حالی که یوشع و هیچ یک از پیامبران بنی اسرائیل ادعا نکرده اند که همانند وی بوده و شریعتی خاص آورده اند. همه آنان پیرو شریعت حضرت موسی(ع) بودند. از سوی دیگر، خود کتاب مقدس، یوشع را معاصر موسی(ع) و جانشین آن حضرت معرفی می کند.([9]) بنابراین، وی نمی تواند همان پیامبر موعود باشد؛ چرا که آمدن وی در «آینده» خواهد بود. گزارش انجیل یوحنا نیز این معنا را تأیید می کند؛ چرا که نشان می دهد یهودیان دست کم تا زمان حضرت یحیی(ع) منتظر ظهور این پیامبر موعود بودند، در حالی که یوشع نبی چند قرن پیش از یحیی بوده است. حتی بر اساس گزارش اناجیل، حضرت عیسی(ع) نیز شریعت مستقلی نیاورد. او مأموریت داشت همان شریعت موسی(ع) را اجرا و تکمیل نماید: گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم؛ نیامده ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم. پس هر که یکی از این احکام کوچک ترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم نماید او در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود؛ اما هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان، بزرگ خوانده خواهد شد.([10])

از سوی دیگر، فرازهایی از عهد جدید نشان می دهند که کاهنان یهود در عصر حضرت **ب** شده را غیر از مسیح می دانستند: و این است شهادت یحیی در وقتی که عیسی(ع) نیز پیامبر یاد یهودیان از اورشلیم، کاهنان و لایوان را فرستادند تا از او سؤال کنند که تو کیستی که معترف شد و انکار نمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم. آن گاه از او سؤال کردند: پس چه، آیا تو الیاس هستی؟ گفت: نیستم. آیا تو آن نبی هستی؟ جواب داد که نی.([11]) حضرت یحیی معاصر حضرت عیسی(ع) و اندکی پیش از وی مبعوث شد. یهودیان در پی شناخت ماهیت وی، کاهنانی را نزد وی فرستادند، ولی او خود را پیامبری غیر از مسیح، الیاس و «آن نبی» معرفی کرد. مفسران کتاب مقدس عبارت «آن نبی» را اشاره به همان پیامبری می دانند که در سفر «تثنیه» (باب 18)

حضرت موسی (ع) وعده داده بود([12]) و آن پیامبر در میان یهود، چنان معروف بود که اشاره کوتاه «آن نبی» برای انتقال آن کافی بود. برخی گفته اند: آنان منتظر پیامبری بوده اند که سرور انبیا و بزرگ ترین آنان بوده است.([13]) از سوی دیگر، بدون شک انتظار یک پیامبر بزرگ، مسئله بسیار مهمی بوده است و اگر کاهنان و برگزیدگان مرکز یهودیت آن زمان (اورشلیم) عقیده نادرستی در این باره داشتند، باید حضرت یحیی آنان را متوجه خطایشان می کرد، نه اینکه خطای آنان را تأیید نماید. بنابراین، اگر مراد از «آن نبی» مسیح باشد، باید حضرت یحیی می گفت: آن دو یکی هستند، نه اینکه بگوید: من آن نیستم.([14]) از گزارش های دیگر عهد جدید نیز برمی آید: بشارت آمدن «آن نبی» به گونه ای در میان یهود روشن و پذیرفته شده بود که آنان هنگام ظهور حضرت یحیی (علیه السلام) دچار اختلاف شدند. گروهی وی را همان نبی و گروهی دیگر ([15]) غیر آن خواندند.

افزون بر آنچه گفته شد، به صورت جدلی می توان در پاسخ مسیحیان گفت: بر اساس الهیات ج. زیادی بین حضرت موسی و عیسی (ع) وجود دارد، و به دیگر سخن، رایج آنان، تفاوت های حضرت عیسی (ع) نه یک پیامبر، بلکه خدای مُجَسَّد خوانده می شود که هیچ انسانی با وی قابل ([16]) مقایسه نیست.

دلیل نبوت موسی (ع) و دلالت آن بر نبوت پیامبر اسلام (ص): دانشمند یهودی در پاسخ امام 2- اثبات نبوت حضرت موسی (ع) به معجزاتی از قبیل شکافتن دریا، اژدها رضا (ع) درباره چگونگی شدن عصا در دست وی، بیرون آوردن ید بیضا و جاری ساختن چشمه آب از سنگ با زدن عصای خود، استناد کرد. امام رضا (ع) با پذیرش این معجزات حضرت موسی (ع) پرسید: آیا هر کس در تأیید ادعای نبوت خویش معجزه بیاورد، او را تصدیق می کنید؟ عالم یهودی گفت: خیر، فقط در صورتی می پذیریم که معجزاتی همانند معجزات حضرت موسی (ع) بیاورد. امام فرمودند: پس چگونه به نبوت پیامبران پیش از موسی (ع) ایمان دارید، در حالی که هیچ کدام از آنها معجزات یاد شده برای حضرت موسی (ع) را نیاوردند. دانشمند یهودی که در پاسخ حضرت رضا (ع) درمانده بود، با تغییر حرف خود، گفت: اگر کسی معجزاتی بیاورد که فراتر از قدرت

افراد عادی باشد، تصدیق نبوت او لازم است. در این هنگام، حضرت رضا(ع) با اشاره به زنده شدن مردگان، شفای کور مادر زاد و بیماران مبتلا به پیری به دست حضرت عیسی(ع) و زنده شدن پرنده گلین با دم مسیحایی آن حضرت پرسیدند: پس چرا نبوت او را تصدیق نمی کنید؟ وقتی عالم یهودی گفت: می گویند که وی چنین کارهایی می کرده است، ولی ما که آن را ندیده ایم، امام پرسیدند: مگر معجزات حضرت موسی(ع) را به چشم خود دیده اید؟ آیا جز این است که افراد مورد اطمینانی آنها را دیده و نقل کرده اند و با اخبار متواتر به شما رسیده است؟ معجزات حضرت عیسی(ع) هم توسط افراد مورد وثوقی دیده شده و در قالب اخبار متواتر گزارش شده است، پس چرا نبوت او را تصدیق نمی کنید؟ درباره حضرت محمد(ص) نیز این مسئله صادق است. بر اساس اخبار متواتر، آن حضرت نزد هیچ آموزگاری درس نخواندند و چیزی نیاموختند، ولی به رغم امی و درس ناخوانده و مکتب نرفته بودن، کتابی آوردند که درباره سرگذشت پیامبران و اقوام گذشته و نیز درباره آینده سخن گفته است. پس چرا نبوت او را نمی پذیرید؟ عالم یهودی، که جوابی نداشت، محکوم شد و سکوت اختیار کرد. ([17]) در این گفت و گو، هرچند امام رضا(ع) به صورت صریح و آشکار به هیچ کتاب مقدسی استناد نجستند، ولی اشاره نکردن ایشان به گزارش این معجزات در کتاب مقدس، به دلیل آن است که این مسئله به عنوان یک واقعیت و حقیقت مسلم تاریخی و دینی، برای هر یک از پیروان ادیان ابراهیمی پذیرفته شده بود و یا دست کم از آن آگاهی داشتند و باید بر اساس منطق و استدلال خود، آن را می پذیرفتند؛ زیرا معجزات یاد شده برای حضرت موسی و عیسی(ع) به ترتیب در عهد قدیم ([18]) و جدید ([19]) و به شکلی مبسوط گزارش شده است. قرآن نیز اصل آن معجزات را بدون اشاره به جزئیات ([پرداخته شده در عهدین، گزارش و تأیید می کند. [20])

مناظره با دانشمند مسیحی

امام رضا(ع) در مناظره خود با دانشمند مسیحی، با استناد به فرازهایی از اناجیل چهارگانه موجود، برخی از عقاید بنیادین مسیحیت را به چالش کشیده است. نفی الوهیت حضرت عیسی(ع) و اثبات بشر بودن وی و نیز اثبات تفاوت اناجیل چهارگانه رسمی با انجیل اصلی از این قبیل است.

نفی الوهیت حضرت عیسی (ع) «تثلیث» یکی از آموزه های بنیادین در الهیات رایج مسیحی 1. پدر، پسر (مسیح) و روح القدس الوهیت دارند. امام رضا(ع) در مناظره با است که بر اساس آن، یکی از دانشمندان مسیحی با اشاره به انجام معجزاتی همانند معجزات حضرت عیسی (ع) به دست پیامبرانی دیگر، عبودیت و بندگی آن حضرت برای خداوند و ارائه یک شخصیت کاملاً انسانی برای ایشان در سه انجیل متی، مرقس و لوقا و اعتقاد به خدایی و الوهیت او را به نقد و چالشی بنیادین کشیدند.

همان گونه که بسیاری از پژوهشگران و اندیشمندان **:(الف. معجزات حضرت عیسی (ع)** مسیحی و دیگران گفته اند، یکی از زمینه های پیدایش اعتقاد به الوهیت حضرت عیسی (ع) معجزات ایشان است. بر اساس گزارش صریح اناجیل، آن حضرت مرده زنده می کرد، کور مادرزاد، افراد فلج و انواع بیماران را شفا می داد. [21] امام رضا(ع) در گفتوگو با دانشمند مسیحی، از وی درباره دلیل اعتقاد به الوهیت حضرت عیسی (ع) پرسید و او با اشاره به معجزات آن حضرت، گفت: کسی که چنین کارهایی انجام دهد، خداوند و درخور پرستش است. حضرت رضا(ع) با استناد به گزارش های تورات گفت: یَسَعَ (أَلِشَع) [22] نیز مرده زنده می کرد، روی آب راه می رفت و بیماران را شفا می داد. [23] حزقیل [24] و برخی دیگر از پیامبران بنی اسرائیل هم شمار بسیاری از مردگان را زنده کردند، اما پیروان آنان هرگز به الوهیت آنان معتقد نشدند و آنان را پرستش نکردند. همه این موارد در تورات آمده است و شما نمی توانید منکر آن باشید. اگر انجام چنین کارهایی دلیل بر الوهیت و خدا بودن باشد، باید درباره آنان نیز چنین اعتقادی داشته باشید، در حالی که چنین نیست. حال با اینکه آنان پیش از حضرت عیسی (ع) دست به چنین معجزاتی زدند، چرا شما به الوهیت آنان معتقد نیستید؟ عالم مسیحی، که در برابر استدلال حضرت ناتوان مانده بود، بر اساس گزارش منابع اسلامی، به توحید و وحدانیت خداوند اقرار کرد. [25]

معرفی حضرت عیسی (ع) به **:ب. شخصیت بشری حضرت عیسی (ع) در اناجیل همنوا** عنوان یک شخصیت انسانی و نفی الوهیت او با استناد به اناجیل متی، لوقا و مرقس موضوع دیگری است که مورد استناد امام قرار گرفته است. آن حضرت ابتدا نظر عالم مسیحی را درباره نویسندگان اناجیل چهارگانه و میزان ارزش و اعتبار سخنان آنها نزد وی جویا شد. دانشمند

مسیحی آنان را عالم به انجیل خواند و بر درستی و پذیرش سخنانشان تأکید کرد. امام پس از آنکه حاضران را بر این گفته های او گواه گرفت، به سخنان متی، مرقس و لوقا در انجیل خود آنان استناد کرد؛ سخنانی که در آن شخصیتی کاملاً انسانی و نه الوهی از حضرت عیسی (ع) به تصویر کشیده و بدان تصریح کرده اند. [26]

آن گاه نظر عالم مسیحی را در این باره پرسید. او در مقام دفاع از شخصیت الوهی و خدا بودن حضرت عیسی (ع)، متی، مرقس و لوقا را به دروغ گویی در این باره متهم ساخت. هنگامی که امام رضا (ع) سخنان پیشین او مبنی بر عالم به انجیل بودن و درستی و بر حق بودن گفته های آنان را یادآوری کرد، عالم مسیحی در اوج درماندگی، از امام خواست او را از گفتوگو درباره آنها معاف دارد. حضرت با پذیرش درخواست وی، فرمودند: اگر سؤالی دارد، پرسد. ولی او با اجتناب از هرگونه پرسشی، گفت: دیگری سؤال نماید. آن گاه به خدا سوگند یاد نمود که هرگز گمان نمی کردم در میان دانشمندان مسلمان، کسی همانند شما باشد. [27] همچنان که دانشمندان و پژوهشگران کتاب مقدس و مسیحیت نیز معتقدند، [28] مجموعه عهد جدید بر اساس دو نگرش کاملاً متفاوت به شخصیت حضرت عیسی (ع)، دو نظام الهیاتی کاملاً جدا از هم ارائه می کند. رساله های پولس، [29] انجیل و نامه های یوحنا، اساس الهیات مبتنی بر الوهیت و خدا بودن حضرت عیسی (ع) [30] و اناجیل سه گانه متی، مرقس و لوقا و بخش های دیگر عهد جدید مبنای الهیات مبتنی بر انسان، بنده و پیامبر بودن اوست. [31] نظام اعتقادی نخست را پولس بنیان نهاد و آن دیگری را حواریان مسیح به سرکردگی پطرس نمایندگی می کردند. اناجیل سه گانه یاد شده از جمله، به سبب این اشتراک به اناجیل همونا معروفند و فرازهای مورد استناد [امام رضا (ع) را به روشنی می توان در آنها یافت. [32]

امام رضا (ع) در فراز دیگری از مناظره با عالم مسیحی، با **:(ج. عبادت حضرت عیسی (ع)** عقاید مسلم مسیحیت، که در اناجیل نیز بازتاب یافته است، اعتقاد به استناد به یکی دیگر از الوهیت حضرت عیسی (ع) را از زاویه ای دیگر به چالشی بنیادین کشیدند. توضیح اینکه آن حضرت خطاب به عالم مسیحی گفتند: ما به عیسایی که به حضرت محمد (ص) و آل او ایمان دارد، اعتقاد داریم. آن حضرت هیچ ایراد و اشکالی نداشت، جز اینکه نماز کم می خواند و روزه اندک می گرفت. دانشمند مسیحی با توجه به شناختی که در جریان مناظره از میزان دانش و آگاهی امام

پیدا کرده بود، با ابراز شگفتی بسیار گفت: من گمان نمی کردم در میان مسلمانان کسی دانایتر از شما وجود داشته باشد، اما با این سخنی که گفتید، از اعتبار علمی شما در نزد من کاسته شد. وقتی حضرت دلیل آن را پرسیدند، وی گفت: شما چگونه این سخن را می گوید، در حالی که حضرت عیسی (ع) همه روزها روزه بود، حتی یک روز را هم بدون روزه سپری نکرد و همواره شب ها را به شب زنده داری و عبادت می پرداخت. در این هنگام، امام رضا (ع) پرسیدند: او برای چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟

معنای سخن امام این است که اگر او خداست و الوهیت دارد، چگونه برای خدای دیگری عبادت و بندگی می کرد؟ نماز خواندن و روزه گرفتن دلیل بندگی و عبد خدا بودن اوست و عبودیت هرگز با الوهیت جمع نمی شود. در این استدلال نیز امام رضا (ع) با توجه به گزارش کتاب مقدس، درباره روزه داری و نماز خواندن حضرت مسیح (ع) و آگاهی عالم مسیحی از آن، اقامه دلیل کرده اند. ([33]) برای مثال، در انجیل «متی» (24:1) آمده است: آن گاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه کند و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید. یا در انجیل «مرقس» (1:35) آمده است: بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه ای رسیده در آنجا به دعا مشغول شد.

تاریخ انجیل تاریخ انجیل و تدوین آن، نویسندگان و منابع نخستین آن از مباحث مورد **2.** و اهتمام بسیاری از دانشمندان و پژوهشگران مسیحی و مسلمان اختلافی است که از دیرباز توجه را به خود معطوف ساخته است. حضرت رضا (ع) در مناظره خویش به این موضوع نیز پرداختند و درباره انجیل نخست و اصلی، سرنوشت آن و نویسندگان اناجیل موجود سؤال کردند. دانشمند مسیحی پاسخ داد: انجیل اصلی تنها یک روز گم و سپس نزد یوحنا و متی یافت شد. امام فرمودند: چقدر دانش و آگاهی تو درباره انجیل و علمای آن اندک است. اگر همان گونه که تو می گویی و اناجیل موجود همان انجیل نخست و اصلی است، پس چرا آموزه های آنها با یکدیگر اختلاف دارند؟ تعالیم انجیل اول، که با یکدیگر اختلاف نداشتند. انجیل اصلی از بین رفته است و اناجیل چهارگانه موجود را چهار نفر به نام های لوقا، مرقس، یوحنا و متی گردآوری و تدوین کرده اند.

و این چهار نفر از دانشمندان نخست و نسل اول مسیحیت نبودند، بلکه شاگرد شاگرد آنان
[بودند].^[34]

پژوهش های انجام شده درباره تاریخ کتاب مقدس با دیدگاه امام رضا(ع) همخوانی زیادی دارند؛
چراکه دو سه دهه نخست تاریخ مسیحیت و بودن کتابی به نام انجیل و منسوب به حضرت
عیسی(ع) از نظر منابع تاریخی مستقل از متون مسیحی و اسلامی، در هاله ای از ابهام قرار دارد، به
گونه ای که برخی حتی در وجود خود حضرت عیسی(ع) نیز تردید کرده اند.^[35] البته فقدان
گزارش های تاریخی نمی تواند دلیلی بر فقدان وجود خارجی و تاریخی انجیل باشد و چه بسا
جزئیات مربوط به ظهور آن حضرت و وحی نازل شده بر وی به علل نامعلومی در تاریخ ثبت نشده
و یا از بین رفته باشد؛ زیرا در برخی اناجیل چهارگانه، از انجیل مسیح سخن به میان آمده
[است].^[36]

پژوهش های انجام گرفته نشان می دهند که در 30 تا 40 سال نخست میلادی، تعلیم مسیحیت،
تقریباً فقط به صورت شفاهی و گاه با نامه نگاری انجام می گرفت. اما کاستی ها و کافی نبودن
تعالیم رساله ها و روایت های شفاهی، زمینه انجیل نگاری را فراهم ساخت.^[37] بنابراین، تاریخ
نگارش عهد جدید و آنچه امروزه به نام «کتاب مقدس» مسیحیان خوانده می شود، بیشتر به پس از
نیمه نخست قرن اول میلادی و در حدود 20 تا 30 سال پس از صعود حضرت عیسی(ع) (30
میلادی) بازمی گردد^[38] که به وسیله رسولان وی و شاگردان آنها صورت پذیرفت. این نوشته
ها در چهار دسته «نامه های رسولان»، «اعمال رسولان»، «انجیل چهارگانه» و «مکاشفات»، طبقه
بندی شده است. اناجیل چهارگانه با توجه به نام مؤلفان آنها، به انجیل متّا، انجیل مرقس، انجیل
لوقا و انجیل یوحنا شهرت یافته اند. به رغم پژوهش های وسیع انجام گرفته درباره تاریخ نگارش،
هویت نویسندگان و درستی و پیوستگی سند آنها، وحدت نظر قاطعی در این باره وجود ندارد.
البته در کنار چالش ها و تردیدهای جدی و بر اساس برخی قرائن و شواهد، حدس و گمان های
[نیرومندی نیز مطرح است].^[39]

:پی نوشتها

- ر.ك. هود: 35-25; 50-57; 61-63 / شعراء: 69-81; 160-188 / مريم: 41-47 / [1]
 انعام: 75-79 / بقره: 258 / طه: 42-62
- ر.ك. فضل بن حسن طبرسي، الاحتجاج، 1386ق، ج 1، ص 27-44 و 47-64. نیز [2]
 ر.ك. فرقان: 7-8 / زخرف: 31 / اسراء: 90-93
- .. محمد بن محمد مفيد، الارشاد، 1414، ج 1، ص 201 [3]
 .. محمد بن يعقوب كليني، الكافي، 1363، ج 8، ص 349، ح 548 [4]
- محمد باقر مجلسي، بحار الانوار، 1403، ج 3، ص 152؛ ج 10، ص 64 / فضل بن حسن [5]
 طبرسي، الاحتجاج، ج 2، ص 212-248
- .. محمد بن علي بن بابويه قمي، عيون اخبار الرضا، 1404، ج 1، ص 131، ح 28 [6]
 - ر.ك. دائرة المعارف كتاب مقدس، 1380، ص 750 / مستر هاكس، قاموس كتاب [7]
 «مقدس، 1377، ص 970-972، «يوشع
- ر.ك. محمد جواد بلاغي، الرحلة المدرسية، ج 1، ص 90 / محمد صادق فخر الاسلام، انيس [8]
 الاعلام في نصره الاسلام، 1384، ج 5، ص 50-64 / محمد رشيد رضا، تفسير المنار، 1373
 ق، ج 9، ص 251-259 / عبدالرحيم سليمان، «قرآن كريم و بشارت هاي پيامبران»، هفت
 آسمان 16، ص 57-60
 .. تشنيه، 6: 34-10 [9]
 .. متى: 5: 17-19 [10]
 .. يوحنا، 19: 1-21 [11]
- جماعة من اللاهوتيين، تفسير الكتاب المقدس، 1990، ج 2، ص 453؛ ج 5، ص [12]
 2355. / وليم باركلي، تفسير العهد الجديد (شرح بشاره يوحنا)، بي تا، ج 2، ص 109
 .. وليم باركلي، پيشين، ص 109 [13]
- .. محمد رشيد رضا، تفسير المنار، ج 9، ص 251-259 [14]
 .. انجيل يوحنا، 6: 14 و 7: 40-43 / اعمال رسولان، 3: 22 و 7: 37 [15]
- .. محمد رشيد رضا، تفسير المنار، ج 9، ص 251-259 [16]
 .. فضل بن حسن طبرسي، الاحتجاج، ج 2، ص 203-204 [17]

- برای نمونه، ر.ک. خروج، 4: 9-1; 8: 12-7 و 14: 15-1; 1: 31-14; 17: 7-1 / [18]
اعداد، 20: 11-7

- برای نمونه، ر.ک. انجیل متی، 18: 22-9; 9: 34-27 و ب 14 و 155 / مرقس، ب [19]
پنجم و ششم و هفتم / لوقا، ب هشتم و نهم / یوحنا، ب ششم
- برای نمونه، ر.ک. شعراء: 32-45 و 63 / بقره: 60 / اعراف: 160 / آل عمران: 49 / [20]
مائده: 110

- برای نمونه، درباره این گونه معجزات حضرت مسیح (علیه السلام) ر.ک. انجیل متی، [21]
4: 23-24; 2: 3-8; 14: 177; 2: 18-9; 7: 35-34; 30: 34-20; 28: 34-14 / انجیل
مرقس، 33: 1-35 و 40-42. قرآن کریم در روایتی درست از این معجزات و برای نفی بنیادین
باور نادرست مسیحیت در این باره، انجام همه معجزات یاد شده را به «اذن» الهی می خواند (ر.ک.
آل عمران: 49 / مائده: 110); به این معنا که حضرت عیسی (علیه السلام) همه آن معجزات را با
اذن و قدرت خداوند انجام می داد. در این صورت، آن معجزات دلیل الوهیت او نخواهند بود
- «یسع»، همان (الیشع) یاد شده در کتاب مقدس است. وی شاگرد و جانشین ایلای نبی، [222]
ساکن شهر «اریحا» و در مهربانی و ملاطفت با مردم همانند حضرت عیسی (علیه السلام) بود. مانند
وی مرده زنده می کرد، بیماران را شفا می داد و از غیب و نهان خبر می داد. ر.ک. مستر هاكس،
قاموس کتاب مقدس، ص 98-99

- برای اطلاع بیشتر از معجزات یاد شده الیشع در کتاب مقدس، ر.ک. دوم پادشاهان، [23]
1: 25-2; 32: 45-388; 20: 13-21

- «حزقیل» یا «حزقیال» از پیامبران بنی اسرائیل و معاصر ارمیای نبی بود. ر.ک. حزقیال، [24]
1: 37-144 / مستر هاكس، قاموس کتاب مقدس، ص 320-323. بر اساس گزارش کتاب
مقدس، افزون بر پیامبرانی همچون عیسی، حزقیل و الیسع، حتی حواریان حضرت عیسی (علیه
السلام) نیز بیماران را شفا می دادند و پطرس حواری مرده زنده می کرد. در این زمینه، ر.ک.
انجیل متی، 10: 1 / اعمال رسولان، 33: 9-41

.. فضل بن حسن طبرسی، الاحتجاج، ج 2، ص 205-206 [25]

.. همان، ج 2، ص 207-209 [26]

.. همان، ج 2، ص 110-112 [27]

- برای نمونه، ر.ک. جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، 1373، ص 6144 / محمد [28]

ایلخانی، تاریخ فلسفه در قرون وسطی و رنسانس، 1386، ص 21-20 / عبدالرحیم سلیمانی

اردستانی، مسیحیت، 1381، ص 98-88 / حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص

175-174.

- پولس از مبلغان نخست، نامدار و تأثیرگذار مسیحیت بود که حدود سال دهم میلادی [299]

متولد شد. در آغاز، یکی از علمای متعصب یهودی و دشمن سرسخت مسیحیان بود. ر.ک. مستر

هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص 689-687، «پطرس» / ویل دورانت، تاریخ تمدن، 1378،

ج 3، ص 681-679 و 696 / جان بی. ناس، تاریخ جامع ادیان، ص 614

- برای نمونه، ر.ک. انجیل یوحنا، 1:1-3 و 14:30; 10:30 / رساله پولس به فیلیپا، 5:2-7 / [30]

.رساله پولس به رومیان، 5:10-15 / 8:14-17 / رساله پولس به غلاطیان، 4:4-7

- برای نمونه، ر.ک. انجیل متی، 5:17-19; 10:17-18; 12:18 / انجیل لوقا، 3: [31]

23-28 / اعمال رسولان، 3: 13

- برای نمونه، متی در انجیل خود، همه اجداد پدری حضرت عیسی (علیه السلام) را تا ابراهیم [32]

نام می برد: داود و ابراهیم پیغمبر، هر دو جدّ حضرت عیسی (علیه السلام) مسیح بودند. ابراهیم پدر

اسحاق، اسحاق پدر یعقوب ... ایل آذر پدر متان و متان پدر یعقوب بود. یعقوب پدر یوسف و

یوسف شوهر مریم و مریم مادر عیسی مسیح بود. (متی، 1:1-16 و نیز ر.ک. انجیل لوقا،

23:28-30 / مرقس، 27:8-30)

.. متی، 46:17 / مرقس: 15:34[33]

.. فضل بن حسن طبرسی، الاحتجاج، ج 2، ص 207-208[34]

- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 3، ص 651 / جلال الدین آشتیانی، تحقیقی در دین [35]

.مسیح، 1368، ص 170-174

- کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، 1990 / انجیل متی، 13:26 / انجیل مرقس، [36]

9:10-14

.. و.م. میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ص 66-69[37]

- عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، مسیحیت، ص 67 / موريس بوكای، القرآن و التوراة و [38]

.الانجيل و العلم، 1996، ص 107

- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج 3، ص 655 / جلال الدین آشتیانی، تحقیقی در دین [39]
- مسیح، ص 700-57 / موریس بوکای، القرآن و التوراة و الانجیل و العلم، ص 101-99

مناظره امام رضا علیه السلام

ذکر مجلس مناظره حضرت امام رضا علیه السلام با علما ملل و ادیان
شیخ صدوق روایت کرده از حسن بن محمد نوفلی هاشمی که گفت : چون وارد شد حضرت امام
رضا علیه السلام بر ماءمون ، امر کرد ماءمون فضل بن سهل را که جمع کند اصحاب مقالات را
مانند (جاثلیق) که رئیس نصاری است و (راءس الجالوت) که بزرگ یهود است و رؤ سا (صابئین)
و ایشان کسانی هستند که گمان می کنند بر دین نوح علیه السلام می باشند و (هر بذاکبر
(که بزرگ آتش پرستان باشد و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمین را تا بشنود کلام
آن حضرت و کلام ایشان را، پس جمع کرد فضل بن سهل ایشان را و آگاه نمود ماءمون را به
اجتماع ایشان ، ماءمون گفت که ایشان را نزد من حاضر کن ! پس چون حاضر گردیدند نزد او،
مرحبا گفت و نوازش کرد ایشان را و گفت من شما را جمع آوردم برای خیر و دوست دارم که
مناظره کنید با پسر عم من این مرد که از مدینه بر من وارد شده است ، پس هر گاه صبح شود
حاضر شوید نزد من و احدی از شما تخلف نکند، گفتند: سمعا و طاعة یا امیرالمؤمنین ! ما فردا
صبح ان شاء الله تعالی حاضر خواهیم شد.

راوی حسن بن محمد نوفلی گوید که ما در ذکر حدیثی بودیم نزد حضرت ابوالحسن الرضا علیه
السلام که ناگاه یاسر که متولی امر حضرت رضا علیه السلام بود داخل شد و گفت : ای سید و
آقای من ! امیرالمؤمنین سلام به شما می رساند و می گوید که برادرت فدایت شود، جمع شده اند

اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمون از جمیع ملتها نزد من اگر میل داشته باشی گفتگو با آنها را فردا صبح نزد ما بیا و اگر کراحت داری مشقت بر خودت قرار مده و اگر میل داری ما بیایم به نزد تو آسان است بر ما، حضرت فرمود به او که به ماءمون بگو که من می دانم اراده تو را و من فردا صبح ان شاء الله در مجلس تو می آیم .

راوی گوید: که چون یاسر رفت حضرت رو کرد به ما و فرمود: ای نوفلی ! تو عراقی هستی و رقت عراقی غلیظ و سخت نیست چه به نظر تو می رسد در جمع کردن پسر عمویت بر ما اهل شرک و اصحاب مقالات را، یعنی کسانی که گفتگوی علمی کنند در مجالس و محافل ، من عرض کردم : فدایت شوم ! می خواهد امتحان کند شما را و دوست می دارد که بفهمد اندازه علم ترا و لکن بنائی کرده بر اساس غیر محکم و به خدا سوگند که بدبنائی کرده ، حضرت فرمود که چیست بناء او در این باب ؟ گفتم که اصحاب کلام و بدع خلاف علما می باشند؛ زیرا که عالم انکار نمی کند غیر منکر را و اصحاب مقالات و متکلمون و اهل شرک اصحاب انکار و مباهته اند اگر احتجاج کنی بر ایشان به اینکه الله تعالی واحد است می گویند ثابت کن وحدانیت او را و اگر بگویی محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست می گویند اثبات کن رسالت او را پس حیران می کنند شخص را و چون شخص به حجت و دلیل گفته آنها را باطل می کند آنها مغالطه می کنند تا اینکه شخص گفته خود را واگذارد و از قول خود دست بردارد، پس از آنها حذر کن فدایت شوم ! حضرت تبسم کرد و فرمود: ای نوفلی ! آیا می ترسی که قطع کنند بر من دلیل مرا، عرض کردم : نه به خدا قسم ! من هرگز چنین گمانی در حق شما نمی برم و امیدوارم که حق تعالی شما را ظفر بدهد بر آنها ان شاء الله ، حضرت فرمود: ای نوفلی ! آیا دوست می داری بدانی ماءمون چه وقت از عمل خود پشیمان می شود؟ عرض کردم : بلی ، فرمود: در وقتی که بشنود دلیل آوردن مرا بر رد اهل تورات به تورات ایشان و بر اهل انجیل به انجیل ایشان و بر اهل زبور به زبور ایشان و بر صابئین به زبان عبرانی ایشان و بر آتش پرستان به زبان فارسی ایشان و بر رومیها به زبان رومی ایشان و بر اهل مقالات به لغتهای ایشان پس چونکه بند آوردم زبان هر صنفی را و باطل کردم دلیل آنها را و هر یک واگذاشتند قول خود را و قول مرا گرفتند.

(عِلْمُ الْمَاءْمُونُ إِنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي هُوَ بِسَبِيلِهِ لَيْسَ بِمُسْتَحَقٍّ لَهُ) ؛

در آن وقت ماءمون داند که مکانی که او راه آن را در پیش دارد استحقاق آن ندارد پس در آن

وقت پشیمان می شود، (وَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ) .

پس چون که صبح شد فضل بن سهل آمد و عرض کرد به آن جناب قربانت شوم پسر عمت منتظر تو است و قوم جمعیت کرده اند پس چیست راءِی تو در آمدن؟ حضرت فرمود: تو پیش می روی من هم بعد می آیم ان شاء الله . پس از آن وضو گرفت وضوی نماز و یک شربت از سویق آشامید و به ما از آن سویق آشامانید پس از آن بیرون رفت و ما با او بیرون رفتیم تا اینکه بر ماءمون داخل شدیم دیدیم مجلس مملو است از مردم و محمد بن جعفر در میان طالبین و بنی هاشم نشسته و امیران لشکر حضور دارند. پس چون حضرت امام رضا علیه السلام وارد شد ماءمون برخاست و محمد بن جعفر نیز برخاست و جمیع بنی هاشم برخاستند و حضرت رضا علیه السلام با ماءمون نشستند و همه ایستاده بودند تا اینکه امر فرمود همه نشستند و ماءمون پیوسته رویش به آن جناب بود و با او گفتگو می کرد تا یک ساعت ، پس از آن رو کرد رو کرد به جاثلیق عالم نصاری و گفت : ای جاثلیق ! این پسر عم من علی بن موسی بن جعفر است و از اولاد فاطمه دختر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است و من دوست می دارم که با او تکلم کنی و محاجه نمایی و با انصاف با او رفتار کنی ، جاثلیق گفت : یا امیرالمؤمنین ! چگونه من محاجه کنم با شخصی که دلیل می آورد بر من به کتابی که من منکر آن کتاب هستم و به پیغمبری که من ایمان به آن پیغمبر نیاورده ام؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای نصرانی ! اگر حجت و دلیل آورم بر تو به انجیل تو، آیا اقرار و اعتراف به آن می کنی ؟ جاثلیق عرض کرد: آیا قدرت دارم بر رد آنچه در انجیل ثبت شده است ، بلی سوگند به خدا که اقرار می کنم به آن بر رغم آنف خودم . حضرت فرمود به جاثلیق که سؤال کن از آنچه خواهی و فهم کن جواب آن را، جاثلیق گفت : چه می گویی در نبوت و پیغمبری عیسی و کتاب او آیا چیزی از این دو را انکار می کنی ؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود که من اقرار می کنم به نبوت عیسی و کتاب او و آنچه را که بشارت داد به آن امت خود را و حواریون به آن اقرار کردند، و قبول ندارم پیغمبری و نبوت هر عیسی را که اقرار نکرد بر پیغمبری و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به کتاب او و بشارت و مژده نداده به آن امت خود را. جاثلیق گفت : آیا چنین نیست که قطع احکام به دو شاهد عادل می شود؟ حضرت فرمود: بلی چنین است . عرض کرد پس و شاهد اقامه کن از غیر اهل ملت خود به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از کسانی که در ملت نصرانیت مقبول الشهاده باشند و سؤال کن از مثل این را از غیر اهل ملت ما،

حضرت فرمود: ای نصرانی! الان از راه انصاف آمدی، آیا قبول نمی کنی از من عدل مقدم نزد مسیح عیسی بن مریم را؟ جاثلیق گفت: کیست این عدل، نام ببر او را برای من. فرمود: چه می گویی در حق یوحنا دیلمی؟ عرض کرد: به به! ذکر کردی کسی را که دوست ترین مردم است نزد مسیح، فرمود که قسم می دهم ترا آیا در انجیل هست که یوحنا گفت مرا مسیح خبر داده است به دین محمد عربی صلی الله علیه و آله و سلم و مرا مژده داده است به اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از او است، و من به این خبر حواریین را مژده دادم و آنها ایمان آوردند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قبول کردند او را؟ جاثلیق گفت که یوحنا این مطلب را از مسیح نقل کرده است و مژده داده است به نبوت مردی و به اهل بیت او و وصی او و لکن تشخیص نکرده است که این در چه زمان است و نام آنها را نگفته است تا من آنها را بشناسم. حضرت فرمود: اگر مایاوریم کسی را که قرائت کند انجیل را و بر تو تلاوت کند ذکر محمد و اهل بیت و امت او را آیا به او ایمان می آوری؟ عرض کرد: بلی! این حرفی است محکم، حضرت رو کرد به نسطاس رومی و فرمود: چگونه است حفظ تو سر سوم انجیل را؟ عرض کرد: چه خوب حفظ دارم آن را، پس حضرت رو کرد به راءس الجالوت و فرمود: آیا انجیل نمی خوانی؟ عرض کرد: بلی به جان خودم سوگند که می خوانم آن را، فرمود: پس گوش بگیر از من سفر سوم آن را، پس اگر در آن ذکر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و امت او است پس شهادت دهید برای من و اگر ذکر نشده پس گواهی ندهید برای من. پس آن حضرت سفر سوم را قرائت فرمود تا رسید به جایی که ذکر پیغمبر شده بود، آنجا حضرت توقف نمود و فرمود: ای نصرانی! به حق مسیح و مادر او از تو می پرسم آیا دانستی که من دانا هستم به انجیل؟ عرض کرد: بلی! پس از آن تلاوت فرمود بر او ذکر محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او و امت او را پس از آن فرمود: ای نصرانی! چه می گویی؟ این قول عیسی بن مریم است، پس اگر تکذیب کنی آنچه را که انجیل به آن نطق کرده است پس تکذیب کرده ای موسی و عیسی را و هر زمانی که انکار کنی این ذکر را واجب می شود قتل تو، زیرا کافر شدی به پروردگارت و به پیغمبر و به کتابت. جاثلیق گفت: من انکار نمی کنم آنچه را که ظاهر شود بر من که در انجیل است و به آن اقرار می کنم، حضرت فرمود: گواه باشید بر اقرار او!

پس فرمود: ای جاثلیق! سؤال کن از هر چه خواهی، جاثلیق گفت: خبر بده به من که حواریون عیسی بن مریم چند نفر بودند و هم چنین مرا خبر بده از عدد علماء انجیل، حضرت فرمود: عَلَيَّ الْخَبِيرِ سَقَطْتُ؛ یعنی به دانای حقیقت کار رسیدی، اما حواریون دوازده نفر بودند و افضل و اعلم ایشان (الوقا) بود، و اما علماء نصاری سه نفر بودند: یوحنا اکبر که ساکن بود به اجّ، و یوحنا به قرقیسا و یوحنا دیلمی به زجار و نزد او بود ذکر پیغمبر و اهل بیت او و امت او، و او کسی بود که بشارت داد امت عیسی و بنی اسرائیل را به آن حضرت، پس فرمود: ای نصرانی! سوگند به خدا که من مؤمن و تصدیق کننده ام به آن عیسی که ایمان آورده به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ناپسندی نیافتم بر عیسی شما مگر ضعف او و قلت نماز و روزه او! جاثلیق گفت: به خدا قسم فاسد کردی علم خودت را و ضعیف نمودی امر خود را و من گمان نمی کردم ترا مگر اهل علم اسلام، حضرت فرمود: چگونه شده؟ جاثلیق گفت: از این قول تو که عیسی ضعیف و کم روزه و کم نماز بود و حال آنکه عیسی هرگز افطار نکرد روزی را و هرگز شبی را نخوابید و همیشه روزها روزه و شبها به عبادت قائم بود، حضرت رضا علیه السلام فرمود: برای کی نماز و روزه به جامی آورد؟ جاثلیق از جواب آن حضرت لال و کلامش منقطع شد، حضرت فرمود: ای نصرانی! من از تو مسأله می پرسم، عرض کرد: بپرس اگر دانم جواب می گویم، حضرت فرمود: از چه انکار می کنی که عیسی مرده زنده می کرد به اذن خدا، جاثلیق گفت: انکار من از جهت آن است که کسی که مرده زنده می کند و کور مادرزاد و پیس را خوب می کند او خدا است و مستحق پرستش است. حضرت فرمود الیسع پیغمبر کرده مثل آنچه را که عیسی کرده روی آب راه رفت و مرده زنده کرد و کور مادرزاد و پیس را خوب کرد، امت او، او را خدا نگرفتند و احدی او را نپرستید و از حزقیل پیغمبر نیز صادر شده آنچه از عیسی صادر شده زنده کرد سی و پنج هزار نفر را بعد از مردن ایشان به شصت سال. پس رو کرد به راءس الجالوت و فرمود: ای راءس الجالوت! آیا می یابی در تورات که این سی و پنج هزار نفر از جوانان بنی اسرائیل بودند، و (بخت نصر) اینها را از میان اسیران بنی اسرائیل جدا کرد هنگامی که در بیت المقدس جنگ کرد و برد آنها را به بابل پس فرستاد حق تعالی حزقیل را به سوی ایشان پس زنده کرد ایشان را و این در تورات است و انکار نمی کند آن را مگر کافر از شما، راءس الجالوت گفت: ما این را شنیده ایم و دانسته ایم، فرمود: راست گفتی.

پس حضرت فرمود: ای یهودی! بگیر بر من این سفر از تورات را تا من بخوانم، پس آن جناب چند آیه از تورات خواند و آن یهودی اقبال کرده بود به آن حضرت و میل کرده بود به قرائت آن حضرت و تعجب می کرد که چگونه آن جناب اینها را تلاوت می فرماید، پس حضرت رو کرد به آن نصرانی یعنی جاثلیق، و فرمود: ای نصرانی! آیا این سی و پنج هزار نفر پیش از زمان عیسی بودند یا عیسی پیش از زمان آنها بود؟ عرض کرد: بلکه آنها پیش از زمان عیسی بودند. حضرت فرمود: طایفه قریش جمعیت نموده رفتند خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از آن حضرت درخواست کردند که مردگان ایشان را زنده کند آن حضرت رو کرد به علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود به او که برو در قبرستان و به اعلی صوت نامهای طایفه و گروهی که اینها می خواهند بر زبان جاری کن که ای فلان و ای فلان و ای فلان محمد صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید به شما برخیزید به اذن خداوند عز و جل. امیر المؤمنین علیه السلام چنان کرد که آن حضرت فرموده بود، پس برخاستند مردگان در حالی که خاک از سر خود می افشاندند، پس طایفه قریش رو کردند به آنها و از ایشان می پرسیدند امور ایشان را پس خبر دادند ایشان را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث به نبوت شده، گفتند که ما دوست می داشتیم که ما درک می کردیم آن حضرت را و ایمان به او می آوردیم.

پس حضرت رضا علیه السلام فرمود که پیغمبر ما خوب کرد کور مادرزاد و پیس و دیوانگان را و حیوانات و مرغان و جن و شیاطین با او تکلم کردند و ما او را خدا نگرفتیم و ما انکار نمی کنیم فضیلت احدی از این پیغمبران را اما نه آنکه خدایش بدانیم و شما که عیسی را خدا می دانید چرا الیسع و حزقیل را خدا نمی دانید و حال آنکه این دو نفر هم مثل عیسی بودند در مرده زنده کردن و غیر آن. و به درستی که گروهی از بنی اسرائیل از شهرهای خود فرار کردند به جهت خوف از طاعون و ترس از مردن پس حق تعالی همه آنها را در یک ساعت هلاک کرد، اهل قریه که اینها در آنجا مردند دیواری گرداگرد آنها ساختند و پیوسته چنین بود تا اینکه استخوانهای آنها ریزه ریزه شد و پوسید، پس گذشت به ایشان پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل و تعجب کرد از آنها و از بسیاری آن استخوانهای پوسیده پس از جانب پروردگار وحی رسید به آن پیغمبر که میل داری زنده کنم اینها را تا به آنها نظر کنی؟ عرض کرد: بلی، پروردگارا! وحی رسید که آنها را بخوان و فریاد کن. آن پیغمبر گفت: ای استخوانهای پوسیده برخیزید به اذن خدا! پس یک

مرتبه زنده شدند در حالتی که خاکها را از سر خود می افشاندند. و بدرستی که ابراهیم خلیل الرحمن گرفت چهار مرغ و آنها را ریزه ریزه کرد و هر جزئی را بر سر کوهی نهاد پس از آن ندا کرد به آن مرغان یک مرتبه همه به سوی او آمدند. و موسی بن عمران علیه السلام با هفتاد نفر از اصحاب خود که آنها را برگزیده بود از میان قوم رفتند به سوی کوه پس گفتند به موسی ایشان که تو خدا را دیده ای ، بنما به ما او را همچنان که تو دیده ای او را، موسی فرمود که من ندیده ام او را، گفتند که ما هرگز به تو ایمان نیاوریم تا اینکه آشکارا خدا را به ما بنمایی ، پس صاعقه آنها را فرو گرفت و همگی سوختند، موسی تنها ماند عرض کرد: پروردگارا! من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را برگزیدم و با آنها آمدم الحال تنها مراجعت کنم چگونه قوم من مرا تصدیق خواهند کرد اگر این خبر را به آنها دهم ؟

(فَلَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنِّي أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا) ؟

پس حق تعالی همه ایشان را زنده نمود بعد از مردن ایشان . ای جاثلیق تمام اینها را که از برای تو ذکر کردم قدرت نداری بر رد هیچ یک از آنها؛ زیرا که اینها در تورات و انجیل و زبور و قرآن مذکور است ، پس اگر هر کس زنده کند مرده ای را و خوب کند کور مادرزاد را و پیس و دیوانگان را سزاوار پرستش است ؟! نه خدا پس تمام اینها را خدایان خود بگیر چه می گویی ؟! جاثلیق عرض کرد که قول ، قول تو است ؛ یعنی حق می گویی و لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! پس از آن حضرت رو کرد به راءس الجالوت و فرمود: ای یهودی ! روی با من کن به حق ده معجزه ای که بر موسی بن عمران نازل شد، آیا یافته ای در تورات خبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امت او را که نوشت شده هرگاه آمد امت اخیره اتباع را کب بعیر که تسبیح می کنند پروردگار را از روی جد به تسبیح جدید در عبادتخانه های تازه ، یعنی تسبیح ایشان غیر از آن تسبیحی است که امت سابق تسبیح می نمودند پس باید پناه جویند بنی اسرائیل به سوی ایشان و به سوی ملک ایشان تا مطمئن شود دلهای ایشان ، پس به درستی که در دست ایشان است شمشیرهایی که با آن شمشیرها از امتهای گمراه در اطراف زمین انتقام کشند، ای یهودی آیا این در تورات نوشته است ؟ راءس الجالوت گفت : بلی ، ما چنین یافته ایم . پس از آن به جاثلیق ، فرمود: ای نصرانی ! چگونه است علم تو به کتاب شعیا؟ گفت می دانم آن را حرف به حرف . فرمود به جاثلیق و راءس الجالوت آیا می دانید این از کلام او است ، ای قوم من دیدم صورت را کب حمار را در

حالتی که لباس نور پوشیده بود و دیدم را کب بعیر را که روشنایی او مثل روشنایی ماه بود، گفتند راست است

شعیا چنین گفته است . حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای نصرانی ! آیا می دانی در انجیل قول عیسی را که من به سوی پروردگار شما و پروردگار خود خواهم رفت و (بار قلیطا) یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم می آید و او است کسی که گواهی می دهد بر من به حق چنانکه من از برای او گواهی دادم و او است کسی که تفسیر کند از برای شما هر چیزی را و او است کسی که ظاهر کند فضیحتها و رسوایی های امتهای را و او است کسی که می کشند ستون کفر را، پس جاثلیق گفت : ذکر نکردی چیزی را در انجیل مگر آنکه ما اقرار داریم به آن . آن جناب فرمود: این در انجیل هست ؟ عرض کرد: بلی ، حضرت فرمود: ای جاثلیق ! آیا خبر نمی دهی مرا از انجیل اول هنگامی که مفقود و گم کردید، آن را نزد کی یافتید و کی گذاشت برای شما این انجیل را؟ جاثلیق گفت که ما مفقود نکردیم انجیل را مگر یک روز پس یافتیم آن را تر و تازه ، بیرون آوردند آن را برای ما یوحنا و متی ، حضرت رضا علیه السلام فرمود: چه قدر کم است معرفت تو به احوال انجیل و علمای انجیل پس اگر چنان باشد که تو گمان می کنی چرا اختلاف کردید در انجیل و این اختلاف در انجیل واقع شد که امروز در دست شما است پس اگر این در عهد اول باقی بود و انجیل اول بود در آن اختلافی نمی شد و لکن من علم این را به تو یاد می دهم .

بدان چون انجیل اول مفقود شد نصاری اجتماع کردند نزد علمای خود و گفتند که عیسی بن مریم کشته گشت و ما انجیل را مفقود نمودیم و شما علمای ما هستید پس چیست نزد شما؟ اءلوقا و مراقبوس گفتند که انجیل در سینه های ما است از سینه بیرون می آوریم سفر به سفر در حق هر که هست پس محزون نباشید بر آن و خالی نگذارید کنیسه ها را از آن پس همانا تلاوت می کنیم انجیل را بر شما در حق هر که نازل شده سفر به سفر تا تمام آن را جمع کنیم . پس اءلوقا و مراقبوس و یوحنا و متی ساختند این انجیل را برای شما بعد از اینکه مفقود کردید انجیل اول و این چهار نفر شاگردان اولین بودند آیا دانستی این را؟ جاثلیق عرض کرد که من قبل از این ، این را نمی دانستم و الان به آن دانا شدم و بر من ظاهر شد علم تو به انجیل و شنیدم چیزهای چند از آن می دانی که قلب من گواهی می دهد بر حقیقت آن و طلب می کنم زیادتى و بسیاری فهم

را. حضرت فرمود: شهادت اینها نزد تو چگونه است؟ عرض کرد: جائز و مسموع است اینها
علمای انجیل هستند و هرچه شهادت دهند حق است، پس حضرت رضا علیه السلام به مأمون و
حضر از اهل بیت خود و غیر ایشان فرمود: گواه و شاهد باشید! عرض کردند: گواه هستیم! پس
به جاثلیق فرمود به حق فرزند و مادر او یعنی عیسی و مریم آیا می دانی که متی گفت عیسی فرزند
داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهود بن حضرون است و مرقابوس در نسب عیسی بن
مریم گفت که عیسی کلمه خدا است که حلول کرده است در جسد آدمی پس انسان شده است،
و اءلوقا گفت که عیسی بن مریم و مادر او دو انسان بودند از گوشت و خون پس روح القدس
در ایشان داخل شد. ای جاثلیق! تو قائل هستی بر آنکه شهادت عیسی در حق خودش حق است
که گفته می گویم به شما ای گروه حواریون به درستی که صعود نکند به آسمان مگر کسی که
از آسمان نازل شده باشد مگر راکب به غیر خاتم انبیاء، پس به درستی که او صعود نماید

به آسمان و فرود آید، چه می گویی در این قول؟ جاثلیق گفت: این قول عیسی است انکار نمی
کنیم ما آن را. حضرت فرمود: چه می گویی در این قول؟ جاثلیق گفت: این قول عیسی است
انکار نمی کنیم ما آن را. حضرت فرمود: چه می گویی در شهادت دادن اءلوقا و مرقابوس و متی
بر عیسی و آنچه نسبت به او دادند، جاثلیق گفت: دروغ گفتند بر عیسی. حضرت رضا علیه
السلام فرمود: ای قوم! آیا تزکیه نکرد جاثلیق این علما را و شهادت نداد که اینها علمای انجیل
هستند و قول آنها حق است، جاثلیق گفت: ای عالم مسلمانان! دوست می دام که مرا عفو فرمایی
از امر این علما، حضرت فرمود:

عفو کردم ای نصرانی، سؤال کن از آنچه می خواهی، جاثلیق گفت سؤال کند از تو غیر از
من، به حق حضرت مسیح گمان نمی کنم که در علماء مسلمانان مانند تو باشد، پس رو کرد
حضرت رضا علیه السلام به راءس الجالوت و فرمود: تو از من سؤال می کنی یا من از تو سؤال
کنم؟ عرض کرد: بلکه من سؤال می کنم و از تو دلیلی نمی پذیرم مگر اینکه از تورات یا
انجیل یا زبور داود باشد یا چیزی باشد که در صحف ابراهیم و موسی باشد. حضرت فرمود: قبول
مکن از من حجت و دلیلی مگر به آن چیزی که تنطق کرده به آن تورات بر لسان موسی بن عمران

و انجیل بر لسان عیسی بن مریم و زبور و بر لسان داود. پس راءس الجالوت عرض کرد که از کجا ثابت می کنی نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را؟

حضرت فرمود: شهادت داده به نبوت او، موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود خلیفه الله در زمین عرض کرد: ثابت کن قول موسی بن عمران را! حضرت فرمود: ای یهودی! آیا می دانی موسی وصیت نمود با بنی اسرائیل و فرمود به ایشان که به زودی بیاید بر شما پیغمبری از اخوان و برادران شما، تصدیق کنید او را و کلام او را بشنوید. پس آیا می دانی از برای بنی اسرائیل اخوه و برادرانی غیر از اولاد اسماعیل؟ اگر بدانی و شناسی خویشی یعقوب را با اسماعیل و سببی و قرابتی که میان ایشان بود از جانب ابراهیم. راءس الجالوت گفت: بلی این گفته موسی است ما او را رد نمی کنیم، حضرت فرمود: آیا از برادران و اخوه بنی اسرائیل پیغمبری هست غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم؟ گفت: نه، حضرت فرمود: آیا این نزد شما صحیح نیست؟ عرض کرد: بلی صحیح است و لکن من دوست می دارم که تصحیح کنی نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از تورات، حضرت فرمود: آیا انکار می کنی که در تورات است:

(جَاءَ النُّورُ مِنْ جَبَلٍ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فاران) ؛ یعنی آمد نوری از کوه طور سیناء و روشنی داد ما را از کوه ساعیر و عیان و آشکار گردید بر ما از کوه فاران، راءس الجالوت گفت: می شناسم این کلمات را اما نمی دانم تفسیر آن را. حضرت فرمود: من به تو می گویم:

اما آنکه نور از کوه طور سیناء مراد وحی حق تعالی است که نازل فرمود بر موسی علیه السلام در کوه طور سیناء.

و اما اینکه روشنی داد مردم را از (کوه ساعیر) پس آن کوهی است که حق تعالی وحی فرستاد به عیسی بن مریم در وقتی که عیسی بالای آن کوه بود.

و اما اینکه آشکار گردید بر ما از (کوه فاران) پس آن کوهی است از کوههای مکه که بین آن و مکه معظمه یک روز راه است، و شعیای پیغمبر گفته بنابر قول تو و اصحاب تو در تورات:

(رَأَيْتُ رَاكِبَيْنِ أَضَاءَ لَهُمُ الْأَرْضُ أَحَدَهُمَا عَلَى حِمَارٍ وَ آخَرُ عَلَى الْجَمَلِ) ؛

یعنی دیدم من دو سواری که روشن شده بود برای ایشان زمین یکی از ایشان سوار بر حمار بود و دیگری سوار بر شتر.

پس کیست آن راکب حمار و کیست آن شتر سوار؟ راءس الجالوت گفت: که من نمی شناسم ایشان را خبر بده مرا که کیستند آن دو نفر؟ حضرت فرمود: اما راکب حمار پس عیسی است و اما آن شتر سوار محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، آیا انکار می کنی این را از تورات؟ گفت: انکار نمی کنم این را، پس از آن حضرت فرمود: آیا می شناسی حیقوق پیغمبر را؟ عرض کرد: بلی او را می شناسم، فرمود: او گفته و در کتاب شما نوشته است که آورد خداوند بیانی از کوه فاران و پر شد آسمانها از تسبیح احمد و امت او یَحْمِلُ خَيْلَهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يَحْمِلُ فِي الْبَرِّ بیاورد ما را به کتابی تازه بعد از خرابی بیت المقدس و مقصود از (کتاب تازه) قرآن است آیا می شناسی این را، تصدیق داری به او؟ راءس الجالوت گفت که حیقوق پیغمبر اینها را گفته است و ما منکر نیستیم قول او را، حضرت فرمود که داود در زبور خود گفته و تو آن را قرائت می کنی: پروردگارا! مبعوث گردان کسی را که برپا کند سنت را بعد از زمان فترت، یعنی منقطع شدند آثار نبوت و مندرس شدن دین، پس آیا می شناسی پیغمبری را که برپا کرد سنت را بعد از زمان فترت غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم، راءس الجالوت گفت: این قول داود است ما می دانیم آن را و انکار نمی کنیم و لکن مقصود او به این کلام، عیسی است و ایام او فترت است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: جهل داری و نمی دانی که حضرت عیسی مخالفت سنت ننمود و موافق بود با سنت تورات تا اینکه حق تعالی او را به آسمان بالا برد و در انجیل نوشته است (ابن البرّة) رونده است و (بارقلیطا) بعد از او آینده است و او سبک می کند بارها را و تفسیر می کند برای شما هر چیزی را و گواهی می دهد برای من همچنان که من گواهی دادم برای او، من آوردم برای شما امثال را و او می آورد برای شما تاءویل را، آیا تصدیق می کنی اینها را در انجیل؟ گفت: آری

و انکار نمی کنم آن را.

پس حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای راءس الجالوت! سؤ ال بکنم از تو از پیغمبر تو موسی بن عمران؟ عرض کرد: سؤ ال کن، فرمود: چه دلیل داری بر اثبات نبوت موسی؟ گفت: دلیل من آن است که معجزه آورد از برای نبوت خود به چه چیزی که احدی از پیغمبران قبل از او

نیاوردند. فرمود: چه معجزه آورد؟ عرض کرد: مثل شکافتن دریا و عصا اژدها شدن بر دست او و زدن آن بر سنگ و چشمه ها از آن جاری شدن و بیرون آوردن ید بیضا از برای نظر کنندگان و علامتهای دیگر که خلق قدرت بر مثل آن ندارند. حضرت فرمود: راست گفتی در اینکه حجت و دلیل او بر نبوتش این بود که آورد چیزهایی که خلق قدرت بر مثل آن نداشتند، آیا چنین نیست که هر که ادعای نبوت کرد پس از آن آورد چیزی را که خلق بر مثل آن قدرت نداشتند واجب است بر شما تصدیق او؟ گفت: نه! زیرا که موسی نظیری نداشت به جهت آن مکانت و قربی که نزد خدا داشت و بر ما واجب نیست اقرار و اعتراف بر نبوت هر کسی که ادعای پیغمبری کند مگر آنکه مثل موسی معجزه آورد. حضرت فرمود: پس چگونه اقرار نمودید به پیغمبرانی که قبل از موسی بودند و حال آنکه دریا را شکافتند و از سنگ دوازده چشمه جاری نساختند و دستهای ایشان مثل دستهای موسی بیضا بیرون نیامد و عصا را اژدهای رونده نکردند؟ آن یهودی عرض کرد که من گفتم به تو که هر وقت آوردند بر نبوت خود علامات و معجزه را که خلق قدرت نداشته باشد مثل آن را بیاورند اگر چه معجزه ای بیاورند که موسی نیامده باشد یا آورده باشند بر غیر آنچه موسی آورده واجب است تصدیق ایشان. حضرت فرمود: ای راءس الجالوت! پس چه منع کرده ترا از اقرار و اعتراف به نبوت عیسی بن مریم و حال آنکه زنده می کرد مردگان را و خوب می کرد کور مادرزاد و پیس را و از گل می ساخت شکل مرغ و در آن می دمید پس به اذن خداوند پرواز می کرد. راءس الجالوت گفت: می گویند چنین می کرد

و لیکن ما او را مشاهده نمودیم. حضرت فرمود: آیا گمان می کنی آن معجزه هایی که موسی آورد مشاهده کرده ای؟ مگر نه این است که اخباری از معتمدان اصحاب موسی به تو رسیده که موسی چنین می کرد؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: پس عیسی بن مریم همچنین است اخبار متواتره آمده است که عیسی چنین و چنان معجزه آورد پس چگونه شما تصدیق می کنید موسی را و تصدیق نمی کنید عیسی را؟ راءس الجالوت نتوانست جواب گوید.

حضرت فرمود: همچنین است امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و معجزه هایی که آورده و امر هر پیغمبری که حق تعالی او را مبعوث نموده. و از آیات و معجزات محمد صلی الله علیه و آله و سلم این بود که آن حضرت یتیمی بود فقیر و شبان و اجیر، کتابی نیاموخته بود و نزد معلی نرفته بود که چیزی بیاموزد، پس آورد قرآنی که در اوست قصه های پیغمبران و خبرهای آنها حرف به

حرف و خبرهای گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت و بود آن حضرت که خبر می داد مردم را به اسرار پنهانی آنها و هر عملی که در خانه های خود می کردند و آیات و معجزات بسیار آورد که به شماره نمی آید. راءس الجالوت گفت که صحیح نشده نزد ما خبر عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و از برای ما جایز نیست که اقرار کنیم از برای این دو نفر به چیزی که نزد ما صحیح نشده. حضرت فرمود: پس دروغ گفتند این گواهان که گواهی داده اند از برای عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این انبیاء که کلام ایشان را ذکر کرده اند و اقرار به آن نموده اند؟ آن یهودی بازماند از جواب دادن و جواب نداد.

پس حضرت نزد خود خواند (هربذاکبر) را که بزرگ آتش پرستان بود و به او فرمود: خبر بده مرا از زردشت که گمان می کنی پیغمبر تو است، چیست دلیل تو بر نبوت او؟ عرض کرد که معجزه ای آورد به چیزی که کسی پیش از او نیاورد و ما مشاهده نکردیم لکن اخبار از پیشینیان ما از برای ما وارد شده است به اینکه او حلال کرده است از برای ما چیزی را که کسی غیر از او حلال نکرده است پس ما او را متابعت کردیم، حضرت فرمود: چنین است که چون اخباری از برای شما آمده است و به شما رسیده است متابعت کرده اید پیغمبر خود را؟ عرض کرد: بلی، فرمود: سایر امم گذشتگان هم اخباری به ایشان رسیده است به آنچه که آوردند پیغمبران و آنچه آورد موسی و عیسی و محمد علیهم السلام، پس چیست عذر شما در اقرار نکردن از برای ایشان زیرا که اقرار شما بر زردشت از جهت خبرهای متواتره است که آورد چیزی را که غیر او نیاورده. (هربذ) در همین جا از کلام منقطع شد و دیگر چیزی نیاورد. پس حضرت رضا علیه السلام فرمود: ای قوم! اگر در میان شما کسی باشد که مخالف اسلام باشد و بخواهد سؤال کند، سؤال کند بدون شرم و خجالت.

پس برخاست عمران صابی و او یکی از متکلمین بود، گفت: ای عالم و دانای مردم! اگر نه آن بود که خودت خواندی ما را به سؤال کردن و چیز پرسیدن من اقدام نمی کردم در سؤال از تو، پس به تحقیق که من در کوفه و بصره و شام و جزیره رفته ام و متکلمین را ملاقات نموده ام هنوز به کسی برنخوردم که از برای من ثابت کند و احدی را که غیر او نباشد و قائم باشد به وحدانیت خود آیا اذن می دهی که از تو سؤال کنم؟ حضرت فرمود که اگر در این جمعیت عمران صابی باشد تو هستی؟ عرض کرد: بلی منم عمران. حضرت فرمود: سؤال کن ای عمران ولی انصاف

پیشه کن و بیرهیز از کلام سست و تباه و جوز، گفت: ای سید و آقای من! سوگند به خدا که من اراده ندارم مگر آنکه از برای من ثابت کنی چیزی را که در آویزم به آن و از آن نگذریم، حضرت فرمود: سؤال کن از آنچه بر تو آشکار و ظاهر است. پس مردم ازدحام و جمعیت نموده و بعضی به بعضی منضم شدند، عمران گفت: خبر بده مرا از کائن اول و از آنچه خلق کرده، حضرت فرمود: سؤال کردی پس فهم کن جواب آن را. مؤلف گوید: که حضرت جواب او را مفصل فرمود، او دیگر بار سؤال کرد حضرت جواب داد، و هکذا در کلام طولانی که نقل آن منافی است با وضع کتاب تا آنکه وقت نماز رسید، عمران عرض کرد: ای مولای من! مسأله مراقطع مکن همانا دل من رقیق و نازک شده، به این معنی که نزدیک است مطلب بر من معلوم شود و اسلام آورم. حضرت فرمود: نماز می گزاریم و برمی گردیم! پس آن جناب و مأمون از جا برخاستند و آن حضرت در داخل خانه نماز گزارد و مردم در بیرون پشت سر محمد بن جعفر نماز گزاردند، پس حضرت و مأمون بیرون آمدند و حضرت به مجلس خود عود فرمود و عمران را طلبید و فرمود: سؤال کن ای عمران! پس عمران سؤال کرد و حضرت جواب داد و پیوسته او سؤال می کرد و حضرت جواب می فرمود تا آنکه فرمود به عمران:

(أَفَهِمْتَ يَا عِمْرَانُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي! قَدْ فَهِمْتُ وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى مَا وَصَفْتَهُ وَحَدَّثَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُبْعُوثُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ. ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَاسْلَمَ) ؛
عمران شهادتین بر زبان راند و افتاد به سجده رو به قبله و اسلام آورد.

راوی حسن بن محمد نوفلی گوید که چون متکلمین نظر به کلام عمران صابی نمودند و حال اینکه او مردی جدلی بود که هرگز کسی حجت او را قطع نکرده بود دیگر احدی از علمای ادیان و ارباب مقالات نزدیک حضرت نیامد و از چیزی از آن جناب سؤال نشد و شب درآمد پس مأمون و حضرت رضا علیه السلام برخاستند و داخل منزل شدند و مردم متفرق شدند و من با جماعتی از اصحاب بودم که محمد بن جعفر فرستاد و مرا احضار نمود، من نزد او حاضر شدم. گفت: ای نوفلی! دیدی گفتگوی رفیق خود را، به خدا سوگند که گمان نمی کنم هرگز علی بن موسی علیه السلام درآمده باشد در چیزی از این مطالب که امروز بیان کرد و معروف نبوده نزد ما که در مدینه تکلم کرده باشد یا اصحاب کلام نزد او جمع شده باشند. من گفتم که حاجیان نزد

او می آمدند از مسائل حلال و حرام خود می پرسیدند و او جواب آنها را می داد و بسا بود که نزد او می آمد کسی که با او محاجه می کرد. محمد بن جعفر گفت: ای ابومحمد! من بر او می ترسم که این مرد، یعنی مأمون بر او حسد برد و او را زهر دهد یا اینکه در بلیه ای او را گرفتار کند، تو به او اشاره کن که خود را از امثال این سخنان نگاه دارد و اینگونه مطالب نفرماید. من گفتم: از من قبول نمی کند و مراد این مرد (یعنی مأمون) امتحان او بود که بداند نزد او چیزی از علوم پدران او هست یا نه؟ گفت: به او بگو که عمویت کراهت دارد دخول ترا در این باب و دوست دارد که خود را نگاه داری کنی از این چیزها به جهاتی چند.

راوی گوید: چون به منزل حضرت رضا علیه السلام رفتم خبر دادم آن حضرت را به آنچه عمویش محمد بن جعفر گفته بود. حضرت تبسم کرده فرمود: خداوند حفظ فرماید عمویم را خوب می دانم به چه سبب کراهت دارد این سخنان مرا، پس فرمود: ای غلام! برو به سوی عمران صابی و او را بیاور نزد من، گفتم: فدایت گردم! من می دانم جای او را نزد بعضی از اخوان ما از شیعیان است. فرمود: باکی نیست مال سواری ببرید و او را بیاورید، من رفتم و او را آوردم حضرت او را ترحیب کرد و جامه طلبید و او را خلعت داد و مال سواری به او مرحمت نمود و ده هزار درهم طلبید و به او عطا فرمود.

من گفتم: فدایت گردم! به جا آوردی فعل جدت امیرالمؤمنین علیه السلام را، فرمود: این چنین دوست می داریم ما. پس امر فرمود شام حاضر کردند، مرا نشانید در طرف راست خود و عمران را نشانید در طرف چپ خود، چون از خوردن طعام فارغ شدیم فرمود به عمران برو خدا یارت باد و صبح نزد ما حاضر شو تا ترا اطعام کنیم به طعام مدینه و بعد از این عمران چنین بود جمع می گشتند به نزد او متکلمون از اصحاب مقالات و با او تکلم می کردند و او امر ایشان را باطل می کرد تا آنکه از او اجتناب و دوری نمودند، و مأمون ده هزار درهم به عمران عطا کرد و (فضل) هم مقداری مال و اسب سواری به او داد و حضرت رضا علیه السلام او را متولی موقوفات بلخ نمود پس عطای بسیار به او رسید. (منتهی الامال)

:ابو الصلت از عبدالسلام هروی روایت کرده که گفت

به حضرت رضا

عرض کردم یا ابن رسول الله، چرا خدا همه خشکی را در زمان نوح غرق کرد و حال آنکه در میان آنها کودکان و افرادی که گناهی نداشتند بودند؟

فرمود:

کودکی میان آنها نبود: زیرا خداوند صلب مردان قوم نوح و رحم زنانشان را از چهل سال □ !
پیش عقیم فرموده بود، و نسلشان منقطع شده بود، غرق گشتند در حالی که کودکی در میانشان نبود و این طور نیست که خداوند بی گناه را بعذاب گنهکار معذب دارد، و اما جماعتی از بازماندگان قوم نوح که غرق شدند برای تکذیبی بود که از پیغمبر خدا نمودند، و جماعت دیگر برای رضایتشان بود بتکذیب تکذیب کنندگان، و هر کس از امری دور باشد ولی بدان رضایت دهد، مانند کسی است که خود آن را انجام داده است

عیون اخبار الرضا، ج 2 ص 75

فضل بن شاذان از امام رضا نقل مینماید که ایشان در بیان دلیل بلند خواندن قرائت در برخی نمازها
:و کوتاه خواندن آن در برخی دیگر، فرمودند

نمازهایی که بلند خوانده میشود، هنگامی است که هوا تاریک میباشد، بنابر این، لازم است که " صدا را در نماز بلند نمود، تا هر شخصی که از آن حوالی عبور مینماید، متوجه برقراری نماز جماعت گردد و اگر میخواهد با آنها نماز بخواند، به ایشان پیوندد، چون بدینوسیله، حتی اگر به دلیل تاریکی، نماز گزاران را مشاهده ننماید، با شنیدن صدای آنها به برقراری نماز جماعت پی خواهد برد و در نمازهایی که بلند خوانده نمیشود، به دلیل روشنایی روز، این ضرورت وجود نداشته و بدون این که صدایی شنیده شود، میتوان محل برقراری نماز را پیدا نمود

- امام رضا (ع) می فرمایند: خطبه به این دلیل در روز جمعه تشریع شده است که نماز جمعه، یک برنامه عمومی است. خداوند به امیر مسلمین امکان می دهد مردم را موعظه کرده و به اطاعت خدا ترغیب کند، از معصیت الهی ترسانده و آن ها را به مصاحت دین و دنیایشان آگاه ساخته و اخبار و حوادث مهمی که از نقاط مختلف به او می رسد و برای سرنوشت آنها مؤثر است، به اطلاعشان برساند. دو خطبه قرار داده شد، تا در یکی حمد و تقدیس الهی باشد و در دیگری نیازها، هشدارها و دعا ها و اوامر و دستوراتی را که با صلاح و فساد جامعه اسلامی، در ارتباط است، به آنها اعلام نماید. (وسایل الشیعه، ج 7 ص 344)

حکمت نماز جماعت

عن الرضا علیه السلام قال

امام رضا علت وجوب نماز را فرمودند این است که اسلام و توحید جماعت **نماز** علت تشریع و بندگی و اخلاص به خداوند متعال در معرض دید عموم و ظاهر

و مشهور در میان مردم باشد

وسائل الشیعه/ج 5/ص 372»

ابا صلت هروی می گوید

هنگامی که مأمون پیروان مذاهب و مکاتب مختلف یعنی یهود، نصارا، مجوس، صابئین و سایر فرق و علمای اسلام را در دربار خود گرد آورد تا با امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) مناظره کنند، هر کس در برابر آن حضرت عرض اندام کرد، با پاسخ دندان شکنی روبه رو شد و خاموش گشت. در این میان، نوبت به علی بن محمد بن جهم که از علمای معروف اهل سنت بود، رسید.

او به امام (علیه السلام) رو کرد و گفت: عقیده شما درباره عصمت انبیا (علیهم :O:

السلام) چیست؟ آیا شما همه را معصوم می دانید؟

امام (علیه السلام) فرمود: آری.

ابن جهم گفت: پس این آیات را که ظاهرش صدور گناه از آنان است، چگونه تفسیر می کنید؟

مثلاً قرآن درباره آدم (علیه السلام) می فرماید: (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) [3]؛ «آدم به پروردگارش». «عصیان کرد و از پاداش او محروم ماند».

درباره یونس (علیه السلام) می گوید: (وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ) [4]؛ «یونس خشمگین از میان قوم خودش رفت و گمان کرد بر او تنگ نخواهیم گرفت».

درباره یوسف (علیه السلام) می گوید: (وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا) [5]؛ «زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف قصد او را».

در مورد داوود (علیه السلام) می فرماید: (وَ ظَنَّ دَاوُودُ أَنَّهَا فَتَنَاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ) [6]؛ «داوود گمان کرد». «ما او را امتحان کرده ایم و از کار خود توبه کرد».

درباره پیامبرش محمد (صلی الله علیه واله) می فرماید: (وَ تُخْفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ) [7]؛ «تو

«در دل چیزی (درباره همسر زید) پنهان می داشتی که خدا آن را آشکار ساخت

امام(علیه السلام) فرمود: وای بر تو! گناهان زشت را به پیامبران الهی نسبت مده و کتاب خدا را به رأی خود تفسیر مکن که خداوند فرموده: تأویل (و تفسیر) آن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند. اکنون پاسخ سؤالات را بشنو

اما درباره آدم(علیه السلام) خداوند او را حجت در زمین و نماینده خود در بلادش قرار داده بود. آدم(علیه السلام) برای بهشت آفریده نشده بود (و سکونتش در بهشت موقتی بود و بهشت سرای تکلیف نبود).

عصیان آدم(علیه السلام) (و ترک اولای او) در بهشت رخ داد، نه در زمین و عصمت باید در زمین (باشد و مقادیر امر الهی تکمیل گردد (و آدم(علیه السلام) الگو و رهبری برای مردم جهان باشد

لذا هنگامی که به زمین گام نهاد، خداوند او را حجت و خلیفه معصوم قرار داد، چنان که در حق او می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)[8]؛ «خداوند «آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید

این گزینش، خود دلیل بر معصوم بودن این رهبران است؛ زیرا گزینش برای رهبری بدون عصمت، موجب نقص غرض است

اما در مورد یونس(علیه السلام): منظور از «لن نقدر علیه» این نیست که او گمان کرد خداوند قادر بر (مجازات) او نیست؛ بلکه به معنای این است که او گمان کرد خداوند بر او تنگ نمی گیرد (و ، (ترک اولایی نکرده است

همان گونه که در آیه دیگر قرآن آمده: (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ) [9]؛ «اما هنگامی که

خداوند انسان را مبتلا سازد و روزی را بر او تنگ بگیرد...»؛ زیرا اگر او گمان کرده بود خداوند

.(قادر بر (مجازات) او نیست، کافر می شد (و کفر از ساحت مقدس انبیا به دور است

اما در مورد یوسف (علیه السلام): منظور این است که زلیخا قصد کام گیری از یوسف (علیه

السلام) کرد و یوسف (علیه السلام) قصد قتل وی نمود، اگر او را زیاد تحت فشار برای عمل

خلاف عفت قرار دهد (چرا که فوق العاده از این پیشنهاد ناراحت شده بود)، اما خداوند (در حق

او لطف کرد و) او را از قتل زلیخا و عمل خلاف عفت دور ساخت، همان گونه که می فرماید:

(كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ) [10]؛ (سوء اشاره به قتل و فحشا اشاره به عمل منافی عفت

است

علم امام جواد علیه السلام

یکی از ویژگی های دیگر امام جواد(ع) علم فراوان و وسیع ایشانااست؛ چنانچه پدران بزرگوارشان هم این علم وسیع (علم لدنی) را داشتند و به معنای واقعی کلمه عالم بودند. این امر در مناظراتی که ایشان انجام دادند که نمونه های آن وجود دارد قابل مشاهده است

پاسخ کوبنده امام جواد علیه السلام به مأمون

مأمون خلیفه عباسی از جایی عبور می کرد. سر راهش کودکانی سرگرم بازی بودند و امام جواد علیه السلام نیز در بین آنان به چشم می خورد. همه ی کودکان با دیدن مأمون گریختند جز امام «جواد علیه السلام. مأمون پرسید:» تو چرا فرار نکردی؟

پاسخ داد:» خطایی نکرده ام که بابت آن بگریزم؛ راهت هم تنگ نیست تا لازم باشد کنار بروم. هر «.جا می خواهی برو

«مأمون پرسید:» تو کیستی؟

امام جواد علیه السلام فرمود:»من محمد پسر علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر «.حسین پسر علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم

«مأمون پرسید:» از دانش چه بهره داری؟» فرمود:»از اخبار آسمانها از من پرس

مأمون خدا حافظی کرد و رفت در حالی که یک باز شکاری در دست داشت و آنرا در آسمانها رها ساخت و پس از ساعتی ماهی صید کرد و آورد در مسیر بازگشت از امام جواد علیه السلام «پرسید:»از اخبار آسمانها چه می دانی؟

امام فرمود:» پدرم از پدرانش از پیامبر خدا و او از جبرئیل و او از خداوند نقل می کرد که میان آسمان و هوا فضایی است که امواجش در تلاطم است و در آن ابرهای متراکمی است که بعضی

ماهیان با آن بالا رفته‌اند و با شکم‌هایی سبز رنگ در آن زندگی می‌کنند؛ و پادشاهان با بازهای
شکاری آنها را صید می‌کنند تا علما را بیازمایند

«مأمون گفت: «تو و پدر جدّ و پروردگارت راست گفتید

پرسش امام و شکست یحیی

در پایان یکی از منظرآت امام جواد(ع) با یحیی مأمون گفت: «اگر موافقید، شما هم از یحیی
«سئوالی بکنید

«امام جواد علیه السلام به یحیی فرمود: «پرسم؟

یحیی گفت: «فدایت شوم، هر طور میل شماست. اگر توانستم جواب می‌دهم و گرنه از شما
«استفاده می‌کنم

امام جواد علیه السلام پرسید: «مردی در ابتدای روز به زنی حرام بود، پیش از ظهر حلال شد، ظهر
حرام شد و عصر حلال شد، هنگام غروب حرام شد، پس از عشا حلال شد، نیمه شب حرام شد و
«هنگام طلوع فجر حلال شد. حکم این زن چیست؟ و چرا پیوسته حلال و حرام می‌شد؟

«یحیی گفت: «سوگند به خدا جوابش را نمی‌دانم. اگر مایل هستید، پاسخ بفرمایید تا بهره ببریم
امام جواد علیه السلام پاسخ داد: «رسول الله فرموده است سجده بر هفت عضو انجام می‌گیرد:
صورت، دو دست، دو زانو، دو پا. و اگر قرار باشد دست دزد از میچ قطع بشود، کف دست برای
سجده باقی نمی‌ماند؛ در حالی که خداوند می‌فرماید: «ان المساجد لله»؛ (یعنی اعضای هفت‌گانه‌ی
سجده از آن خداست) و آنچه برای خداست قطع نمی‌شود.»

پاسخ روشن امام

امام جواد علیه السلام فرمود: «این زن یک کنیز بود. مردی بیگانه او را در ابتدای روز خرید و زن
بر او حلال شد. هنگام ظهر او را آزاد کرد و حرام شد. وقت عصر با او ازدواج کرد و حلال شد.
وقت غروب او را مظاهره کرد و حرام شد. (مظاهره نوعی طلاق است که شرط رجوع به همسر،
دادن کفاره است.) وقت عشا کفاره‌یظهار داد و حلال شد. نصف شب او را طلاق داد و حرام
شد. وقت طلوع فجر رجوع کرد و حلال شد

در این هنگام مامون به حاضران از بنی عباس رو کرد و گفت: «آیا در میان شما کسی هست که
«این مسئله را این طور بتواند جواب دهد یا مسئله‌ی قبلی را با آن جزییات بداند؟

». گفتند: «نه! به خدا قسم شما جواد _ علیه السلام _ را از ما بهتر می‌شناختید

مامون گفت: «اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در میان مردم فضل و کمال زیادی دارند
و کم سالی آنان مانع کمالاتشان نیست.» سپس برخی دیگر از فضایل امام جواد علیه السلام را بیان
کرد.

علم امام جواد علیه السلام

روزی امام جواد علیه السلام کنار ساحل رود دجله ایستاده بود که شخصی به او گفت: «شیعیان تو
». ادعا می‌کنند که تو وزن آب‌های دجله را می‌دانی

«امام جواد علیه السلام فرمود: «آیا خداوند متعال قدرت دارد این دانش را به پشه‌ای بدهد؟

». شخص پاسخ داد: «بله؛ چنین قدرتی دارد

». امام جواد علیه السلام فرمود: «مقام من نزد خداوند از پشه و بیشتر مخلوقات دیگرش بیشتر است

تفسیر امام جواد علیه السلام درباره قطع دست دزد

در زمان حکومت معتصم، روزی دزدی اقرار به دزدی کرد و خواستار اجرای حد الهی شد.
معتصم علما از جمله امام جواد علیه السلام را جمع کرد و پرسید: «از کدام قسمت دست باید
». برید؟

«یکی از حاضران گفت: «از میچ.» معتصم پرسید: «چرا؟

گفت: «برای این که دست یعنی انگشت‌ها و کف دست و میچ.» چون خداوند در قرآن درباره
حکم تیمم می‌فرماید: «فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم»؛ (صورت‌ها و دست‌هایتان را مسح
»). کنید

. پس از این استدلال، افراد دیگری نیز با او هم عقیده شدند

ولی عده‌ای گفتند: «دست دزد باید از آرنج قطع شود؛ زیرا خداوند درباره حکم وضو می‌فرماید: «
». و ایدیکم الی المرفق»؛ (دست‌هایتان را تا آرنج بشوید.) پس دست یعنی تا آرنج

معتصم رو کرد به امام جواد علیه السلام و پرسید: «تو چه می گویی، ابو جعفر؟» امام
«فرمود:» دیگران نظرشان را گفتند

«معتصم گفت:» به نظرات دیگران کاری ندارم. نظر تو چیست؟

امام جواد علیه السلام فرمود: «مرا معاف کن.» معتصم گفت: «تو را به خدا قسم می دهم نظرت را
»در این باره برای ما بگو

امام جواد علیه السلام فرمود: «حال که به خدا قسم یاد کردی، می گویم. این افراد درباره حکم
قطع دزد اشتباه کردند و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را نفهمیدند. دست دزد را باید از
»آخرین مفصل انگشت ها قطع کرد؛ و کف دست را نباید قطع کرد

«معتصم پرسید:» چرا؟

امام جواد علیه السلام پاسخ داد: «رسول الله فرموده است سجده بر هفت عضو انجام می گیرد:
صورت، دو دست، دو زانو، دو پا. و اگر قرار باشد دست دزد از میچ قطع بشود، کف دست برای
سجده باقی نمی ماند؛ در حالی که خداوند می فرماید: «ان المساجد لله»؛ (یعنی اعضای هفت گانه ی
»سجده از آن خداست» و آنچه برای خداست قطع نمی شود

معتصم از فرمایش امام جواد علیه السلام شگفت زده شد و دستور داد دست دزد را از قسمت
انگشت ها قطع کنند^۶

بخش عتروت و سیره تبیان

منابع:

بحار الانوار، ج 50، ص 5، ح 7

همان، ص 100

همان، ص 74 تا 78، ح 3

همان، ص 56، ح 31

سایت رو به فردا

(سایت اندیشه باقر)ع

مناظرات علمی امام جواد علیه السلام

امامان معصوم علیهم السلام در اعتقاد شیعه صاحبان علم لدنی و آگاهترین افراد به مسائل دین الهی هستند. از صحنه های جذاب جلوه علم ائمه علیهم السلام، مناظرات علمی ایشان است. در منابع تاریخی و روایی مواردی از مناظرات علمی امام جواد علیه السلام نقل شده است.

مناظره برای اثبات امامت

شیعیان امامی از یک سو امامت را از جنبه الهی آن می نگریستند و به همین دلیل کمی سنّ امام هرگز نمی توانست در عقیده آنها خللی وارد آورد، اما از سوی دیگر آنچه اهمیت داشت بروز این وجهه الهی بود که می بایست در علم و دانش امامان علیهم السلام باشد. در واقع امامان، پاسخگوی کلیّه سؤالات شیعیان بودند. از این رو آنان درباره تمامی امامان این اصل را رعایت کرده و آنان را در مقابل انواع پرسشها قرار می دادند و تنها موقعی که احساس می کردند آنان به خوبی از عهده پاسخ گویی به این سؤالات بر می آیند (با وجود نص به امامتشان) از طرف شیعیان به عنوان امام معصوم شناخته می شدند. با توجه به سنّ کم امام جواد علیه السلام این آزمایش از [طرف شیعیان درباره آن حضرت ضرورت بیشتری پیدا می کرد].^۱

لذا پس از شهادت امام رضا علیه السلام شیعیان گرد آمدند تا مسأله جانشینی را حل کنند. یونس بن عبد الرحمن که از شیعیان قابل اعتماد نزد امام رضا علیه السلام بود گفت: تا زمانی که این فرزند؛ یعنی امام جواد علیه السلام بزرگ شود باید چه کنیم؟ در این هنگام، ریّان بن صلت از جای خود برخاست و به اعتراض گفت: تو خود را در ظاهر مؤمن به امام جواد علیه السلام نشان

می دهی ولی پیدا است که در باطن در امامت او تردید داری! اگر امامت وی از جانب خدا باشد، حتی اگر طفل یک روزه هم باشد به منزله شیخ است و چنانکه از طرف خدا نباشد، حتی اگر هزار سال هم عمر کرده باشد مانند سایر مردم است

دیگران برخاستند و ریّان را ساکت کردند. در آن موقع، موسم حج نزدیک شده بود. هشتاد نفر از فقها و علمای بغداد و شهرهای دیگر رهسپار حج شدند و به قصد دیدار ابو جعفر عازم مدینه گردیدند، و چون به مدینه رسیدند، به خانه امام صادق - علیه السلام - که خالی بود، رفتند و روی زیرانداز بزرگی نشستند. در این هنگام عبدالله بن موسی، عموی حضرت جواد، وارد شد و در صدر مجلس نشست. یک نفر بپا خاست و گفت: این پسر رسول خداست، هر کس سؤالی دارد از وی بکند. چند نفر از حاضران سؤالاتی کردند که وی پاسخهای نادرستی داد! شیعیان متحیر و غمگین شدند و فقها مضطرب گشتند و برخاسته قصد رفتن کردند و گفتند: اگر ابو جعفر می!توانست جواب مسائل ما را بدهد، عبدالله نزد ما نمی آمد و جوابهای نادرست نمی داد

در این هنگام دری از صدر مجلس باز شد و غلامی بنام «موفق» وارد مجلس گردید و گفت: این ابو جعفر است که می آید، همه بپا خاستند و از وی استقبال کرده سلام دادند. امام وارد شد و نشست و مردم همه ساکت شدند. آنگاه سؤالات خود را با امام در میان گذاشتند و وقتی که پاسخهای قانع کننده و کاملی شنیدند، شاد شدند و او را دعا کردند و ستودند و عرض کردند: عموی شما، عبدالله چنین و چنان فتوا داد. حضرت فرمود: عمو! نزد خدا بزرگ است که فردا در پیشگاه او بایستی و به تو بگوید: با آنکه در میان امت، دانایتر از تو وجود داشت، چرا ندانسته به بندگان من فتوا دادی؟! [۲] ولی هنگامی که گم شده خود را پیش او نیافتند، از وی روی برتافتند و به حضور امام جواد علیه السلام مشرف شدند. آن حضرت به سؤالات آنان پاسخ گفت و آنها از پاسخهای وی که نشان بارزی از امامت و علم الهی وی بود شادمان شدند

مناظره امام جواد (علیه السلام) با یحیی بن اکثم

هنگامی که مأمون بر آن شد تا ام فضل را به تزویج امام جواد علیه السّلام درآورد، عباسیان برآشفتمند و سخت به وحشت افتادند؛ زیرا بر این گمان بودند که این اقدام خلیفه، همان پی آمدهایی را به دنبال خواهد داشت که اقدامش درباره پدرش امام رضا علیه السّلام پیش آورد. لذا پیش مأمون آمدند و او را بدان جهت که ممکن است خلافت از دست بنی عباس بیرون شود، از این اقدام بر حذرش داشتند. از خلیفه اجازه خواستند تا تفقّهی در دین پیدا کند و پس از آن، هر چه مصلحت دانست درباره او انجام دهد. مأمون به آنها گفت که هر وقت خواستید می توانید او را بیازمایید. آنان موافقت خود را اعلام کرده، تصمیم گرفتند یحیی بن اکثم را که از قضات بنام و فقیهی مشهور بود، برای مناظره با امام برگزینند و پس از جلب موافقت یحیی، از او خواستند تا سؤال دشوار و پیچیده‌ای را برای مناظره آماده کند و به او قول دادند در صورتی که امام جواد علیه السّلام را در جریان مناظره به عجز وادارد، اموال و اشیاء نفیسی به وی خواهند داد. سپس، روزی را برای این کار تعیین کردند و در آن روز همه عباسیان و نیز امام جواد علیه السّلام و یحیی بن اکثم، و حتی شخص مأمون در مجلس حضور داشتند

ابتدا یحیی بن اکثم اجازه خواست تا پرسشهای خود را در مقابل امام مطرح کند. پس از کسب اجازه از مأمون، از حضرت جواد علیه السّلام نیز اجازه خواست و پس از آن که امام آمادگی خود را اعلام کرد،

یحیی از ایشان پرسید: مُحرِمی که حیوانی را کشته، وظیفه اش چیست؟

امام در جواب از وی پرسید: آیا فرد محرم، صید را در حرم کشته یا در بیرون از آن؟ آیا محرم جاهل به حکم بوده یا عالم به حکم؟ آیا عمداً آن را کشته یا به خطا؟ آیا محرم آزاد بوده یا برده؟ آیا بالغ بوده یا نابالغ؟ هنگام رفتن به مکه آن را کشته یا در موقع بازگشت؟ صید از پرندگان بوده یا غیر آن؟ صید کوچک بوده یا بزرگ؟ محرم اصرار بر عمل خود دارد یا از کرده خود پشیمان

است؟ در شب صید را کشته یا در روز؟ محرم در حال عمره بوده یا حج؟ با این فروضی که امام جواد علیه السلام برای مسأله مطرح کرد، یحیی حیرت زده و درمانده شد تا جایی که همه حضار از رنگ باختن چهره اش، شکست او را به وضوح دریافتند.

مأمون از امام خواست تا خود پاسخ فروضی را که در جواب یحیی بن اکثم مطرح کرده بود بدهد. امام به یکایک آنها پاسخ داد.

آنگاه امام از یحیی بن اکثم چنین پرسید: مرا از مردی خبر ده که زنی در اوایل صبح بر او حرام بود؛ روز که بالا آمد آن زن بر وی حلال شد و هنگام ظهر دوباره بر او حرام گردید و در موقع عصر حلال شد و در وقت غروب آفتاب بار دیگر بر او حرام شد و در وقت عشا، حلال و در نیمه شب باز بر او حرام و هنگام طلوع آفتاب حلال شد؛ مسأله این زن چیست و چگونه مرتباً بر او حلال و حرام می شود؟ یحیی بن اکثم از پاسخ به این سؤال واماند و از امام خواست تا خود جواب مسأله را روشن کند. آن حضرت فرمود: این زن، کنیز شخص دیگری بوده که بر این مرد حرام بود، روز که بالا آمد کنیز را از صاحبش خریداری کرد و بدین ترتیب بر او حلال شد، ظهر او را آزاد کرد و بدین جهت دوباره بر او حرام شد. عصر با او ازدواج کرد و حلال شد. هنگام غروب او راظهار کرد و در نتیجه به او حرام شد و در وقت عشا کفارهظهار را داد دوباره به وی حلال شد. نیمه شب او را طلاق داد و به این علت حرام شد؛ صبح رجوع کرد و دوباره بر او حلال شد. مأمون بار دیگر در مقابل دانش امام اظهار شگفتی کرد و گفت: کمی سن مانع از کمال عقل [برای این خاندان نمی شود].^۳

مناظره در مورد فضائل خلفا

در محفل دیگر و یا به احتمال، در همان مجلسی که ذکرش رفت، یحیی بن اکثم پرسشهای دیگری نیز - از جمله مسائلی درباره خلفای نخستین - از امام جواد علیه السلام پرسید؛ ابتدا روایتی را مطرح کرد که در ضمن آن چنین آمده

جبرئیل از طرف خدا و رسولش (صلی الله علیه و آله) گفت: از ابوبکر سؤال کن، آیا او از من راضی است؟ من که از او راضی هستم.

امام در آن مجلس که تعداد زیادی از علمای اهل سنت حضور داشتند فرمود

من منکر فضل ابو بکر نیستم، ولی کسی که این روایت را نقل کرده، می بایست به روایتی که از رسول خدا نقل شده و همه حدیث شناسان صحت آن را پذیرفته اند توجه داشته باشد، مبنی بر این که، آن حضرت در حجة الوداع فرمود: نسبت سخنان دروغ و ساختگی بر من زیاد شده و پس از این زیادتر خواهد شد (قد کثرت الکذابة علی)، کسانی که دروغ بر من می بندند جایگاهشان از آتش پر خواهد شد. هنگامی که حدیثی از طرف من به شما می رسد، آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، در صورتی که با آن دو موافقت داشت آن را بپذیرید و گرنه کنارش گذارید. اکنون حدیثی که تو نقل می کنی، با کتاب خدا موافق نیست؛ زیرا خداوند در قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْنَاهُ مَأْثُورًا بِنَفْسِهِ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» [۴] آیا خدا از رضا و سخط ابو بکر آگاهی نداشت که از او می پرسد؟ این عقلا محال است

پس از آن یحیی درباره روایت «مثل ابي بكر و عمر في الأرض كمثل جبرئيل و ميكائيل في السماء»؛ مثل ابو بکر و عمر روی زمین، مثل جبرئیل و میکائیل در آسمان است. امام در جواب فرمود:

محتوای این روایت درست نیست؛ زیرا جبرئیل و میکائیل همواره بندگی خدا را نموده و لحظه ای به او عصیان نکرده اند، در حالی که ابو بکر و عمر پیش از آن که اسلام بیاورند، سالهای طولانی مشرک بوده اند.

آنگاه یحیی از حدیث «ابو بكر و عمر سيد اكهول أهل الجنة: ابوبكر و عمر سيد پيران اهل بهشت هستند» پرسید. امام فرمود

در بهشت جز جوان کسی وجود نخواهد داشت تا آن دو نفر، سید و سرور پیران آن باشند

یحیی درباره حدیث «انّ عمر بن الخطاب سراج أهل الجنّة: عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است» سؤال کرد. امام فرمود

در بهشت ملائکه مقربین خدا و آدم و محمد صلی الله علیه و آله و کلّه انبیای عظام حضور خواهند داشت، آیا نور آنان برای روشن کردن بهشت کافی نیست که نیاز به نور خلیفه دوم باشد؟
یحیی از حدیث: «انّ السکینه تنطق علی لسان عمر: آرامش و وقار از زبان عمر سخن می گوید»
سؤال کرد. امام فرمود

من منکر فضل عمر نیستم، اما ابو بکر که افضل از وی بود، بالای منبر می گفت: «انّ لی شیطانا یعترینی، فاذا ملت فسدّونی.» یعنی من شیطانی دارم که گاهی بر من مسلط میشود و هر وقت دیدید از راه راست منحرف شدم مرا به راه راست باز آورید

یحیی گفت: درباره این حدیث چه می گوئید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لو لم أبعث لبعث عمر»؟ امام فرمود

کتاب خدا صادق تر است که می فرماید: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ [۵]
خداوند که از انبیا برای ادای صحیح و درست رسالتشان پیمان گرفته و آن بزرگواران لحظه ای به وی شرک نورزیده اند، چگونه ممکن است بر خلاف پیمان خود، شخصی را که بخشی از عمرش را در حال شرک به خدا گذرانده به پیامبری برگزیند؟ همچنین روایت شما با حدیث صحیح «نَبِّئْتُ و آدم بین الروح و الجسد» که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده در تضاد است

یحیی گفت: از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم نقل شده که فرمود: «ما احتبس عَنّی الوَحی قطّ اَلاّ ظننته قد نزل علی الْخَطَّاب»؛ وحی بر من متوقف نشد، مگر آن که گمان کردم بر آل خطاب نازل نمی شود. امام فرمود

برای پیامبران جایز نیست حتّی لحظه ای در رسالت خود دچار تردید شوند. از طرف دیگر خدا می فرماید: اللّٰهُ یَصْطَفِیْ مِنَ الْمَلَائِکَهِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ: [۶] چگونه ممکن است که نبوّت از برگزیده خدا به کسی که مدّتها بود شرک ورزیده است منتقل شود؟

یحیی گفت: از پیامبر صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم نقل شده که فرمود: «لو نزل العذاب لما نجی اَلاّ عمر»؛ اگر عذاب نازل می شد جز عمر نجات پیدا نمی نمود. امام فرمود

این روایت با قرآن که می گوید: وَمَا كَانَ اللّٰهُ لَیُعَذِّبَهُمْ وَ اَنْتَ فِیْهِمْ [۷] و ما كانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ [یَسْتَغْفِرُوْنَ]؛ [۸] سازگار نیست و حجّت نتواند بود. [۹]

پی نوشت

1. 475. حیات فکری و سیاسی ائمه، جعفریان، ص: 475.
2. 30. مجلسی، بحار الأنوار، الطبع الثانی، تهران، المکتب الاسلامی، 1395 ه. ق، ج 50، ص 30.
- 98 - 100 (به نقل از عیون المعجزات) - محمد بن جریر الطبری، ابن رستم، 3. دلائل الامام، الطبع الثالث، قم منشورات الرضی، 1363 ه. ش، ص 204 - 206 - مسعودی، اثبات الوصی، الطبع الرابع، نجف، المطبع الحیدری، 1374 ه. ق، ص 213 - 215 (با اندکی اختلاف در عبارات) قرشی، سید علی اکبر، خاندان وحی، چاپ اول، دار الکتب الاسلامی، 1368 ه. ش، ص 642 - 644 - مرتضی العاملی، جعفر، نگاهی به زندگانی سیاسی امام جواد - علیه السلام - ترجمه سید محمد حسینی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، 1365 ه. ش، ص 27 - 29.

الارشاد، صص 46-51؛ الفصول المهمه، صص 267-271؛ تفسیر القمی، ج 1، ص 4.

183؛ درباره قسمت اخیر نک: تحف العقول، ص 335

ق (50): 16. 5.

احزاب (33): 7. 6.

حج (22): 75. 7.

انفال (8): 33. 8.

الاحتجاج، ج 2، صص 245-249 9

علم امام هادی علیه السلام

امام هادی علیه السلام نیز همانند پدران بزرگوارش، یک انسان کامل و جامع همه کمالات انسانی بود و منابع علوم دین را در اختیار داشت و در نشر احکام دین کوشا بود، ولی متأسفانه، در اوضاع و شرایطی می‌زیست و با محدودیت‌های فراوانی رو به رو بود که نمی‌توانست بر طبق دلخواه، انجام وظیفه کند.

این امام بزرگوار، جمعاً، در حدود چهل و دو سال در این جهان زندگی کرد. در سن تقریباً هشت سالگی، به امامت رسید. مدت امامتش، حدود سی و سه سال بود. در آغاز امامت، قریب بیست و دو سال در مدینه زندگی کرد، و به شهادت تاریخ، حاکمان بغداد با مأموران خود، از او مراقبت می‌کردند. طبعاً، شیعیان و علاقه‌مندان کسب دانش، با محدودیت‌هایی مواجه بودند. متوکل (خلیفه عباسی) به مراقبت از راه دور اکتفا نکرد و با سعایت مأموران مدینه، به صورت ظاهراً محترمانه، آن جناب را از مدینه به بغداد دعوت کرد، و در سامرا، در محله عسکر که محل

سکونت ارتشیان بود، اسکان داد. از آن زمان (سال ۲۴۳ هجری) رسماً، تحت مراقبت شدید مأموران سرّی و ارتشی قرار گرفت و ارتباطش با شیعیان قطع شد و یا به حداقل رسید. در آن اوضاع و شرایط، چه کسی جرئت داشت وجوهی را خدمتش تقدیم کند یا از علم و دانش او بهره بگیرد؟ به همین جهت، احادیثی که از آن جناب نقل شده، زیاد نیست. در عین حال، احادیث فراوانی در اصول دین و عقائد، اخلاق، مواعظ، ابواب مختلف فقه، از آن حضرت روایت شده و در کتب حدیث به ثبت رسیده است. با مطالعه آن‌ها می‌توان به مقامات علمی آن جناب پی‌برد. حضرت، شاگردان زیادی را پرورش داده که اسامی آنان در کتب حدیث و تاریخ و رجال، ثبت شده است.

امام هادی علیه السلام در سخنی به این دانش گسترده اشاره نموده می‌فرماید

اسم اعظم خدا 73 حرف است و نزد آصف (بن برخیا) تنها یک حرف آن بود که چون خدا را «بدان خواند، زمین - حد فاصل بین او و (پادشاه) سبا - برای او درهم پیچیده شد. آصف تخت بلقیس را برداشت و آن را نزد سلیمان برد، سپس زمین کشیده (منبسط) شد (و به حال نخست باز گشت). تمام اینها در کمتر از یک چشم بر هم زدن صورت گرفت. ولی نزد ما از اسم اعظم الهی 72 حرف است و یک حرف آن نزد خداست که آن را در (خزانه) (2). «علم غیب به خود اختصاص داده است»^۷

شاگردان

همواره تشنگان حقیقت و شیفتگان امامت، در پوشش‌های مختلف به محضر امامان (ع) می‌رسیدند و در حد ظرفیت و معرفت خود از دریای بی‌کران دانش الهی آن بزرگواران سیراب می‌شدند. بنا بر اظهار شیخ طوسی، تعداد شاگردان امام هادی (ع) بالغ بر 185 نفر بوده است (7) که

⁷. مناقب، ج 4، ص 406، الکافی، ج 1، ص 230، حدیث 3 و دلائل الامامة، طبری، ص 219.

در میان آنان چهره های برجسته علمی و فقهی فراوانی نیز دیده می شود که تألیفات گوناگونی داشتند. در این جا به چند نفر از شاگردان آن حضرت اشاره می کنیم

ایوب بن نوح: مردی امین و مورد وثوق بود و در عبادت و تقوا رتبه والایی داشت؛ چندان که - 1 دانشمندان رجال او را در زمره بندگان صالح خدا شمرده اند. او وکیل امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) بود. ایوب به هنگام وفات فقط 150 دینار از خود به جای گذاشت، در حالی که (مردم گمان می کردند او پول زیادی دارد). 8

حسن بن راشد: وی از اصحاب امام جواد (ع) و امام هادی (ع) شمرده می شود و نزد آن دو - 2 بزرگوار، منزلت و مقام والایی داشت. شیخ مفید او را در زمره فقیهان برجسته و شخصیت های طراز اول دانسته که احکام حلال و حرام از آن ها گرفته می شد و راهی برای مذمت و طعن آنان (وجود نداشت). 9

حسن بن علی ناصر: شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی (ع) شمرده است. وی پدر جد - 3 سیدمرتضی از سوی مادر است. سیدمرتضی در وصف او می گوید: «مقام و برتری او در دانش و پارسایی و فقه، روشن تر از خورشید درخشان است. او بود که اسلام را در دیلم نشر داد؛ به گونه ای که مردم آن سامان به وسیله او از گمراهی به هدایت راه یافتند و با دعای او به حق بازگشتند. صفات پسندیده و اخلاق نیکوی او بیش از آن است که شمرده شود و روشن تر از آن است که (پنهان بماند).» 10

عبدالعظیم حسنی: وی که نسب شریفش با چهار واسطه به امام حسن مجتبی (ع) می رسد، بر - 4 اساس نوشته شیخ طوسی از یاران امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) است. عبدالعظیم، مردی پارسا، وارسته، دانشمند، فقیه و مورد اعتماد و وثوق امام دهم بود. ابو حمّاد رازی می گوید: «در سامراً بر امام هادی (ع) وارد شدم و درباره مسائلی از حلال و حرام از آن حضرت پرسیدم. ایشان فرمود: ای حمّاد! هرگاه مشکلی در امر دین، برایت پیش آمد، از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام (مرا به او برسان).» 11

عثمان بن سعید: وی در سن جوانی و در حالی که یازده سال از عمرش می گذشت، افتخار - 5 شاگردی امام را پیدا کرد. (12) امام هادی (ع) در مورد او به احمد بن اسحاق قمی فرمود: «عثمان

بن سعید، ثقه و امین من است، هر چه به شما بگوید از سوی من گفته و هر چه به شما القا کند از (ناحیه من القا کرده است.) (13)

شیعیان امام هادی در ایران

در قرن اول هجری، اکثر شیعیان از شهر کوفه بودند. این مطلب با مراجعه به کتاب های رجالی شیعه به خوبی به دست می آید، زیرا ملقب شدن این افراد به کوفی، بهترین ملاک برای شناخت آنان است. از دوران امام باقر و امام صادق (ع) به این طرف، لقب «قمی» در آخر نام تعدادی از اصحاب ائمه به چشم می خورد. این ها اشعری های عرب تبار بودند که در قم می زیستند. (14) در زمان امام هادی (ع)، قم مهم ترین مرکز تجمع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر و ائمه طاهرین وجود داشت.

در کنار قم، دو شهر آبه (آوه) و کاشان نیز تحت تأثیر تعلیمات شیعی قرار داشتند و مردم این شهرها از بینش شیعی مردم قم پیروی می کردند. مردم قم و آوه، هم چنین برای زیارت مرقد مطهر امام رضا (ع) به مشهد مسافرت می کردند که امام هادی (ع) نیز آن ها را در قبال این عمل، (آمرزیده شده وصف کرده اند.) (15)

موسی طهمورثی خامنه، شماره اشتراک 2758

آگاهی امام هادی (ع) از غیبت

الف) خیران اسباطی گفت: وقتی در مدینه خدمت حضرت هادی (ع) رسیدم، فرمود: از واثق (پادشاه وقت) چه خبر داری؟ گفتم: قربانت! به سلامت بود و ده روز پیش او را ملاقات کردم. فرمود: اهل مدینه می گویند: مرده است. وقتی که فرمود: همه می گویند، دانستم که گفتار خود اوست. سپس فرمود: جعفر (متوکل) چه می کرد؟ گفتم: در زندان به بدترین حال بود. فرمود: او (بعد از واثق)، صاحب این امر (سلطنت) است. فرمود: ابن زیات (وزیر واثق) چه می کرد؟ گفتم: قربانت! مردم با او هستند و فرمان، فرمان اوست. حضرت فرمود: این مقام برای او شوم است، سپس ساکت شد و فرمود: ناچار مقدرات خداوند و احکام الهی جاری می شود. ای خیران! واثق مرد، و متوکل به جای او نشست و ابن زیات کشته شد. گفتم: کی، قربانت! فرمود: شش روز پس (از خروج تو از مدینه.) (26)

ب) از حسن بن مصعب مدائنی روایت شده که مسئله سجده بر شیشه را (به وسیله ای که نوشته بودم) از امام علی النقی (ع) پرسیدم. چون نامه را فرستادم، با خود گفتم: شیشه هم از چیزهایی است که زمین آن را می رویاند و گفته اند بر آن چه که زمین می رویاند، می توان سجده کرد

از طرف آن حضرت جواب آمد: بر شیشه سجده مکن. اگر گمان می کنی که آن هم از اشیایی است که زمین آن را می رویاند (این سخن هرچند درست است)، ولی استحاله شده، زیرا شیشه از ریگ و نمک است و نمک هم از زمین شوره زار است (و به زمین شوره زار نمی شود سجده کرد). (27)

ج) احمد بن عیسی گوید: پیامبر را در خواب دیدم که مشتی خرما به من داد. شمردم، 25 دانه بود. وقتی که حضرت هادی (ع) تشریف آوردند، خدمتش رفتم و او مشتی خرما به من داد و (فرمود: اگر پیامبر زیادتیر داده بود، من هم زیادتیر می دادم. شمردم، 25 دانه بود). (28)

د) شیخ بهائی نقل می کند: متوکل اراده کرده بود که به حضرت هادی (ع) اهانت کند. از این رو یک روز که هوا در نهایت حرارت و گرمی بود، دستور داد اعلان کنند که خلیفه اراده کرده تا به صورت سواره به فلان مکان برود و غیر جناب او کسی دیگر نباید سواره باشد و همه مردم از اشراف و اعیان از بنی هاشم و غیر آنان هم در ملازمت او باید پیاده باشند. چون راه دور و هوا در نهایت حرارت بود، حضرت هادی (ع) غرق در عرق شده بود و هر دم بر یکی از خادمان خود تکیه می کرد. در این اثنا یکی از منافقان آن حضرت را دید که بسیار آزرده شده است. خواست که از جانب متوکل عذر آورد و از این رو گفت: ای حضرت، این مشقت و تعب مخصوص شما نیست و خلیفه قصد آزار و اهانت شما نکرده، بلکه جمیع مردم به این تعب گرفتارند. حضرت امام (ع) به آن شخص فرمود: به خدا قسم، ناقه صالح نزد خدای تعالی، عزیزتر از من نبود. سپس آن حضرت این آیه را بیان داشت: «تمتعوا فی دارکم ثلاثه ایام ذلک وعد غیر مکذوب؛» (29) تا سه روز در منازل خود خوش دارید که وعده ای تکذیب ناپذیر است

همان گونه که حضرت فرموده بودند، چهار شب پس از آن سواری، غلامان متوکل بر سر او ریختند و به ضرب تیغ او را پاره پاره کردند و آن مردی که از جانب متوکل عذر آورد، توبه کرد (و از معاصی بازگشت و در سلک پیروان و شیعیان آن بزرگوار قرار گرفت). (30)

حضرت هادی (ع) همانند دیگر ائمه هدی، دانش والایی داشت و دانش او، موهبتی الهی و آسمانی بود که خداوند به آنان اعطا کرده بود. گاهی اهل کتاب سؤالاتی مطرح می کردند که فقط امامان می توانستند به آن ها پاسخ گویند. قیصر، پادشاه روم به یکی از خلفای بنی عباس نوشت که در انجیل دیدم هر کس سوره ای بخواند که خالی از هفت حرف باشد، آتش جهنم بر جسد او حرام می شود. چنین سوره ای را در انجیل و تورات نیافتم و آن حروف عبارت اند از: ث - ج - خ - ز - ش - ظ - ف. آیا شما در کتاب خود چنین سوره ای دارید. خلیفه عباسی، علما و دانشمندان را جمع کرد و آن سؤال را مطرح ساخت، اما کسی نتوانست پاسخ دهد. بنابراین برای یافتن پاسخ، به خدمت امام هادی (ع) رسیدند و مسئله را بیان کردند. امام در جواب فرمود: آن چه آنان در کتاب های خود نیافتند، در قرآن هست و آن، سوره حمد است. پرسیدند: حکمت این حروف چیست؟ امام فرمود: ث از ثبور؛ ج از جحیم؛ خ از خبیث؛ ز از زقوم؛ ش از شقاوت؛ ظ از ظلمت؛ ف از فرقت یا آفت است. این پاسخ را برای قیصر روم فرستادند. او بسیار مشعوف شد و (در همان جا اسلام آورد). 33

حسینعلی متقی نیا، شماره اشتراک 1751

رجال طوسی، ص 409 7)

معجم رجال الحدیث، ج 3، ص 260 - 262 8)

همان، ج 4، ص 324 9)

همان، ج 5، ص 28 10)

همان، ج 10، ص 48 - 49 11)

رجال طوسی، ص 420 12)

شیخ طوسی، الغیبه، ص 215 13)

تاریخ تشیع در ایران، ج 1 14)

عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 260 (15)

نساء (4) آیه 59 (16)

احزاب (33) آیه 66 (17)

مسعودی، اثبات الوصیه، ص 199 - 198 (18)

مرتضی مدرّسی چهاردهی، زندگانی دهمین پیشوای شیعه حضرت امام هادی، ص 79 (19)

باقر شریف قریشی، تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)، ترجمه محمدرضا عطایی، ص 37 و (20)
38.

همان (21)

همان (22)

ابراهیم امینی، الگوی فضیلت امام هادی (ع)، ص 344 - 343 (23)

همان، ص 345 - 344 (24)

باقر شریف قریشی، تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)، ترجمه محمدرضا عطایی، ص 40 (25)

کشف الغمه، ج 2، ص 378 (26)

مسعودی، اثبات الوصیه، ص 433 (27)

اثبات الهداء، ج 6، ص 269 (28)

هود (11) آیه 65 (29)

ترجمه مفتاح الفلاح، ص 278 (30)

علم امام حسن عسکری علیه السلام

تلاشهای علمی امام

عسکری علیه السلام

حضرت عسکری علیه السلام با وجود همه آن فشارها و کنترلها و مراقبتهای بی وقفه حکومت عباسی، یک سری فعالیتهای سیاسی، اجتماعی و علمی در جهت حفظ اسلام و تشیع و مبارزه با افکار ضد اسلامی و ضد شیعی انجام داد که اهم کوششها و تلاشهای علمی - فرهنگی آن حضرت عبارت است از:

تربیت شاگردان

گرچه حضرت عسکری علیه السلام بر اثر نامساعد بودن زمان و محدودیت بسیار شدید که حکومت عباسی اعمال می کرد، موفق به گسترش دانش دامنه دار خود در سطح کل جامعه نشد، ولی در تربیت شاگردانی که هر کدام به سهم خود در نشر و گسترش معارف ناب تشیع و رفع شبهات دشمنان شیعه نقش مهم و به سزایی داشتند، موفق گشت.

که در ⁽¹⁰⁾ شیخ طوسی رحمه الله تعداد شاگردان آن حضرت را بیش از صد نفر ثبت کرده است احمد بن اسحاق اشعری قمی، ابو هاشم : میان آنان چهره های برجسته و مردان وارسته ای، مانند داود بن قاسم جعفری، عبدالله بن جعفر حمیری، ابو عمرو عثمان بن سعید عُمَری (نائب خاص ⁽¹¹⁾ حضرت حجت)، علی بن جعفر، محمد بن حسن صفار و... به چشم می خورند.

تشویق نویسندگان

هر قلم به دست متعهد، نهایت تلاش خود را برای اطلاع رسانی، هدایت و... جامعه به کار می بندد؛ ولی تشویق از نویسندگان و آثار او خستگیها را از تن او دور می کند، و بر فعالیت او می افزاید. و این خود عامل توسعه علم و دانش و آگاهی در جامعه می شود.

حضرت عسکری علیه السلام در کنار تربیت شاگردان از تشویق نویسندگان غافل نبود؛ از جمله داود بن قاسم جعفری می گوید: کتاب «یوم و لیل» از یونس آل یقطین را به حضرت عسکری علیه السلام عرضه داشتم. امام فرمود: «تَصْنِيفُ مَنْ هَذَا؟ نوشته چه کسی است؟» گفتم: نوشته یونس خداوند در مقابل هر حرف، ⁽¹²⁾ است. آن گاه فرمود: «أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ حَرْفٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ عطا فرماید قیامت نوری به او در روز

البتة سیره تمام امامان شیعه بر این بوده که بر نویسندگی و کتابت ترغیب و نویسندگان و قلمزنان را تشویق کنند. حضرت صادق علیه السلام به مفضل بن عمر فرمود: «اُكْتُبْ وَبُثَّ عِلْمُكَ فِي إِخْوَانِكَ، فَإِنْ مِتَّ فَوَرَّثَ كُتُبَكَ بَنِيكَ، فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَرَجٌ مَا يَأْنِسُونَ فِيهِ إِلَّا بِرَادِرَاتِ بَنُويسٍ وَنَشْرَبْدَه! اگر از دنیا رفتی، فرزندان و ارث دانست را بین ⁽¹³⁾ بکُتِبِهِمْ؛ هرج و مرجی فرا می رسد که مردم جز بر نوشته شان انس کتابهایت می شوند. به حقیقت زمان ⁽¹⁴⁾ نمی گیرند] و توجه نمی کنند

و همچنین نقل شده است که برخی آثار را خدمت حضرت عسکری علیه السلام عرضه داشتند که ⁽¹⁵⁾ «!کنید صحیح است بدان عمل ⁽¹⁴⁾ درباره آن نظر دهد. حضرت فرمود: «صَحِيحٌ فَاعْمَلُوا بِهِ؛

بر اثر همین تشویقها بود که شانزده تن از شاگردان حضرت، دست به تألیف زدند و 118 عنوان کتاب، ثمره آن شد. از میان آنها علی بن حسن فضال 36 کتاب، محمد بن حسن صفار 35 کتاب، ⁽¹⁵⁾ عبدالله بن جعفر حمیری 19 کتاب، احمد بن ابراهیم 7 کتاب و هارون بن مسلم 6 کتاب دارد ⁽¹⁶⁾ و همین طور تعداد راویانی که از آن حضرت حدیث نقل نموده اند، به 106 نفر می رسد

تألیف

حضرت عسکری علیه السلام علاوه بر تربیت شاگردان و تشویق نویسندگان، خود نیز دست به قلم برده و کتب و نامه های فراوانی را برای توسعه علم و دانش و هدایت و راهنمایی جامعه از خود به یادگار گذاشته است که به نمونه هایی اشاره می شود

یک. تفسیر القرآن که حسن بن خالد برادر محمد بن خالد آن را نقل کرده است. قابل یادآوری است که امروزه کتابی با عنوان «تفسیر الامام العسکری علیه السلام» موجود است که عالمان رجال و حدیث بر آن نقدها دارند و آن را غیر از نوشته اصلی می دانند

(17). دو. کتاب «المنقبه» که مشتمل بر بسیاری از احکام و مسائل حلال و حرام است

(18). به جز اینها کتب دیگری نیز به آن حضرت منسوب است

سه. نامه های فراوان

در زمان امام حسن عسکری علیه السلام تشیع در مناطق مختلف و شهرهای متعددی گسترش یافته بود و شیعیان در نقاط فراوانی متمرکز شده بودند؛ شهرها و مناطقی، مانند: کوفه، بغداد، نیشابور، قم، آبه (آوه)، مدائن، خراسان، یمن، ری، آذربایجان، سامراء، جرجان و بصره که از پایگاههای شیعیان به شمار می رفتند. در میان این مناطق، به دلائلی سامراء، کوفه، بغداد، قم و نیشابور از اهمیت ویژه ای برخوردار بودند (19).

حضرت برای گسترش فرهنگ تشیع، توسعه علم و دانش، و هدایت و سازندگی، نامه های فراوانی به آن شهرها نوشته است، مانند: نامه آن حضرت به شیعیان قم و آوه که متن آن در کتابها و نامه ای که امام به «ابن بابویه» (21) فراوان حضرت به مردم مدینه، و نامه های (20) مضبوط است، و نامه مفصلی که حضرت خطاب به «اسحاق بن اسماعیل» و شیعیان نیشابور نوشته نوشته، (22) است.

در نامه اخیر، آن حضرت پس از توضیح درباره نقش امامت در هدایت امت اسلامی و تشریح ضرورت و اهمیت پیروی از امامان و هشدار از سرپیچی از فرمان امام، نوشته اند: «.. ای اسحاق! تو فرستاده من نزد ابراهیم بن عبده هستی تا وی به آنچه من در نامه ای که توسط محمد موسی نیشابوری فرستاده ام، عمل کند. تو و همه کسانی که در شهر تو هستند، موظفید بر اساس نامه (23) «مزبور عمل کنید»

پاسخ به شبهات

وجود پرسش و طرح شبهه می تواند باعث بالندگی و رشد جامعه شود، به شرطی که به آن پاسخ صحیح و هدایتگر داده شود. گاه ممکن است در جامعه شبهات ویرانگری به وجود آید که اگر درست جواب داده نشود، کل جامعه اسلامی را می تواند با خطر مواجه کند. یکی از مهم ترین فعالیت های علمی حضرت عسکری علیه السلام شبهه زدایی بود که در این زمینه به برخی نمونه ها اشاره می شود

یک. در دورانی که امام حسن عسکری علیه السلام در زندان بود، یکسال بر اثر خشکسالی قحطی شدیدی به وجود آمد. علمای اسلام مردم را جمع کرده، برای نماز استسقاء (طلب باران) به بیابان بردند و نماز خواندند. این قضیه چندین بار تکرار شد و اثری از باران دیده نشد؛ اما علمای نصارا وقتی با مسیحیان نماز استسقا خواندند، باران آمد و چندین بار این قضیه تکرار شد

این موضوع باعث سرشکستگی و آبروریزی مسلمین شد. یکی از شیعیان به هر نحوی بود، خود را به زندان رساند؛ اما قبل از آنکه جریان را خدمت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کند، با تعجب دید در میان زندان قبر آماده ای وجود دارد. با چشم گریان عرض کرد: من طاقت ندارم شما را در این قبر دفن کنند. حضرت فرمود: ناراحت نباش! خداوند نیز چنین مقدر نکرده است. بعد از شنیدن این سخن، عرض کرد: دو مطلب و پرسش مهم مرا به اینجا کشانده است

پرسش اول این است که در روایات وارده از شما آمده است که با روزگار دشمنی نکنید (لا تُعَادِ الْأَيَّامَ) منظور از این روایات چیست؟

حضرت عسکری علیه السلام فرمود: منظور از روزگار، ما اهل بیت هستیم؛ شبه متعلق به حضرت رسول صلی الله علیه و آله، یکشنبه متعلق به علی علیه السلام [و فاطمه زهرا علیهما السلام]، دوشنبه متعلق به امام حسن و امام حسین علیهما السلام، سه شنبه مربوط به امام سجاد و امام باقر و امام کاظم و امام رضا علیهم السلام، چهارشنبه متعلق به امام جواد و پدرم حضرت هادی علیهما السلام، و پنجشنبه متعلق به من است و جمعه مربوط به فرزندان مهدی علیه السلام می باشد

پرسش دوم این است که علمای اسلام سه روز برای نماز باران به بیابان رفتند و نماز خواندند و بارانی نیامد، ولی علمای نصرانی هر باری که نماز خواندند، باران بارید و اگر امروز هم به دعای

آنها باران ببارد، ترس آن است که مسلمانان و شیعیان در عقیده خود متزلزل شوند و به مسیحیت گرایش پیدا کنند.

حضرت فرمود: عالم نصرانی تکه ای از استخوان بدن یکی از پیامبران را همراه دارد که آن را در میان انگشتان خود گذاشته [و همان را وسیله اجابت دعای خویش قرار داده]؛ لذا باران می بارد. تو خود را فوراً به او برسان و آن را از میان انگشتان او بیرون آور! این عمل باعث پراکندگی ابرها و قطع باران می شود.

آن مرد با سرعت خود را به محل نماز مسیحیان رساند و استخوان را برداشت. اتفاقاً ابرها پراکنده شدند و علمای مسیحی هر چه کردند، باران نبارید؛ لذا شرمند شدند و مسلمانان مخصوصاً شیعیان⁽²⁴⁾ از شک و تردید بیرون آمدند و بر ایمان و اعتقاد خویش استوار گشتند.

به نقل دیگر، خلیفه وقت عباسی امام حسن عسکری علیه السلام را از حبس بیرون آورد و به بیابان برد و جریان را به او عرض کرد. حضرت جریان استخوان را گوشزد نمود و دستور داد یکی از خادمانش استخوان را از دست عالم مسیحی بیرون آورد. او نیز چنین کرد و در نتیجه، باران نیامد.⁽²⁵⁾ آن گاه خود حضرت دست به دعا برداشت و باران شدیدی شروع به باریدن کرد.

دو. مردی از امام یازدهم سؤال کرد: چرا سهم الارث مردان دو برابر سهم الارث زنان است؟ مگر زن بیچاره چه گناهی دارد؟ حضرت عسکری علیه السلام در جواب فرمود: برای اینکه نفقه (و خرج) به عهده مرد بیشتر از زن است؛ مرد در جهاد و جبهه شرکت می کند، هزینه زندگی خانواده اش را باید تأمین کند، در قتل و جرح خطایی پرداخت دیه بر «عاقله» یعنی مردان فامیل⁽²⁶⁾... واجب است، ولی زن در تمام این هزینه ها معاف است.

برخورد با انحرافات و ...

تعریفات

از دیگر فعالیتهای علمی و فرهنگی امام عسکری علیه السلام برخورد با بدعتها، تعریفات و انحرافات بود که در جامعه پیش می آمد؛ مخصوصاً اگر این انحرافات از ناحیه اهل قلم و دانشمندان و علما سر می زد، حضرت نسبت به آن خیلی حساس بود، و این خود درس بزرگی

است برای علما که در مقابل انحرافات و تحریفات و بدعت‌هایی که در جامعه ایجاد می شود، سکوت اختیار نکنند.

به نمونه ای در این زمینه توجه فرمایید

اسحاق کندی» که از فلاسفه اسلام و عرب به شمار می رفت و در عراق اقامت داشت، کتابی «تألیف کرد به نام «تناقضهای قرآن»! او مدتهای زیادی در منزل نشسته و گوشه نشینی اختیار کرده و خود را به نگارش آن کتاب مشغول ساخته بود. روزی یکی از شاگردان او به محضر امام عسکری علیه السلام شرفیاب شد. هنگامی که چشم حضرت به او افتاد، فرمود: آیا در میان شما مرد رشیدی وجود ندارد که گفته های استادان «کندی» را پاسخ گوید؟ شاگرد عرض کرد: ما همگی از شاگردان او هستیم و نمی توانیم به اشتباه استاد خود اعتراض کنیم. امام فرمود: اگر مطالبی به شما تلقین و تفهیم شود، می توانید آن را برای استاد خود نقل کنید؟

شاگرد گفت: آری! حضرت فرمود: بعد از برگشتن نزد استاد با او به گرمی و محبت برخورد کن و سعی نما با او انس و الفت پیدا کنی. هنگامی که کاملاً انس و آشنایی به عمل آمد، به او بگو: مسئله ای برای من پیش آمده است که غیر از شما کسی شایستگی پاسخ آن را ندارد و آن این است که: آیا ممکن است گوینده قرآن از گفتار خود معانی ای غیر از آنچه شما حدس می زنید، اراده کرده باشد؟

او در پاسخ خواهد گفت: بلی! ممکن است چنین منظوری داشته باشد. در این هنگام بگو: شما چه می دانید، شاید گوینده قرآن معانی دیگری غیر از آنچه شما حدس می زنید، اراده کرده باشد و شما الفاظ او را در غیر معنای خود به کار برده باشید! امام در اینجا اضافه کرد: او آدم باهوشی است، طرح این نکته کافی است که او را متوجه اشتباه خود کند.

شاگرد به حضور استاد رسید و طبق دستور امام رفتار کرد تا آنکه زمینه برای طرح مطلب مساعد گردید. سپس سؤال امام را مطرح و جواب پیش بینی شده را گرفت. استاد که می دانست شاگرد او چنین سؤالی را از پیش خود نمی تواند طرح نماید و در حدّ اندیشه او نیست، رو به شاگرد کرد و گفت: تو را قسم می دهم که حقیقت را به من بگویی، چنین سؤالی از کجا به فکر تو خطور کرد؟

شاگرد: چه ایرادی دارد که چنین سؤالی به ذهن من آمده باشد؟

استاد: نه! تو هنوز زود است که به چنین مسائلی رسیده باشی. به من بگو این سؤال را از کجا یاد گرفته ای؟

شاگرد: حقیقت این است که «ابو محمد» مرا با این سؤال آشنا کرد

و جود پرسش و طرح شبهه می تواند باعث بالندگی و رشد جامعه شود، به شرطی که به آن پاسخ صحیح و هدایتگر داده شود

استاد: اکنون واقع امر را گفتی. سپس افزود: چنین سؤلهایی تنها زبینه این خاندان است [آنان هستند که می توانند حقیقت را آشکار سازند]. آن گاه استاد با درک واقعیت و توجه به اشتباه خود، دستور داد آتشی روشن کردند و آنچه را که به عقیده خود درباره «تناقضهای قرآن» نوشته بود،⁽²⁷⁾ تماماً سوزاند

از آنچه گفته شد به خوبی وسعت تلاشهای علمی حضرت آشکار می گردد

وزید صُور صفت بر بساط پهنه خضرا سحرگهان که نسیم حیات چون دم عیسی

که فیض می رسد از مصدر عنایت یکتا بشارت آمد از قدسیان به عالم امکان

قدم نهاد و سحرگه به ارض اقدس بطحا حدیثه مام و حسن نام و عسکری لقب آمد

امام عسکری علیه السلام آن حجت خدای پسر به حضرت هادی پدر به مهدی قائم علیه
تعالی السلام

⁽²⁸⁾ امید نوح و خلیل است و مقتدای مسیحا ز صلب این به وجود آید آن که بعد ظهورش

2. الارشاد، شيخ مفيد، قم، مكتبة بصيرتي، ص 345.
3. سيره پيشوايان، مهدي پيشوايي، مؤسسه امام صادق عليه السلام، چاپ دوم، 1374، ص 621.
- ر. ك: علل الشرايع، صدوق، قم، مكتبة الطباطبائي، ج 1، ص 176 و 230.
- بحار الانوار، مكتبة الاسلاميه، ج 50، ص 251؛ دلائل الامامة، جرير طبري، قم، منشورات الرضي، چاپ سوم، 1363 ه. ش، ص 226.
- بحار الانوار، ج 50، ص 311.
- همان، ص 313.
8. كتاب الغيبة، شيخ طوسي، تهران، مكتبة نينوي الحديثه، ص 134.
9. الفصول المهمه، ابن صباغ مالكي، چاپ قديم، ص 304؛ نور الابصار، شبلنجي، قاهره، مكتبة المشهد الحسيني، ص 166.
- رجال، شيخ طوسي، چاپ نجف، المكتبة الحيدريه، 1381 ه. ق، ص 427.
11. سيره پيشوايان، مهدي پيشوايي، ص 627.
12. بحار الانوار، بيروت، ج 2، ص 150، ح 25؛ رجال النجاشي، ابوالعباس نجاشي، قم، مكتبة الداوري، 1402 ه. ق، ص 447، شماره 1208.
- بحار الانوار، ج 2، ص 150، ح 27.
14. فلاح السائل، سيد ابن طاووس، قم، دفتر تبليغات، ص 183.
15. الذريعة الى تصانيف الشيعة، آغابزرگ تهراني، تهران، المكتبة الاسلاميه، ج 3، ص 149؛ آشنائي با متون حديث، مهريزي، قم، مركز جهاني علوم اسلامي، چاپ اول، ص 77.
- ر. ك: الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج 4، صص 283 - 297؛ آشنائي با متون حديث، مهريزي، ص 77.
17. الذريعة الى تصانيف الشيعة، ج 3، ص 149.

- تدوین السنه، سید محمد رضا حسینی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، 1418 هـ . ق ، ص 18.
- 185.
19. حیاة الامام العسکری، محمد جواد طوسی، قم، دفتر تبلیغات، ص 223؛ تاریخ الشیعه، شیخ محمد حسین مظفر، مکتبه بصیرتی، ص 62، 78 و 102؛ سیره پیشوایان، ص 632.
20. معادن الحکمه فی مکاتب الائمه، فیض کاشانی، ص 264.
21. بحار الانوار، ج 50، ص 317.
22. همان.
23. اختیار معرفه الرجال، شیخ طوسی، دانشگاه مشهد، ص 575؛ بحار الانوار، ج 50، صص 219 - 323.
24. نور الابصار، شبلنجی، ص 167؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج 4، ص 425؛ داستانهای صاحب‌دلان، محمدی اشتیاردی، ج 2 - 1، صص 119 - 120.
25. بحار الانوار، ج 50، ص 370؛ فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، چاپ قدیم، صص 304 - 305.
26. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 437؛ اثبات الهداء، حرّ عاملی، قم، مطبعه العلمیه، ج 3، ص 407، شماره 32.
27. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج 4، ص 424؛ سیره پیشوایان، صص 628 - 630 با تلخیص.
28. (محمد آزردهگان (واصل).

علم امام زمان (عج)

علاوه بر احادیث اهل بیت علیهم السلام در خصوص علم امام معصوم، در مورد علم امام مهدی (عج) که خاتم امامان علیهم السلام می باشند، روایات متعددی نقل شده است. از جمله:

حضرت رسول (ص) در خطبه غدیر در خصوص علم امام مهدی (عج) می فرمایند: نهمین امام از فرزندان حسین (ع) قائم است که خداوند به دست او سرزمین تاریک (زندگی) را نورانی و روشن می کند، و از عدل می آکند، پس از (دوران) ظلم، و علم و دانایی را فراگیر می سازد پس از (دوران) جهل و نادانی. (۴)

رسول اکرم (ص) در خطبه غدیر در خصوص علم امام مهدی (عج) نیز می فرمایند: «أَلَا إِنَّهُ الْغَرَّافُ فِي بَحْرِ عَمِيقٍ؛ ... او شناکننده در دریای ژرف (علم) است. أَلَا إِنَّهُ يَسْمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَ كُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ؛ او علامت گذارنده (نشان دارکننده) صاحبان فضیلت با فضلش و نادانان را با جهالتشان. أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَ الْمَحِيطُ بِهِ؛ ... او وارث تمامی علوم و احاطه کننده آن است. (۵)

امیر المؤمنین (ع) به کمیل بن زیاد نخعی فرمود: ای کمیل! هیچ علمی نیست، مگر این که من آن را می گشایم و هیچ چیزی نیست، مگر این که «قائم» آن را (از جهت کمال به پایان می رساند و) ختم می کند.

هم چنین فرمود: ای کمیل! نیست علمی، مگر این که من گشاینده آنم و سرّی نیست، مگر این که «قائم» کاشف آن خواهد بود. (پرده های تمام فرمول های ناشناخته جهان آفرینش را او به کنار می زند و مهر سر بسته آن را برمی دارد. (۶)

مفضل بن عمر از ابی بصیر روایت کرده که امام صادق (ع) فرمود: «همانا زمانی که کارها به صاحب این امر منتهی شود (کارها را او به دست گیرد) خدای تبارک و تعالی برای او هر پستی را بلند و هر بلندی را پست خواهد کرد تا این که دنیا نزد او، مانند کف دستش خواهد بود، کدام یک از شما اگر مویی در کف دستش باشد آن را نمی بیند. (۷)

شیخ عباس قمی در بخش زندگانی امام کاظم (ع)، در منتهی الآمال، در سؤال راهب از امام کاظم (ع) که پرسید: از هشت حرفی که از آسمان نازل شده، چهار حرف آن در زمین ظاهر شد و چهار حرف دیگر در هوا (معلق) می ماند، آن ها بر چه کسی فرود آید و چگونه تفسیر خواهد کرد؟

امام کاظم (ع) فرمود: «قائم» ما خداوند آنها را بر او نازل می نماید و او تفسیر خواهد کرد و چیزی را به او فرو فرستد که بر هیچ یک از صدیقان و رسولان و هدایت شوندگان نازل نکرده است. (۸)

از همین رو در زیارات مختلف به علم ایشان اشاره شده است. از جمله در زیارت آل یس خطاب به حضرت عرض می کنیم: السلام علیک ایها ... العلم المصوب؛ سلام بر تو ای دانش ریخته و انباشته شده (۹)

«مصوب» اسم مفعول از ماده «صب» است. صب در لغت به معنای ریزش است و هر مصوبی صابی لازم دارد. هر ریخته شده ریزنده ای دارد. ریزنده این دانش ریزان کیست؟ جز ذات مقدس الهی کسی در اینجا مقام صابی و ریزندگی ندارد. خدا صاب است و امام عصر (ع)، علم مصوب و صاحب علم ریخته شده یا نفس علم ریخته شده است. هر کدام از دو احتمال باشد بیان گر مقام علمی حضرتش می باشد.

او شخصیتی است که هستی و وجودش نفس نفیس و اصل بودش علم مصوب است.

وقتی هر چه میان قالب بریزند، همان از قالب بیرون می آید؛ اگر از طلای ناب مذاب حجم قالب را پر کنند، آنچه از قالب بیرون می آید جسمی است از طلای خالص و اگر چیزی مخلوط کنند، آنچه از قالب بیرون می آید غیر خالص است. باید دید قالب ریز و صاب چه کرده و چه در قالب ریخته است؟

در اینجا صاب و قالب ریز خداست. می خواهد قالب آخرین و لیش را بریزد؛ چه می ریزد؟ علم می ریزد؛ علم خالص. قالب وجودی امام عصر، علیه السلام، به صب خدایی از علم مصوب پر شده است. هیچ خلط و مزجی در قالب وجودی او نیست. علم محض است و محض علم؛ آن هم علم خدایی و ربانی.

همه علوم در نزد او جمع شده است. چیزی نیست که علم نامیده شود و در نزد او نباشد؛ مگر علمی که حق متعال به خودش اختصاص داده باشد و الا همه آنچه را غیر از خدا می دانند او می داند و نیز آنچه را غیر از خدا کسی نمی داند. (۱۰)

چنانچه در توقیع شریفشان به شیخ مفید می فرمایند: (۱۱) «فَأَنَا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَنْبَاءِكُمْ وَ لَا يَغُزِبُ عَنْ شَيْءٍ» «ما بر اخبار و احوال شما، آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع و احوال شما، بر ما پوشیده و «من أخبارکم مخفی نیست.

اما علم و دانش ایشان با ظهورشان در اختیار عموم مردم قرار خواهد گرفت. چنانچه امام صادق(ع) فرمودند: «علم بیست و هفت حرف است - بیست و هفت قسمت دارد - همه معارفی که پیامبران صلوات الله علیهم آورده اند، دو حرف است. پس مردم تا امروز بیش از این دو حرف را نشناخته اند. پس زمانی که قائم ما قیام کند بیست و پنج حرف دیگر را ظاهر ساخته و با آن دو حرف قبلی ضمیمه ساخته و در بین مردم منتشر گرداند.(۱۲)

با دقت در روایات فوق، اینکه گفته می شود امام مهدی (عج) از زمان ظهورشان بی خبرند و یا در بین برخی عوام مطلبی به غلط مشهور شده است که «هیچ کس از زمان ظهور خبر ندارد حتی خود امام زمان علیه السلام!!» درست نیست.

قسمت اول (هیچ کس از زمان ظهور خبر ندارد) صحیح است. اما با اعتقاد به جمله دوم (حتی خود امام زمان علیه السلام) ناخواسته نسبت جهل به ساحت مقدس حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام داده می شود که این خود خطای بزرگی است.(۱۳)

امام موسی بن جعفر(ع) می فرماید: دانش ما ائمه بر سه قسم است: علم به گذشته که برای ما تفسیر کرده اند (مفسر یا خداوند بزرگ است یا رسول او یا امام پیش از هر امام)

علم به آینده و آنچه در جهان واقع می شود (در لوح محفوظ یا در جامعه یا مصحف حضرت فاطمه علیها السلام نوشته شده که امام معصوم از همه آنها باخبر است).

علم به آنچه در آینده رخ می دهد (از رویدادهایی که در آنها بدا حاصل می شود) آگاهی ما به آنها از طریق الهام در دل و یا به صورت سخن گفتن فرشته در گوش است و این برترین دانش ماست و هرگز پیامبری بعد از پیامبر ما نخواهد بود.(۱۴)

حضرت آیت الله بهجت رحمه الله، در یکی از سخنرانی های خویش فرمودند: حضرت غائب علیه السلام عجب صبری دارد! با این که از تمام آنچه که ما می دانیم یا نمی دانیم، اطلاع دارد و از همه امور و مشکلات و گرفتاری های ما با خبر است، خود حضرت علیه السلام هم منتظر روز موعود است و خود ایشان می دانند که چه وقت ظهور می کنند. این که گفته می شود آن حضرت علیه السلام وقت ظهورش را نمی داند درست نیست.(۱۵)

فرمایش آیت الله بهجت تعبیری از حدیث امام صادق علیه السلام است که فرمودند: ما اهل صبر هستیم و شیعه ما از ما صبورترند. راوی گوید عرض کردم: فدایت شوم! چگونه شیعیان از شما صبورترند؟ حضرت فرمود: چون ما بر چیزی که می دانیم صبر می کنیم. آنان بر چیزی که نمی دانند، صبر می کنند. (۱۶)

منابع:

- ۱- امام حاضر، مدیر ناظر ص ۲۱۵
- ۲- سیمای جهان در عصر امام زمان (عج) ج ۲ ص ۱۹۰ به نقل از یوم الخلاص ص ۳۳۷
- ۳- احتجاج، ترجمه جعفری ج ۲ ص ۴۸۳
- ۴- کمال الدین شیخ صوق، ج ۱ ص ۲۶۰
- ۵- سیمای جهان در عصر امام زمان (عج) ص ۱۵۰ به نقل از خطبه معروف غدیر حضرت رسول (ص)
- ۶- سیمای جهان در عصر امام زمان (عج) ص ۱۴۹ به نقل از اثبائه الهداء: ۵۲۹/۳ ب ۳۲ ف ۲۳ ح ۴۴۷؛ بیان الأئمة ۳/۲۱۰ از کتاب دار السلام
- ۷- سیمای جهان در عصر امام زمان (عج) ص ۱۵۰ به نقل از بحار الأنوار: ۵۲/۳۲۸ ب ۲۷ ح ۴۶ از کمال الدین؛ بشاره الإسلام: ص ۲۴۳؛ یوم الخلاص: ص ۳۲۵
- ۸- منتهی الامال شیخ عباس قمی، حالات امام کاظم علیه السلام، اواخر فصل دوم
- ۹- مفاتیح الجنان، زیارات حضرت صاحب الزمان (عج)، فرازهای ابتدایی زیارت آل یس
- ۱۰- موعود - آذر و دی ۱۳۷۹، شماره ۲۳ - نگرشی به زیارت آل یاسین
- ۱۱- احتجاج طبرسی، ج ۲ ص ۵۹۵
- ۱۲- عصر ظهور، علی کورانی ص ۳۶۶ به نقل از بحار ج ۵۲ ص ۳۳۶
- ۱۳- امام حاضر، مدیر ناظر ص ۲۱۵
- ۱۴- نشانه های ظهور او ص ۲۸ اصول کافی، ج ۱ ح ۲۶۴

یکی از مسائل مهم در عصر ظهور امام زمان (عج)، پیشرفت و رشد علوم مادی و معنوی است. علم در این زمان به بالاترین حد پیشرفت می رسد؛ همان طور که روایاتی مانند حدیث ذکر شده در پرسش به آن تصریح کرده اند.

باید توجه داشت که این روایت و روایات همانند آن، نمی گویند که همه مردم فوری، بیست و هفت حرف علم را در عصر ظهور یاد می گیرند، بلکه تعبیر در سخن امام صادق (ع)، «أخرج» حروف علم را بیرون می آورد. به این معنا که آن یعنی، حضرت حجت (عج) بقیه [1] است؛ حضرت بیست و هفت حرف علم را برای یادگیری مردم به عرصه ظهور می رساند و سفره علم را در این حد گسترش می دهند، اما آیا هر کسی بیست و هفت حرف را یاد می گیرد و به مرتبه بالای علمی می رسد؟ این بستگی به تلاش و کوشش افراد دارد، و به یقین تعدادی به مرتبه بالای علمی که ذکر شد می رسند، و حلقه های علمی و کلاس های دانش اندوزی را تشکیل می دهند و بر دانش دیگران می افزایند و کسانی که طالب علم باشند در کلاس آنها شرکت می کنند. از گوئی شیعیانم را می نگرم که در مسجد کوفه «: این رو، در روایتی، امام علی (ع) می فرماید [2]. «خیمه ها زده اند و در آن دانش های اصیل قرآنی را به مردم می آموزند

گرچه حضرت ولی عصر (عج) با ظهورشان امکان یادگیری بیست و هفت حرف علم را **نتیجه** حتی امکان رشد علمی دفعی نیز وجود دارد، ولی در همان عصر هم افرادی فراهم می فرماید، و هستند که به قله علمی نمی رسند و رسیدن به قله علمی نیازمند تلاش آنها است عیناً همانند مرتبه بالای تقوایی که هر کس می تواند با تلاش و کوشش آن را به دست آورد. پس همان طور که رسیدن به قله تقوا نیازمند مجاهدت است، رسیدن به درجه بیست و هفتم علم نیز نیاز به تلاش و پیگیری دارد.

الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ « [1]

غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ وَضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يُبَثَّهَا سَبْعَةٌ وَعِشْرِينَ حَرْفًا؛ مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج 52، ص 336، مؤسسه الوفاء، بیروت، سال 1404 ق

كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى شِيعَتِنَا بِمَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَقَدْ ضَرَبُوا الْفَسَاطِيطَ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ الْقُرْآنَ كَمَا « [2]

«أنزل»؛ همان، ص 364

(علم و آگاهی امام زمان(عج

با توجه به ولایت تکوینی امام معصوم حدیثی در مورد امام عصر وارد شده است
که امام زمان هفته ای یک بار به اعمال شیعیان رسیدگی می کنند. چگونه این
حدیث با ولایت تکوینی امام معصوم(ع) قابل انطباق است؟

از مجموع روایات مربوط به علم امام – که در ادامه به برخی از آنها اشاره می شود – چنین 1.

استفاده می شود که امام معصوم از آن حیث که بشر است مانند دیگر افراد بشر بوده فرقی از حیث بشری با آنها ندارد ، اما از آن حیث که امام و حجت خدا و خلیفه او در زمین است ، به اذن و مشیت خدا ، علم بالفعل به تمام امور داشته و لحظه ای دچار غفلت نمی شود. طبق این گونه روایات امام معصوم حتی در خواب نیز گرفتار غفلت نمی شود چه رسد به وقت بیداری

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْإِمَامِ بِمَا فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ وَهُوَ « 1)

فِي بَيْتِهِ مُرَخًى عَلَيْهِ سِتْرُهُ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِلنَّبِيِّ ص خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبٌّ وَدَرَجٌ وَرُوحُ الْقُوَّةِ فِيهِ نَهْضٌ وَجَاهِدٌ وَرُوحُ الشَّهْوَةِ فِيهِ أَكْلٌ وَشَرِبٌ وَآتَى النِّسَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَرُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ أَمْرٌ وَعَدْلٌ وَرُوحُ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلُ النُّبُوَّةِ فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ ص انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصَارَ فِي الْإِمَامِ وَرُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَلَا يَغْفُلُ وَلَا يَلْهُو وَلَا يَسْهُو وَالْأَرْبَعَةُ الْأَرْوَاحُ تَنَامُ وَتَلْهُو وَتَغْفُلُ وَتَسْهُو وَرُوحُ الْقُدُسِ ثَابِتٌ يَرَى بِهَ مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا وَبَرْهَا وَبَحْرِهَا قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ يَتَنَاوَلُ الْإِمَامُ مَا بَعْدَادَ بِيَدِهِ قَالَ نَعَمْ وَمَا دُونَ الْعَرْشِ.

مفضل بن عمر گفت: به حضرت صادق (ع) عرض کردم: از کجا امام اطلاع دارد از اطراف جهان با اینکه در خانه نشسته و پرده آویخته است؟! فرمود ای مفضل! خداوند برای پیامبر پنج [مرتبه] روح قرار داده: روح الحیات که با آن حرکت می کند، می رود و می آید. و روح القوه که با آن حرکت می کند و جهاد می نماید. و روح الشهوة که با آن می خورد و می آشامد و با زنان از راه حلال همبستر می شود. و روح ایمان که به وسیله آن دستور می دهد و عدالت می ورزد. و روح القدس که به وسیله آن بار نبوت را بر می دارد. وقتی پیامبر از دنیا رفت روح القدس به امام منتقل می شود.

روح القدس نمی خوابد و دچار غفلت نمی شود و اهل لهو و بیهوده کاری نیست و سهو و اشتباه نمی کند؛ ولی چهار روح دیگر می خوابند و دارای لهو و غفلت و سهو هستند روح القدس ثابت است. نبی یا امام به وسیله او آنچه را در شرق و غرب و خشکی و دریا است می بیند. عرض کردم آیا امام می تواند چیزی را که در بغداد است با دست خود بردارد فرمود: آری و هر آنچه را که (پائین تر از عرش است.) (بحار الأنوار، ج 25، ص 58)

طبق این سنخ از روایات که تعداد آنها بسیار زیاد است، امام معصوم صاحب رتبه ای از وجود است که از آن تعبیر به روح القدس می شود؛ و حقیقت امامت ناشی از این رتبه ی وجودی است. طبق برخی دیگر از روایات، این روح، اعظم از تمام ملائک بوده از جبرئیل، سید الملائک نیز عظیمتر است لذا احاطه ی وجودی به تمام موجودات پایین تر از عرش دارد.

و علم حضوری چیزی نیست جز احاطه ی وجودی. بنا بر این امام معصوم به هر آنچه در رتبه ی وجودی پایین تر از عرش است علم بالفعل دارد. البته اهل بیت (ع) در برخی روایات این حقیقت را به گونه ای بیان نموده اند که گویی روح القدس موجودی خارج از وجود خود آنهاست، که به نظر می رسد این نحوه از بیان به خاطر قصور فهم مخاطب بوده است. البته فرض دوگانگی بین روح القدس و امام در عین اتحاد آن دو نیز از لحاظ فلسفه ی صدرایی به آسانی قابل توجیه است.

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ « 2)
عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ قَالَ هُمْ الْأَئِمَّةُ

يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ مَي گوید از امام صادق (ع) از قول خدای عز و جل پرسیدم که می فرماید: «عمل کنید! خداوند و فرستاده ی او و مؤمنان، اعمال شما را می بینند.» امام فرمودند: ایشان (مؤمنان) همان

(ائمه هستند.) (کافی، ج 1، ص 219)

در این حدیث شریف و آیه ی ضمن آن رؤیت نبی و امام در ردیف رؤیت خدا قرار گرفته که لحظه به لحظه است.

« قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ لَوْ كَانَ لِلْإِسْنَتِكُمْ أَوْكِيَةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِئٍ بِمَا لَهُ وَعَلَيْهِ » (3)

امام باقر علیه السلام فرمودند: اگر زبانهای شما لجام و بندی می داشت (و اسرار را فاش نمی کردید) سود و زیان آینده ی هر مردی را برایش گزارش می دادم. (الکافی، ج 1، ص 264)

أَبَا بَصِيرٍ يَقُولُ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مِنْ أَيْنَ أَصَابَ أَصْحَابَ عَلِيٍّ مَا أَصَابَهُمْ مَعَ عِلْمِهِمْ « (4)

بِمَنَ يَا هُمْ وَ بَلَا يَا هُمْ قَالَ فَأَجَابَنِي شِبْهُ الْمَغْضَبِ مِمَّنْ ذَلِكَ إِلَّا مِنْهُمْ فَقُلْتُ مَا يَمْنَعُكَ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ ذَلِكَ بَابٌ أُغْلِقُ إِلَّا أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ عَلَيْهِمَا فَتَحَ مِنْهُ شَيْئًا يَسِيرًا ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ أَوْلَئِكَ كَانَتْ عَلَى أَقْوَاهِهِمْ أَوْكِيَةٌ

ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا به اصحاب علی علیه السلام مصیبت ها رسید با وجود آنکه از مرگ و مصیبت خود آگاه بودند؟ حضرت به مانند شخص خشمگین به من جواب داد: آن مصیبت ها تنها از ناحیه خودشان به آنها رسید. عرض کردم: قربانت کردم مانع شما چیست؟ (که مرگ و مصیبت اصحاب خود را به آنها نمی گوید؟) فرمودند: این دری است بسته شده، تنها حسین بن علی صلوات الله علیهما اندکی از آن را گشود (که در شب عاشورا شهادت و مصیبت اصحابش را به آنها خبر داد) سپس فرمود ای ابا محمد: اصحاب آن حضرت بر دهان خود (لجام و بندی داشتند.) (الکافی، ج 1، ص 265)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سُئِلَ عَلِيُّ عَ عَنْ عِلْمِ النَّبِيِّ ص فَقَالَ عِلْمُ النَّبِيِّ عِلْمُ جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَ عِلْمُ مَا كَانَ وَ عِلْمُ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ ثُمَّ قَالَ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ عِلْمَ النَّبِيِّ ص وَ عِلْمُ مَا كَانَ وَ عِلْمُ مَا هُوَ كَائِنٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ قِيَامِ السَّاعَةِ

ابو بصیر از حضرت باقر نقل کرد که از علی علیه السلام در مورد علم پیامبر پرسیدند. امام فرمودند: علم تمام انبیاء است و علم گذشته و علم آنچه تا روز قیامت بیاید. سپس فرمودند: قسم به آن کسی که جانم در دست اوست، من دارای علم پیامبرم و علم گذشته و علم آینده تا فاصله بین (من و قیامت.) (بحار الأنوار، ج 26، ص 110)

عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ « (6)

فَرَدَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ مَرْحَبًا يَا سَعْدُ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ بِهَذَا الْإِسْمِ سَمَّيْنِي أُمِّي وَ مَا أَقَلَّ مَنْ يَعْرِفُنِي بِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ صَدَقْتَ يَا سَعْدُ الْمَوْكَلِيُّ فَقَالَ الرَّجُلُ جَعَلْتُ فِدَاكَ بِهَذَا كُنْتُ أَلْقَبُ

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا خَيْرَ فِي اللَّقَبِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ
الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ مَا صِنَاعَتُكَ يَا سَعْدُ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ نَنْظُرُ فِي النُّجُومِ لَا
يُقَالُ إِنَّ بِالْيَمَنِ أَحَدًا أَعْلَمَ بِالنُّجُومِ مِنَّا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَمْ ضَوْءُ الْمُشْتَرَى عَلَى ضَوْءِ الْقَمَرِ دَرَجَةٌ
فَقَالَ الْيَمَانِيُّ لَا أَذْرِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع صَدَقْتَ كَمْ ضَوْءُ الْمُشْتَرَى عَلَى ضَوْءِ عِطَارِدٍ دَرَجَةٌ فَقَالَ
الْيَمَانِيُّ لَا أَذْرِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع صَدَقْتَ فَمَا اسْمُ النَّجْمِ الَّذِي إِذَا طَلَعَ هَاجَتِ الْإِبِلُ فَقَالَ
الْيَمَانِيُّ لَا أَذْرِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع صَدَقْتَ فَمَا اسْمُ النَّجْمِ الَّذِي إِذَا طَلَعَ هَاجَتِ الْبَقَرُ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ
لَا أَذْرِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع صَدَقْتَ فَمَا اسْمُ النَّجْمِ الَّذِي إِذَا طَلَعَ هَاجَتِ الْكِلَابُ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ لَا
أَذْرِي فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع صَدَقْتَ فِي قَوْلِكَ لَا أَذْرِي فَمَا رَحَلُ عِنْدَكُمْ فِي النَّجْمِ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ
نَجْمٌ نَحْسٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَا تَقُلْ هَذَا فَإِنَّهُ نَجْمٌ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَهُوَ نَجْمُ
الْأَوْصِيَاءِ وَهُوَ النَّجْمُ الثَّاقِبُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ الْيَمَانِيُّ فَمَا مَعْنَى الثَّاقِبِ فَقَالَ إِنَّ مَطْلِعَهُ
فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ فَإِنَّهُ ثَقَبَ بِضَوْئِهِ حَتَّى أَضَاءَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَمِنْ ثَمَّ سَمَّاهُ اللَّهُ النَّجْمَ الثَّاقِبَ ثُمَّ
قَالَ يَا أَخَا الْعَرَبِ عِنْدَكُمْ عَالِمٌ قَالَ الْيَمَانِيُّ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ بِالْيَمَنِ قَوْمًا لَيْسُوا كَأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ
فِي عِلْمِهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَمَا يَبْلُغُ مِنْ عِلْمِ عَالِمِهِمْ قَالَ الْيَمَانِيُّ إِنَّ عَالِمَهُمْ لَيَزْجُرُ الطَّيْرَ وَيَقْفُو
الْأَثَرَ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ مَسِيرَةَ شَهْرٍ لِلرَّأْيِ الْمُحِثِّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَإِنَّ عَالِمَ الْمَدِينَةِ أَعْلَمُ مِنْ
عَالِمِ الْيَمَنِ قَالَ الْيَمَانِيُّ وَمَا يَبْلُغُ مِنْ عِلْمِ عَالِمِ الْمَدِينَةِ قَالَ إِنَّ عِلْمَ عَالِمِ الْمَدِينَةِ يَنْتَهِي إِلَى أَنْ يَقْفُو
الْأَثَرَ وَلَا يَزْجُرُ الطَّيْرَ وَيَعْلَمَ مَا فِي اللَّحْظَةِ الْوَاحِدَةِ مَسِيرَةَ الشَّمْسِ تَقْطَعُ اثْنَيْ عَشَرَ بُرْجًا وَاثْنَيْ عَشَرَ
بَرًّا وَاثْنَيْ عَشَرَ بَحْرًا وَاثْنَيْ عَشَرَ عَالِمًا فَقَالَ لَهُ الْيَمَانِيُّ مَا ظَنَنْتُ أَنْ أَحَدًا يَعْلَمُ هَذَا وَمَا يَدْرِي مَا كُنْهُهُ
. قَالَ ثُمَّ قَامَ الْيَمَانِيُّ

ابان بن تغلب گفت: خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی از اهالی یمن وارد شد
سلام کرد امام جواب داده فرمود: مرحبا ای سعد آن مرد گفت: مادرم مرا به این نام نامیده اما
کمتر کسی به این نام من آشنا است. حضرت صادق فرمود: یا سعد المولی. مرد یمنی گفت: فدایت
شوم مرا به این لقب صدا می زدند حضرت صادق فرمود: لقب خوب نیست خداوند در قرآن
میفرماید: وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ. فرمود: شغل تو چیست؟ عرض کرد
فدایت شوم خانواده ی ما منجم هستند. در یمن کسی واردتر از ما به این علم نیست. حضرت
صادق علیه السلام پرسید: نسبت نور مشتری با ماه چند درجه است؟ یمنی گفت نمی دانم. فرمود:
نسبت نور مشتری با عطارد چقدر است؟ جواب داد نمی دانم. حضرت صادق فرمود: اسم

ستاره‌ای که وقتی طلوع کند شتر به هیجان در می‌آید چیست؟ جواب داد نمی‌دانم. امام فرمود: راست گفتی. سؤال فرمود: اسم ستاره‌ای که وقتی طلوع کرد گاو به هیجان در می‌آید چیست؟

• یعنی جواب داد نمی‌دانم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: راست می‌گوئی

اسم ستاره‌ای که وقتی طلوع کند سگها به هیجان می‌آیند چیست؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: راست می‌گوئی که می‌گوئی نمی‌دانم. فرمود: زحل در نظر شما میان ستارگان چگونه است؟ گفت ستاره‌ای نحس است. حضرت صادق فرمود: این حرف را زن این ستاره‌ی امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و آن ستاره‌ی اوصیا است و آن نجم ثاقب است که خدا در قرآن فرمود

یمانی گفت: معنی ثاقب چیست؟ فرمود: طلوعش در آسمان هفتم است و با نورش شکاف به وجود آورده به طوری که آسمان دنیا را روشن کرده به همین جهت آن را نجم ثاقب نامیده.

سپس فرمود: برادر عرب! آیا در نزد شما عالمی هست؟ یمانی گفت: فدایت شوم در یمن گروهی هستند که هیچ کس به آنها در علم نمی‌رسد حضرت صادق فرمود: علم عالم یمن چقدر است؟

یمانی گفت: عالم آنها به وسیله پرنده که او را رها می‌کند و تعقیب رفتنش را با فال‌گیری می‌نماید در یک ساعت باندازه‌ی یک ماه که سواری سریع راه برود اطلاع پیدا می‌کند. حضرت صادق فرمود: عالم مدینه از عالم یمن داناتر است

یمانی گفت: مقدار علم عالم مدینه چقدر است؟ فرمود: عالم مدینه بدون اینکه پرنده‌ای را بپراند در یک لحظه از مسیر خورشید در دوازده برج و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده عالم اطلاع دارد. مرد یمانی گفت: گمان نمی‌کنم کسی این قدر اطلاع داشته باشد و حقیقت آن را نمی‌توان فهمید. آنگاه از جای خود برخاست. (بحار الأنوار، ج 26، ص: 113)

عَنِ الصَّادِقِ ع قَالَ وَاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِينَا عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَعِنْدَكُمْ عِلْمُ الْغَيْبِ فَقَالَ لَهُ وَيْحَكَ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ وَيَحْكُمُ وَسَعُوا صُدُورَكُمْ وَلْتَبْصُرْ أَعْيُنُكُمْ وَلْتَعِ قُلُوبُكُمْ فَحُجَّهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي خَلْقِهِ وَلَنْ يَسَعَ ذَلِكَ إِلَّا صَدْرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ قُوَى قُوَّتُهُ كَقُوَّةِ جِبَالٍ تَهَامَةٌ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُحْصِيَ لَكُمْ كُلَّ حَصَاةٍ عَلَيْهَا لَأَخْبَرْتُكُمْ وَمَا مِنْ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ إِلَّا وَالْحَصَى تَلِدُ إِيلَادًا كَمَا يَلِدُ هَذَا الْخَلْقُ وَاللَّهُ لَتَتَّبَاعُضُونَ بَعْدِي حَتَّى يَأْكُلَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا. ————— حضرت صادق علیه السلام فرمودند: به خدا قسم علم

گذشتگان و آیندگان به ما داده شده است. مردی از اصحاب امام عرض کرد فدایت شوم آیا شما از غیب اطلاع دارید؟ فرمود: وای بر تو من نطفه‌هائی که در صلب مردان و رحم زنان هست می‌

دانم. گسترش دهید سینه‌های خود را و بینا باشید و بر دل بسپارید. ما حجت خدای تعالی میان مردمیم و نمی تواند این معنی را تحمل نماید مگر سینه‌ی هر مؤمن قوی که نیرویش به اندازه نیروی کوههای تهامه باشد جز با اجازه خدا. سوگند به خدا اگر بخواهم بشمارم برای شما سنگ‌ریزه‌ای که بر روی آن کوههاست می شمارم. در هر روز و شب ریگها به وجود می آیند. مثل زاد و ولد مردم

به خدا قسم شما بعد از من شما با یک دیگر به دشمنی می پردازید تا آنجا که همدیگر را می

(خورید). (به جان یک دیگر می افتید.) « (بحار الأنوار ، ج 26، ص: 27

بُكَيْرُ بْنُ أَعْيَنَ قَالَ قُبِضَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ عَلَى ذِرَاعِ نَفْسِهِ وَقَالَ يَا بُكَيْرُ هَذَا وَاللَّهِ جِلْدُ رَسُولٍ « (8) اللَّهُ وَهَذِهِ وَاللَّهِ عُرُوقُ رَسُولِ اللَّهِ وَهَذَا وَاللَّهِ لَحْمُهُ وَهَذَا عَظْمُهُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَاعْلَمُ مَا فِي الْأَرْضِ وَاعْلَمُ مَا فِي الدُّنْيَا وَاعْلَمُ مَا فِي الْآخِرَةِ فَرَأَى تَغْيِرَ جَمَاعَةً فَقَالَ يَا بُكَيْرُ إِنِّي لَأَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى إِذْ يَقُولُ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ. —————

بکیر بن اعین گفت حضرت صادق علیه السلام آرنج خود را گرفت و فرمود بکیر! به خدا سوگند این پوست پیامبر اکرم است و به خدا سوگند این رگهای پیامبر است به خدا قسم این گوشت او و استخوان اوست. سوگند به خدا من می دانم آنچه در زمین و آنچه در دنیا است و می دانم آنچه در آخرت است. در این موقع متوجه تغییر قیافه‌ی بعضی از حاضران شد

فرمود: ای بکیر! من این مطالب را از روی کتاب خدا می دانم زیرا در این آیه میفرماید: وَنَزَّلْنَا

(عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ.) (بحار الأنوار ، ج 26، ص 28

أَنَّ أَبَا ذَرٍّ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ص وَكَانَ نَائِمًا فِي حَائِطٍ فَكَّرَهُ أَنْ يُنَبِّهَهُ فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَبْرِئَ نَوْمَهُ مِنْ « (9) يَقْطِطِهِ فَنَاقِلَ عَسِيبًا يَابِسًا فَكَسَرَهُ فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ يَا أَبَا ذَرٍّ أَمَا تَعْلَمُ أَنِّي أَرَى أَعْمَالَكُمْ فِي مَنَامِي كَمَا أَرَى فِي يَقْطِطِي إِنَّ عَيْنِي تَنَامَانٍ وَلَا يَنَامُ قَلْبِي

پیامبر اکرم- صلی الله علیه و آله- در بستانی خوابیده بود که ابو ذر به حضور آن حضرت آمد و خواست ببیند پیامبر بیدار است یا خوابیده. شاخه‌ی خشکی را شکست، وقتی پیامبر صدای آن را شنید، فرمود: «ای ابا ذر! آیا نمی دانی من اعمال شما را در خواب می بینم همانگونه که در بیداری (می بینم. چشمان من می خوابند ولی قلبم به خواب نمی رود.» (الخرائج و الجرائح ، ج 1، ص 106

در عین اینکه در برخی روایات – مثل روایات پیش گفته – سخن از علم بالفعل امام به تمام 2.

امور است ، در روایات دیگری از عرضه‌ی اعمال بندگان به محضر امام ، در اوقات خاص نیز

سخن گفته شده

عن عبد الله بن أبان الزيات، و كان مكينا عند الرضا عليه السلام - قال: قلت للرضا عليه « 1) السلام: ادع الله لي و لأهل بيتي، فقال: أ و لست أفعل؟ و الله إن أعمالكم لتعرض على في كل يوم و ليلة، قال: فاستعظمت ذلك، فقال لي: أما تقرأ كتاب الله عز و جل؟ و قل اعملوا فسيرى الله عَمَلَكُمْ و رَسُولُهُ و الْمُؤْمِنُونَ قال: هو و الله على بن أبيطالب عليه السلام

از عبد الله بن ابان زيات روايت شده و او نزد حضرت رضا (ع) صاحب آبرو و مقام بود كه گفت به حضرت رضا (ع) عرض كردم در باره من و خاندانم خدا را بخوانيد و دعا نماييد، پس حضرت فرمود: آيا من دعا نميكنم؟ به خدا سوگند در هر روز و شب اعمال شما بر من عرضه مي شود، راوي گويد من اين مطلب را بزرگ شمردم، پس حضرت به من فرمود: آيا كتاب خداي با عزت و جلال را نمي خواني: و قل اعملوا فسيرى الله عَمَلَكُمْ و رَسُولُهُ و الْمُؤْمِنُونَ، حضرت فرمود، به خدا قسم مقصود از مؤمنون در اين آيه على بن ابى طالب (ع) است.» (طرائف الحكم، ج 2، ص 423)

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَانَ يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صِ تُعْرَضُ « 2) عَلَيْهِ أَعْمَالُ أُمَّتِهِ كُلِّ خَمِيسٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عِ لَيْسَ هَكَذَا وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صِ يُعْرَضُ عَلَيْهِ أَعْمَالُ أُمَّتِهِ كُلِّ صَبَاحٍ أَوَّارِهَا وَفَجَارِهَا فَاحْذَرُوا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسِيرَى اللَّهُ . عَمَلَكُمْ و رَسُولُهُ و الْمُؤْمِنُونَ وَ سَكَتَ قَالَ أَبُو بصيرٍ إِنَّمَا عَنِ الْأَئِمَّةِ عِ

ابو بصير گفت به حضرت صادق عليه السلام عرض كردم ابو الخطاب مي گويد اعمال امت پيغمبر هر هفته روز پنجشنبه خدمت پيغمبر صلى الله عليه و آله عرضه مي شود. حضرت صادق عليه السلام فرمودند: چنين نيست بلكه اعمال امتش هر روز صبح، چه مردمان خوب و چه بد، بر آن جناب عرضه مي شود، مواظب باشيد همين است تفسير آيه ي «و قل اعملوا فسيرى الله عَمَلَكُمْ و رَسُولُهُ و الْمُؤْمِنُونَ» و امام عليه السلام سكوت كرد از تفسير «مؤمنين» ابو بصير گفت منظور از مؤمنين ائمه (عليهم السلام هستند.» (بحار الأنوار، ج 23، ص 340)

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صِ وَهُوَ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ إِنَّ مَقَامِي بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ خَيْرٌ « 3) لَكُمْ وَ إِنَّ مَفَارِقِي إِيَّاكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا مَقَامُكَ بَيْنَ أَظْهَرِنَا فَهُوَ خَيْرٌ لَنَا فَكَيْفَ يَكُونُ مَفَارِقَتُكَ إِيَّانَا خَيْرًا لَنَا قَالَ عِ أَمَا مَقَامِي بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ

يَسْتَغْفِرُونَ يَعْنِي يُعَذِّبُهُمْ بِالسَّيْفِ فَأَمَّا مُفَارَقَتِي إِيَّاكُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لَأَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَى كُلِّ إِثْنَيْنِ وَخَمِيسٍ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنٍ حَمِدْتُ اللَّهَ تَعَالَى عَلَيْهِ وَمَا كَانَ مِنْ سَيِّئٍ اسْتَغْفَرْتُ لَكُمْ. حضرت باقر علیه السلام نقل فرمودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که میان جمعی از اصحاب بودند فرمودند: بودن من بین شما برایتان خوب است و رفتن من از میان شما نیز برایتان سودمند است. جابر بن عبد الله انصاری از جای حرکت کرده گفت یا رسول الله! بودن شما میان ما که مسلم برایمان خوب است اما چگونه رفتن شما از میان ما برایمان خوب است؟ فرمود اما بودن به این دلیل که خداوند در این آیه می فرماید: «ما كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ». خدا هرگز آنها را عذاب نمی کند تا تو در میانشان باشی و عذابگر ایشان نیست تا وقتی که استغفار کنند.» اما مفارقت من برای شما خوب است زیرا اعمال شما در هر دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می شود هر کار خوب که می بینم خدا را سپاس می کنم (و کار بد را برایتان استغفار می نمایم.) (بحار الأنوار، ج 23، ص 338)

عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ إِذْ قَالَ لِي مُبْتَدِئًا مِنْ قَبْلِ نَفْسِهِ يَا « 4) دَاوُدُ لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَى أَعْمَالِكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَرَأَيْتُ فِيمَا عُرِضَ عَلَى مِنْ عَمَلِكَ صَلَاتَكَ لِابْنِ عَمِّكَ فَلَانَ فَسَرَّنِي ذَلِكَ إِنِّي عَلِمْتُ أَنَّ صَلَاتَكَ لَهُ أَسْرَعُ لِفَنَاءِ عُمرِهِ وَقَطْعِ أَجَلِهِ قَالَ دَاوُدُ وَكَانَ لِي ابْنُ عَمٍّ مُعَانِدٌ خَبِيثٌ بَلَغَنِي عَنْهُ وَعَنْ عِيَالِهِ سُوءٌ حَالِهِ فَصَكَكَتُ لَهُ نَفَقَةً قَبْلَ خُرُوجِي إِلَى مَكَّةَ فَلَمَّا صَبَرْتُ بِالْمَدِينَةِ أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عِ بِذَلِكَ

داود بن کثیر رقی گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام نشسته بودم قبل از اینکه من سخنی بگویم ایشان بی سابقه فرمودند: ای داود! روز پنجشنبه اعمال شما را بر من عرضه داشتند در بین آنچه از اعمال تو عرضه شد مشاهده کردم صله ی رحمی که در مورد پسر عمویت فلانی کرده بودی مرا خوشحال نمود من می دانم این صله ی رحم تو زودتر موجب هلاک او می شود.

داود گفت پسر عمویی داشتم که دشمن اهل بیت و خیلی خبیث بود، شنیدم وضع مالی او خوب نیست قبل از رفتن به مکه مقداری پول برایش حواله دادم وقتی به مدینه رسیدم حضرت صادق

(علیه السلام جریان را به من فرمود.) (بحار الأنوار، ج 23، ص 339)

از مجموع این قبیل روایات که تنها به چند مورد از آنها از باب نمونه اشاره شد چنین استفاده می شود که:

۱- اعمال انسانها هر روز و هر شب خدمت امام یا نبی عرضه می شود 1

- ۱- اعمال انسانها هر روز صبح خدمت امام یا نبی عرضه می شود²
 - ۲- اعمال انسانها روزهای پنجشنبه خدمت امام یا نبی عرضه می شود³
 - ۳- اعمال انسانها روزهای دوشنبه و پنجشنبه خدمت امام یا نبی عرضه می شود⁴
 - ۴- حال باید دید وجه جمع این روایات چگونه است
- :وجه اول

روشن است که مورد اول یعنی عرضه ی اعمال در هر روز و شب شامل همه موارد بوده ، دیگر موارد از باب ذکر مورد خاصند. برای مثال کسی که تمام روز و شب (تمام بیست و چهار ساعت) در محلّ مشخصی است ، اگر به کسی گفت من هر روز صبح در فلان مکان هستم یا اگر گفت من هر پنجشنبه و دوشنبه در فلان مکان هستم سخن نادرستی نگفته است. در مورد روایات فوق نیز به نظر می رسد که اهل بیت (ع) به دلائلی به هر کسی نمی گفتند که هر لحظه اعمال شما به ما عرضه می شود بلکه بنا به ظرفیت افراد گاه می فرمودند هر روز و شب (تمام مدّت) اعمال شما به ما عرضه می شود و به برخی دیگر که ظرفیت کمتری داشتند می فرمودند: اعمال شما هر روز صبح خدمت امام عرضه می شود ؛ و به کسانی که ظرفیت خیلی کمتری داشتند می فرمودند هفته ای دو روز یا یک روز اعمال شما به ما عرضه می شود

در خود روایات نیز به وضوح دیده می شود که راویان خودشان اعتراف نموده اند که قبول این گونه مطالب برای خودشان یا دیگر حاضران سخت بوده است. همچنین خود معصومین در برخی روایات به کم ظرفیتی اصحابشان اشاره فرموده اند

:وجه دوم

دیدن غیر از نگاه کردن است ؛ و نگاه نمودن عادی غیر از نگاه همراه با توجه است. برای مثال انسان وقتی در خیابان راه می رود افراد گوناگون را می بیند ولی به آنها نگاه نمی کند. لذا اگر آخر خیابان از او بخواهند افرادی را که دیده است به خاطر بیاورد بسیاری از آنها را نمی تواند به خاطر بیاورد. اما اگر به او بگویند که به افراد اطرافت نگاه کن و در آخر خیابان آنها را به خاطر بیاور! در آن صورت شخص ، فراتر از دیدن ، نگاه خواهد نمود. حال اگر در ضمن این نگاه نمودن چشمش به شخص آشنا و مهمی هم افتاد ، فراتر از نگاه به او توجه ویژه نیز خواهد داشت. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». کسانی که

پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی می فروشند، آنها بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت؛ و خداوند با آنها سخن نمی گوید و به آنان در قیامت نگاه نمی کند و آنها را (از گناه) پاک نمی سازد؛ و عذاب دردناکی برای آنهاست. «(آل عمران: 77) روشن است که خداوند متعال همه ی موجودات و از جمله اهل جهنّم را می بیند اما خداوند متعال طبق این آیه ی شریفه به برخی از اهل جهنّم نگاه نمی کند. یعنی به آنها توجّه خاصّ و رحیمانه ندارد.

معصوم (ع) طبق علم خاصّ خود هر لحظه اعمال بندگان خدا را می بیند همانگونه که دیگر موجودات عالم را هم می بیند. اما گاه امام معصوم به اعمال افراد خاصّی مثل شیعیان یا دشمنان اسلام نگاه هم می کند و از طریق ولایت تکوینی خود، در آنها تصرفاتی انجام می دهد. برای مثال اگر معصیتی از شیعیان دید توبه را بر دل آنها القاء می کند یا برای آنها استغفار می نماید. یا اگر توطئه ای از دشمنان دید مکر آنها را چاره می کند. افزون بر اینها مواقع خاصّی از روز یا هفته نیز نامه ی اعمال بندگان، از سوی ملائک خدمت امام عرضه می شود تا با امضای او، آن اعمال در پرونده ی موجود در علّیین یا سجّین به ثبت برسند. چون اوّل ملائک روز غیر از ملائک شبند. علامه مجلسی در این باره فرموده است: «و يدل كثير من الأخبار على أن ملائكة الليل غير ملائكة النهار. — روايات زيادية دلالت بر این دارند که ملائک شب غیر از ملائک روزند.»

(بحار الأنوار، ج 56، ص 232) لذا وقتی ملائک روز یا شب همراه با نامه اعمال بندگان به آسمانهای معنوی صعود می کنند آن را به امضای خلیفه الله فی الارض می رسانند و بعد از آن به اذن او صعود می کنند. ثانیاً طبق روایات نامه ی اعمالی که فرشتگان کاتب اعمال (رقیب و عتید) می نویسند غیر از نامه ی اعمال اصلی افراد است

در این موقع است که امام معصوم به اعمال افراد خاصّی نظر ویژه نموده و چه بسا به برخی اعمال ناشایست شیعیان خاصّ اذن صعود نمی دهد تا صاحبش فرصت بیشتری برای توبه داشته باشد. چون فرق زیادی است بین توبه ی قبل از ثبت عمل با توبه ی بعد از ثبت آن. بخصوص که توفیق توبه، قبل از ثبت عمل آسانتر به دست می آید. از روایات استفاده می شود که خود ملائک نیز در ثبت اعمال ناشایست عجله نمی کنند

:- وجه سوم

اوّلأ فرق است بین دیدن و نظر خاصّ نمودن. دیدن امام دائمی است و نظر خاصّ نمودن او در مواقع خاصّی است. ثانیاً ممکن است عرضه ی خاصّ نامه ی اعمال افراد به خدمت امام (ع)

متفاوت باشد. مثلاً نامه اعمال برخی افراد در هر صبح و شب باشد ؛ اما نامه ی اعمال برخی دیگر هفته ای دو روز یا یک روز باشد. یعنی ممکن است امام (ع) به نامه ی اعمال افراد خاصّ و مورد توجّه هر روزه نظر ویژه نماید اما به نامه ی اعمال افراد عادی هفته ای یکبار یا دو نظر خاصّ نماید.